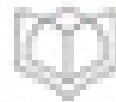


امربه معروف ونهي از منکر؛

۲



دو فریضه برتر
در سیره معصومین

روزنامه‌نگاری
امربه معروف
و نهی از منکر

موسسه تخصصی فرهنگی و اجتماعی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام

نویسنده:

محمود مدنی بجستانی

ناشر چاپی:

معروف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام جلد ۲
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	«فهرست مطالب»
۲۵	سخن آغازین
۲۹	بخش سوم: اهمیت روش ها
۲۹	اشاره
۳۳	شیوه اول: گسستن رابطه اجتماعی و بی اعتنایی
۳۳	اشاره
۳۴	الف. برخورد تند
۳۴	اشاره
۳۴	۱. انفاق گر خطاکار
۳۵	۲. تأدیب وزیر گناهکار
۳۸	ب. قطع رابطهای شدیدتر
۳۸	اشاره
۳۸	۱. جنگ گریزان پشیمان
۴۳	۲. مدعیان ناآگاه
۴۵	ج. قطع رابطه همیشگی
۴۵	اشاره
۴۶	۱. پسر عموی خطا پیشه
۴۷	۲. برادر خطاکار
۴۷	۳. فقیه کج اندیش
۴۸	۴. انکارگر مرتد

۵۴	شبیوه دوم:تشویق شایستگان
۵۴	اشاره
۵۵	۱. فرزند شایسته
۵۶	۲. ارزشگذاری به عمل کفار
۵۷	۳. سخاوتمند مرتد
۵۸	۴. تشویق نامه
۶۰	شبیوه سوم:تهدید
۶۰	اشاره
۶۱	۱. تهدید به آتش زدن خانه
۶۱	۲. تهدید جاسوس
۶۳	۳. تهدید به عذاب الهی
۶۴	۴. تهدید سهل انگار
۶۵	۵. شهروندان حق گریز
۶۸	شبیوه چهارم:اعلام عمومی
۶۸	اشاره
۶۹	۱. رعایت حقوق اجتماعی
۷۰	۲. دعوت به پروا پیشگی
۷۰	۳. استفاده از اجتماعات
۷۵	شبیوه پنجم:عفو و بخشش
۷۵	اشاره
۷۵	۱. ناسزاگوی پرخاشگر
۷۷	۲. خویشاوند ناآگاه
۷۹	۳. عیب جویان
۷۹	۴. استاندار معزول
۸۰	۵. جنگجوی پشیمان
۸۱	۶. آتش افروز شکست خورده

۸۳	شیوه ششم: تحریک عواطف
۸۳	اشاره
۸۳	۱. گریه های سیاسی
۸۴	۲. یادآور کربلا
۸۵	۳. ثواب عزاداری
۸۷	۴. زیارت امام حسین علیه السلام
۸۸	۵. گریستن بر شهیدان
۸۸	اشاره
۸۹	زیارت حضرت حمزه و گریه بر او
۹۰	۶. نهی از منکر با گریه
۹۳	شیوه هفتم: افشاگری و رازداری
۹۳	اشاره
۹۴	الف. پنهان کاری و سر نگه داری
۹۴	۱. افشاگری ممنوع
۹۵	۲. افشا نکردن شکرانه به سلامت ماندن
۹۶	۳. افشا نکردن پدر
۹۷	ب. لزوم افشاگری
۹۷	اشاره
۹۹	۱. افشای مردم گریزان
۱۰۰	۲. افشای همسایه بد اخلاق
۱۰۱	۳. افشای مدعی پروا پیشگی
۱۰۳	۴. افشا و اصلاح توطئه گر
۱۰۵	شیوه هشتم: خشونت و مدارا
۱۰۵	اشاره
۱۰۵	الف. اصالت مدارا
۱۰۵	اشاره

۱. انبیا و مدارا ----- ۱۰۶
۲. فرستادگان تندخو ----- ۱۰۷
۳. درخواست گر پرخاشجو ----- ۱۱۰
۴. رفق و مدارا در هدایت گری ----- ۱۱۲
۵. آسان گیری در نماز جماعت ----- ۱۱۴
۶. مدارا با خویشتن ----- ۱۱۶
- ب. شدت و خشونت ----- ۱۱۶
- اشاره ----- ۱۱۶
۱. خشونت در راه خدا ----- ۱۱۸
۲. خشونت با فتنه گران ----- ۱۱۹
۳. عاشقان گمراه ----- ۱۱۹
۴. گناهکاران بی پروا ----- ۱۲۰
۵. تسامح در عقیده هرگز ----- ۱۲۱
۶. خشونت با اهانت گر ----- ۱۲۳
- شیوه نهم: طرفداری از آمران و ناهیان ----- ۱۲۵
- اشاره ----- ۱۲۵
۱. ارزش گذاری نهی از منکر ----- ۱۲۶
۲. پشتیبانی از تبعیدی آزاده ----- ۱۲۸
- اشاره ----- ۱۲۸
- ابودر در شام ----- ۱۳۱
- وداع با ابودر ----- ۱۳۳
۳. طرفداری از قیام آمران به معروف ----- ۱۳۴
۴. پشتیبانی از قیام زید ----- ۱۳۵
۵. روحیه بخشی به قیام گران ----- ۱۳۵
۶. رفع اتهام ----- ۱۳۷
۷. پشتیبانی از معترضان بر ضد تباهی ----- ۱۳۸

۱۴۴	شیوه دهم استفاده از سلاح هنر
۱۴۴	اشاره
۱۴۸	الف. هنر در راه هدایت
۱۴۸	اشاره
۱۵۰	نمونه های تأثیر قرآن
۱۵۲	ب. معصومین و استفاده از هنر
۱۵۷	ج. تشویق هنرمندان در مبارزه با منکرات
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	۱. کوبنده تر از هر سلاح
۱۵۷	۲. جنگ هنری
۱۵۸	۳. دادخواهی با زبان هنر
۱۵۹	۴. شعری کوبنده در کنار کعبه
۱۶۳	۵. هنرمندترین شاعر عرب
۱۶۵	۶. امام باقر (علیه السلام) و شاعر حق گرا
۱۶۵	۷. امام صادق (علیه السلام) و تشویق شاعر
۱۶۶	۸. نجات دادن کمیت
۱۶۷	د. هنر داستان در خدمت امر به معروف
۱۶۷	اشاره
۱۷۱	دو گونه قصه
۱۷۲	و. دو گونه هنر
۱۷۲	ه. شعر متعهد و غیرمتعهد
۱۷۳	ی. هنرهای صوتی
۱۷۷	«منابع»
۱۷۹	از آثار نشر معروف:
۱۸۱	از سری چهل حدیث ها:
۱۸۴	درباره مرکز

امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: مدنی بجستانی، محمود، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام / تالیف سیدمحمود مدنی بجستانی؛ [به سفارش] ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر، پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: قم: معروف، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۱-۰۴ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۴-۰۳ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۸-۰۵ :

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ دوم).

یادداشت: عنوان عطف: دو فریضه برتر در سیره معصومین.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان عطف: دو فریضه برتر در سیره معصومین.

موضوع: امر به معروف و نهی از منکر

موضوع: چهارده معصوم -- کلمات قصار

شناسه افزوده: ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر. پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ م/۴ الف ۸/BP۱۹۶/۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۷۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۹۱۸۹۲

ص: ۱

اشاره

«فهرست مطالب»

سخن آغازین ۱۱

بخش سوم:

اهمیت روشها ۱۳

شیوه اول:

گسستن رابطه اجتماعی و بی‌اعتنایی ۱۹

الف. برخورد تند ۲۰

۱. انفاقگر خطاکار ۲۰

۲. تأدیب وزیر گناهکار ۲۱

ب. قطع رابطه ای شدیدتر ۲۴

۱. جنگ گریزان پشیمان ۲۴

۲. مدعیان ناآگاه ۲۹

ج. قطع رابطه همیشگی ۳۱

۱. پسر عموی خطا پیشه ۳۲

۲. برادر خطاکار ۳۳

۳. فقیه کج اندیش ۳۳

۴. انکارگر مرتد ۳۴

ص: ۵

شیوه دوم:

تشویق شایستگان ۴۰

۱. فرزند شایسته ۴۱

۲. ارزش گذاری به عمل کفار ۴۲

۳. سخاوتمند مرتد ۴۳

۴. تشویق نامه ۴۴

شیوه سوم:

تهدید ۴۶

۱. تهدید به آتش زدن خانه ۴۷

۲. تهدید جاسوس ۴۷

۳. تهدید به عذاب الهی ۴۹

۴. تهدید سهل انگار ۵۰

۵. شهروندان حق گریز ۵۱

شیوه چهارم:

اعلام عمومی ۵۴

۱. رعایت حقوق اجتماعی ۵۵

۲. دعوت به پروا پیشگی ۵۶

۳. استفاده از اجتماعات ۵۶

شیوه پنجم:

عفو و بخشش ۶۱

۱. ناسزاگوی پرخاشگر ۶۱

۲. خویشاوند ناآگاه ۶۳

۳. عیب جویان ۶۵

ص: ۶

۴. استاندار معزول ۶۵

۵. جنگجوی پشیمان ۶۶

۶. آتش افروز شکست خورده ۶۷

شیوه ششم:

تحریک عواطف ۶۹

۱. گریه های سیاسی ۶۹

۲. یادآور کربلا ۷۰

۳. ثواب عزاداری ۷۱

۴. زیارت امام حسین (علیه السلام) ۷۳

۵. گریستن بر شهیدان ۷۴

زیارت حضرت حمزه و گریه بر او ۷۵

۶. نهی از منکر با گریه ۷۶

شیوه هفتم:

افشاگری و رازداری ۷۹

الف. پنهان کاری و سرنگه داری ۸۰

۱. افشاگری ممنوع ۸۰

۲. افشا نکردن شکرانه به سلامت ماندن ۸۱

۳. افشا نکردن پدر ۸۲

ب. لزوم افشاگری ۸۳

۱. افشای مردم گریزان ۸۵

۲. افشای همسایه بد اخلاق ۸۶

۳. افشای مدعی پروا پیشگی ۸۷

۴. افشا و اصلاح توطئه گر ۸۹

ص: ۷

شیوه هشتم:

خشونت و مدارا ۹۱۱

الف. اصالت مدارا ۹۱۱

۱. انبیا و مدارا ۹۲۱

۲. فرستادگان تندخو ۹۳

۳. درخواستگر پرخاشجو ۹۶

۴. رفق و مدارا در هدایتگری ۹۸

۵. آسانگیری در نماز جماعت ۱۰۰

۶. مدارا با خویشان ۱۰۲

ب. شدت و خشونت ۱۰۲

۱. خشونت در راه خدا ۱۰۴

۲. خشونت با فتنه گران ۱۰۵

۳. عاشقان گمراه ۱۰۵

۴. گناهکاران بی پروا ۱۰۶

۵. تسامح در عقیده هرگز ۱۰۷

۶. خشونت با اهانت گران ۱۰۹

شیوه نهم:

طرفداری از آمران و ناهیان ۱۱۱

۱. ارزش گذاری نهی از منکر ۱۱۲

۲. پشتیبانی از تبعیدی آزاده ۱۱۴

ابوذر در شام ۱۱۷

وداع با ابوذر ۱۱۹

۳. طرفداری از قیام آمران به معروف ۱۲۰

۴. پشتیبانی از قیام زید ۱۲۱

ص: ۸

۵. روحیه بخشی به قیام گران ۱۲۱

۶. رفع اتهام ۱۲۳

۷. پشتیبانی از معترضان بر ضد تباهی ۱۲۴

شیوه دهم:

استفاده از سلاح هنر ۱۳۰

الف. هنر در راه هدایت ۱۳۳

نمونه های تأثیر قرآن ۱۳۴

ب. معصومین و استفاده از هنر ۱۳۶

ج. تشویق هنرمندان در مبارزه با منکرات ۱۴۰

۱. کوبندهتر از هر سلاح ۱۴۰

۲. جنگ هنری ۱۴۰

۳. دادخواهی با زبان هنر ۱۴۱

۴. شعری کوبنده در کنار کعبه ۱۴۲

۵. هنرمندترین شاعر عرب ۱۴۵

۶. امام باقر(علیه السلام) و شاعر حق گرا ۱۴۷

۷. امام صادق(علیه السلام) و تشویق شاعر ۱۴۷

۸. نجات دادن کمیت ۱۴۸

د. هنر داستان در خدمت امر به معروف ۱۴۹

دو گونه قصه ۱۵۲

و. دو گونه هنر ۱۵۳

ه. شعر متعهد و غیرمتعهد ۱۵۳

ی. هنرهای صوتی ۱۵۴

منابع ۱۵۷

ص: ۹

روح بلند هر انسانی از مغاک پست تباهی، گریزان و مشام پاک و دیده تابناک هر آدمی، از تعفن فساد و تاریکی باطل، متنفر و بیزار است؛ زیرا انسان با فطرتی پاک و پاکیزه آفریده شده است و در درون خویش، جنگ با تباهی ها، فسادها و ظلمت ها را همراه و همزاد دارد.

همتی باید تا این نبرد درونی و این بیزاری پنهانی، به ظاهر راه یابد و در میدان جامعه، به کرسی واقعیت تکیه زند و نبرد را از لابلای پرده های دل به کوچه های شهر کشاند؛ تا از برافکندن تباهی و فساد، خسته و مانده نشود و به دام بی تفاوتی و ولنگاری گرفتار نیاید و روح مطهر انسانی، با بیداد، تباهی و فساد، خو نگیرد.

تلاش مقدس و پیگیری سزاست تا عشق انسان به ارزش های والای انسانی در نگاه و کلام و رفتار روزمره اش، ظهور و بروز یابد و والایی ها و نیکی ها، نه تنها در قلب و اندیشه، بلکه در همه جای زندگی، حضور و ظهور یابند و بدین گونه گل‌های خوبی و نیکی و ارزش های متعالی، در همه جای زندگی و تمامی جوامع انسانی، بردمند و رایحه دل انگیز آنها جایگزین تعفن روح آزار و جانگداز فساد و تباهی و گناه شود.

این همت والا و این عزم مقدس و این تلاش مبارک، همان تکلیف مهمی است که در دین اسلام از آن با نام امر به معروف و نهی از منکر یاد می شود و این

همان فریضه ای است که بر فراز همه واجبات خدایی قرار دارد و رکن استوار تمامی آنها به شمار می رود.

درباره اهمیت این فریضه و نیز شرایط و مراتب آن در جلد نخست این کتاب با مخاطبان گرامی سخن گفته شد. اینک در دومین دفتر به بحث درباره روش ها و شیوه های امر به معروف و نهی از منکر می پردازیم.

شاید تذکر مجدد این نکته ضروری باشد که در این دفتر سعی بر آن است که به بررسی امر به معروف و نهی از منکر در سیره عملی معصومین (علیهم السّلام) پردازیم. بنابراین از بحث های مختلف و سخن های گوناگون که با این هدف ارتباطی نداشته باشند تن خواهیم زد. تنها و تنها متن عملکرد اولیای حق در این دفتر به مخاطبان و خوانندگان گرانقدر عرضه و تقدیم خواهد شد تا در یک چنین منطقی و یک به رهبرداری معقول، چراغ راه زندگی امروز و فردای همه ما باشد ان شاء الله.

از این رو تا پایان دفتر، جز برای توضیح همین ارتباط و چنین منطقی و برای توضیح بهره برداری از احادیث سخنی از خود نخواهیم افزود تا آنچه به دست می دهیم تنها چلچراغی فروزان از مشکات عصمت و میوه هایی شیرین از درخت طوبای ولایت و امامت باشد.

همان گونه که در دفتر نخست نیز شیوه اینگونه بود.

امید آنکه بتوانیم همواره بدین فرمان حق و فریاد دل (باطل ستیزی و حق پروری) پایبند و استوار بمانیم و در پناه انجام این وظیفه سترگ، جامعه ای لبریز از ارزشهای والای الهی و تعهدهای ویژه بشری داشته باشیم ان شاء الله.

حوزه علمیه قم: سید محمود مدنی

تمامی دستورات اسلام، اعم از واجبات و محرمات، دارای اهداف والایی می باشند و همگی بر اساس مصالح و مفاسدی واقعی تشریح شده اند؛ به گونه ای که هر واجبی دارای مصلحتی خاص و هر حرامی دارای مفاسدی ویژه است و در حقیقت، آنچه مورد نظر شارع مقدس است، به دست آمدن آن مصالح و اهداف بلند و نیز دوری گزیدن از آن مفاسد و تباهی هاست که اندیشمندان علم کلام و فقه از این مهم این گونه تعبیر کرده اند: «الواجبات الشریعة الطاف فی الواجبات العقلیة». نکته بسیار مهم، آن است که برای رسیدن به اهداف و به دست آوردن این مصالح و دوری گزیدن از آن مفاسد، واجبات و محرمات در اسلام به دو دسته بزرگ تقسیم می شوند. و از طرف دین مقدس اسلام، شیوه و عمل خاصی برای رسیدن به این اهداف در نظر گرفته شده است و انسان مسلمان، موظف است همان شیوه خاص و عمل مخصوص را انجام دهد و خودش حق هیچ گونه تغییر و تبدیل روش را ندارد؛ به عنوان مثال، نماز یکی از بزرگترین واجبات و یکی از مهمترین شیوه های رسیدن به اهداف بلند معنوی و انسانی است و عروجگاه و تعالی بخش روح انسانی است. نماز، روح عبودیت و بندگی را در انسان، زنده می کند و می پروراند و ریشه خود بینی ها و خودخواهی ها را در انسان می خشکاند. آری، نماز برای رسیدن به این هدف والا، تشریح شده، ولی در این مسیر، انسان موظف است در یک چهارچوب مشخص، حرکت کند. او در راه رسیدن به آن هدف والا، حق ندارد چیزی از نماز کم کند و یا اندکی بر آن بیفزاید

و این، راهی است معین؛ با وسیله حرکتی ویژه و معین.

شگفت آنکه در مسیر همین هدف متعالی، اگر نمازگزار، خشوع و خضوع نداشت و یا در انجام برخی از شرایط کمال و مستحبات آن، کوتاهی کرد و پس از به جای آوردن نمازی صحیح، احساس کرد می توانسته آنرا بهتر به جای آورد و نمازی کامل تر از آنچه خوانده، انجام دهد، دیگر بار حق ندارد به نیت وظیفه و وجوب، آنرا تکرار کند؛ زیرا او وظیفه خود را انجام داده و بار تکلیف را از شانه خویش فرو نهاده است و نیز حق تبدیل و تغییر این شیوه را هم ندارد؛ مثلاً نمی تواند بگوید من تنها سجده ای طولانی انجام می دهم زیرا در روح من، تأثیر معنوی بیشتری دارد و بیشتر مرا به خدا نزدیک می کند و بگوید من عوض نماز و انجام این اعمال متعارف، می خواهم به فکر و ذکر بنشینم و به سجده و دعا اکتفا نمایم، زیرا حق تعیین شیوه و روش رسیدن به اوج معنویت و زدودن منیت ها، در اختیار انسان نیست و شیوه ای است تعیین شده که بی کم و کاست باید انجام شود.

زکات نیز برای بهبود ناهنجاری های اقتصادی جامعه و اصلاح مشکلات روحی و شخصیتی فرد و جامعه، تشریح شده است؛ ولی چگونگی تعلق و شیوه پرداخت و موارد مصرف آن، به طور معین و مشخصی تعیین شده است و انسان در این موضوع، حق افزودن یا کاستن ندارد.

از این رو، اگر انسانی در چهارچوب معین و مشخص شرعی، وظیفه خود را انجام داد و زکات خویش را در یکی از مصارف هشتگانه تعیین شده، صرف کرد، ولی بعد احساس کرد که موردی مهمتر و اساسی تر و یا شیوه های بهتر برای پرداخت و مصرف آن وجود داشته، حق پس گرفتن و مصرف مجدد آنرا ندارد؛ زیرا وظیفه ای را که بر عهده او بود، انجام داد و بار تکلیف را از شانه خویش فرو نهاده است.

این گروه از واجبات و دستورات شرعی، همگی دارای چهارچوب و قالب و اعمال معین و مشخصی هستند و مکلف در شیوه و روش آنها، حق تشخیص و تعیین و تغییر ندارد؛ اما گروهی دیگر از واجبات هستند که در آنها تنها رسیدن به

یک هدف مورد نظر و مقصود خداوند متعال است و برای رسیدن به این هدف، اگر چه فرامین و دستوراتی داده شده، اما شیوه و روش رسیدن به آن هدف متعالی، به خود انسان واگذار شده است.

یکی از مهمترین این واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است که برای اصلاح فرد و جامعه و زدودن ناهنجاریها و کژیها و تباهی های فردی و اجتماعی تشریح شده است و هیچ دستور لازم و واجبی درباره تعیین شیوه آن از جانب دین مقدس اسلام، نرسیده است؛ بلکه شیوه کار و نحوه اجرای این واجب، به خود انسان واگذار شده است (۱). بر این اساس، اگر انسان با یک شیوه خاص برای مبارزه با منکر و یا واداشتن به انجام معروفی، وارد عمل شد، ولی احساس کرد درعمل، موفق نبوده است و منکر همچنان پابرجا یا معروف همچنان متروک مانده است، قیامی دوباره و اقدامی مکرر باید انجام شود؛ تا آنجا که منکری پایدار، و معروفی مهمل نماند و تا این هدف حاصل نشده، بار تکلیف همچنان بر شانه انسان استوار و پا برجاست.

با توجه به این مقدمه، اهمیت فراوان توجه به شیوه های موفق در امر به معروف و نهی از منکر، روشنتر می شود؛ زیرا هر انسان مسلمانی موظف است برای مبارزه با منکر و دعوت به معروف، با توجه به تجارب خویش و با الگو گرفتن از اولیای حق، بهترین شیوه را برای مبارزه با منکر و اقامه معروف، برگزیند. تا نتیجه در نهایت کمال و در غایت سهولت، بدست آید و بار وظیفه نیز به منزل مقصود برسد.

در انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، نمی توان تنها به یک شکل ظاهری و فرمانی خشک، قناعت کرد و خود را بریء الذمه و فارغ از وظیفه پنداشت؛ بلکه باید شیوه های صحیح را آموخت و با بهترین شیوه، به نبرد با منکر رفت و تا منکر پابرجاست، باید با تغییر شیوه ها و روش ها به این وظیفه بزرگ ادامه داد.

ص: ۱۷

۱- البته شرایط و درجات خاص در این فریضه بزرگ وجود دارد که در دفتر اول تبیین شد ولی آنها غیر از شیوه انجام این مهم است.

آمر به معروف و ناهی از منکر، مانند مأمور آتش نشانی است که به محض برخورد با صحنه آتش سوزی، اولین سؤال او این است که این آتش، چگونه آتشی است و بهترین راه مقابله با آن، کدام است؛ زیرا فرو نشانیدن هر آتشی، شیوه خاص خود را می طلبد و گاهی به کار بردن یک شیوه نامناسب بر فرو نشانیدن آتش، نه تنها آتش را مهار نمی کند و شعله را فرو نمی نشاند، بلکه بر عکس، دامنه آتش را گسترش داده، شعله آتش را سرکشتر، گستاختر و ویران گرتتر خواهد ساخت.

اکنون به بررسی زندگی معصومین (علیهم السّلام) و شیوه های مختلف انجام این وظیفه در زندگی آنان می پردازیم؛ تا هر انسانی با توجه به خصوصیات و ویژگی های خویش، به روش های برخوردش با معروف های فراموش شده و منکرهای زنده شده، بیندیشد و بهترین شیوه را انتخاب نماید.

اشاره

انسان در درون خویش، نیازمند رابطه با دیگران است و کمتر فردی را می‌توان یافت که بتواند با پناه بردن به جزیره متروکه دل خویش، بریده از تمامی هموعان خویش زندگی کند و اگر این گونه افراد نادری پیدا شوند، در بسیاری از موارد از بیماری روانی رنج می‌برند و نیاز به معالجه دارند.

انسان متعارف و معمولی، همان گونه که نیاز به آب و نان و نور و آرامش دارد، نیازمند رابطه با دیگران است.

از این رو، برای اصلاح خطای او نیز می‌توان از این نیاز و کشش طبیعی او بهره جست و هنگامی که مرتکب خطایی شد، این نیاز را از وی دریغ کرد؛ تا با فهم خطای خود و جبران آن دوباره راه خویش را به دلهای سرسبز مؤمنان بیابد و این قطره جدا گشته از دریا، دوباره به دامن پر مهر دریا باز گردد.

ما در سیره معصومین (علیهم السّلام) توجه و استفاده از این روش را حتی در رابطه با کودکان نیز مشاهده می‌کنیم.

قال بعضهم شکوت الی ابی الحسن (علیه السّلام) ابناً لی. فقال (علیه السّلام) لا تضربه واهجره

مردی می گوید: در حضور امام کاظم (علیه السلام) از فرزندم شکایت کردم. آن حضرت [در شیوه برخورد و تأدیب فرزند] فرمود: او را کتک زن؛ ولی از او دوری گزین و قهر کن؛ اما این قهر و دوریگزینی را طولانی نکن.

اکنون به نمونه هایی از سیره معصومین (علیهم السلام) در استفاده از این روش (گسستن رابطه) برای اصلاح افراد توجه کنید:

الف. برخورد تند

اشاره

به کارگیری این شیوه، یعنی «گسستن رابطه اجتماعی» در رابطه با افراد مختلف، وضعیت های مختلفی پیدا می کند. افرادی هستند که با یک برخورد سرد و با یک اظهار خشم و ناراحتی، خود را اصلاح می کنند. جریان زیر، نمونه هایی از این نوع برخورد و اصلاح است:

۱. اتفاق گر خطاکار

اسحاق بن عمار می گوید: با فزونی یافتن سرمایه و داراییام، فقرای شیعه به سویم هجوم آوردند. من نیز غلامم را فرمان دادم تا بر در سرای بیشیند و آنان را براند و برگرداند.

اتفاقاً در همان سال به حج مشرف شدم و خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم؛ وقتی سلام کردم، حضرت با حالت غضب و گرفتگی سلام مرا پاسخ گفت. به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! چه چیز باعث ناراحتی شما و خشم بر من شده است؟ فرمود: همانکه باعث تغییر عقیده تو نسبت به مؤمنان شده است. عرض کردم: به خدا سوگند! حق آنان را می گذارم و عقیده صحیح شان را ارج می نهم؛ ولی می ترسم به دست و دل بازی مشهور شوم و همه به سویم هجوم آورند و از پاسخ گویی به نیازمندان، درمانم.

ص: ۲۰

فرمود: مگر نمی دانی که هر گاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کنند و به یکدیگر دست دهند، خدا بر آنان صد رحمت ببارد که نمود و نه رحمت از آن مؤمنی است که علاقه و محبت او به برادر مؤمنش بیشتر است و چون از روی محبت همدیگر را بیوسند، از آسمان به آنها ندا رسد که گناهان شما آمرزیده شد و چون با همدیگر به راز دل نشینند، فرشتگان مأمور محاسبه اعمال آنها، به یکدیگر می گویند: از این دو مؤمن دور شویم. شاید رازی در میان آرند که خدا نخواهد ما از آن خریدار شویم.

وقتی امام (علیه السلام) این جملات را فرمود، من به آن حضرت عرض کردم: چگونه فرشتگان از آنها دور می شوند و اعمال آنان را نمی نگارند؛ با اینکه خداوند می فرماید: نزد هر گفته شما دو فرشته رقیب و عتید حضور دارند. (۱) امام با شنیدن سخن من سر به زیر افکند و پس از لحظاتی سر برآورد و در حالی که قطرات درشک اشک، پهنای صورت مبارکش را پوشانیده بود، فرمود: ای اسحاق! اگر فرشتگان دور شوند و ننویسند و نشنوند، خدا آگاه به اسرار و نهران کارهاست. او می شنود و می داند. ای اسحاق! از خدا آن چنان بیم داشته باش که گویا او را می نگری و اگر تردیدی داشته باشی که او تو را می نگرد، کافر خواهی بود و اگر یقین داری که او تو را می نگرد و باز هم به سراغ گناه می روی، تو خدا را از همه بینندگان پستتر دانست های و خدا، برتر و والاتر از این گمان باطل است. (۲)

۲. تأدیب وزیر گناهکار

گاهی برای اصلاح شخص و توجه دادن او به خطایش، تنها یک برخورد خشم آمیز، کافی نیست؛ بلکه باید رابطه با وی را قطع کرد؛ زیرا انسان های فهیم و هوشمند، با یک بار قطع رابطه، متوجه خطای خود شده، در اصلاح خویش می کوشند.

علی بن یقظین یکی از شیعیان راستین امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بود و نزد آن

ص: ۲۱

۱- ق، آیه ۱۸.

۲- مجموعه ورام بن ابی فراس، ج ۲، ص ۱۹۸؛ قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۱.

حضرت، مقام بسیار ارجمندی داشت. او به فرمان امام(علیه السلام) و بدون اعلام مذهب خویش، در دستگاه خلافت عباسی، به عنوان وزیر هارون، مشغول کار شد و چون نماینده‌های امین، به دفاع از حق و حمایت از مظلوم، به ویژه شیعیان می پرداخت. امام موسی بن جعفر(علیه السلام) هنگامی که به او اجازه اشتغال در پست وزارت داد، با او شرط کرد که در رسیدگی به برادران ضعیف و محرومش، کوتاهی نکند.

روزی شترچرانی به نام ابراهیم، از این وزیر مقتدر عباسی، تقاضای ملاقات کرد. علی بن یقظین با اینکه عذر موجهی نداشت، از پذیرفتن این شترچران مستضعف، خودداری کرد و ابراهیم، ناامید از در خانه علی بن یقظین به خانه خود بازگشت.

آن سال، علی بن یقظین آهنگ زیارت خانه خدا کرد. وی در مسیر حج، وارد مدینه شد و از امام موسی بن جعفر(علیه السلام) اجازه ملاقات خواست، تا از فیض دیدارش بهره گیرد. فرستاده وزیر قدرتمند عباسی به او خبر داد که امام موسی بن جعفر(علیه السلام) حاضر به پذیرفتن وی نیست و با او ملاقات نمی کند. روز بعد علی بن یقظین در حالیکه از این بی اعتنائی امام، سخت دلشکسته و غمگین بود، به طور اتفاقی با امام(علیه السلام) رو به رو شد، و با کمال تواضع گفت:

سرورم! گناه من چه بود که مرا از فیض دیدارت محروم کردی و مرا از در رحمت خویش ناامید ساختی؟

امام(علیه السلام) فرمود: تو را به ملاقات خویش نپذیرفتم؛ زیرا تو برادر مؤمنت، ابراهیم شترچران را به ملاقات خویش نپذیرفتی و خداوند نیز از پذیرفتن اعمال تو و آمرزش گناهانت، خودداری می کند؛ مگر اینکه ابراهیم شترچران را بیابی و از خودت خرسند سازی.

علی بن یقظین گفت: آقای من! من کجا و ابراهیم کجا؟ من در مدینه و او در کوفه به سر می برد و با وجود این فاصله طولانی، چگونه رضایت او را به دست آورم. امام(علیه السلام) فرمود: شبانگاه، تنها به گورستان بقیع برو؛ به طوری که یاران، دوستان و خدمتکارانت آگاه نشوند و وقتی به بقیع وارد شدی، شتری آماده و راهوار

خواهی دید؛ بر آن سوار شو که آن شتر، تو را به خانه ابراهیم خواهد برد.

علی بن یقظین طبق دستور آن حضرت شبانگاه به بقیع رفت و بر شتری که در آنجا وجود داشت، نشست و پس از گذشت لحظات اندکی، احساس کرد مسیر بسیار طولانی مدینه تا کوفه را پیموده است و در کوچه های کوفه در مقابل خانه ابراهیم شترچران قرار دارد؛ پس از شتر فرود آمد؛ سپس در زد و گفت: من علی بن یقظین هستم؛ در را بگشاید.

ابراهیم شترچران که باور نمی کرد وزیر به در خانه اش آمده، از درون خانه پاسخ داد: علی بن یقظین وزیر مقتدر خلیفه، بر در سرای من چه می کند. علی بن یقظین گفت: ای مرد! در را بگشای که مشکل بزرگی پیش آمده است. ابراهیم در خانه را گشود و با کمال شگفتی وزیر را بر در خانه خویش دید؛ پس او را به درون خانه خویش دعوت کرد.

علی بن یقظین وارد خانه ابراهیم شد و گفت: ای ابراهیم! امام و سرورم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از پذیرفتن من خودداری کرد و ملاقات با مرا، مشروط به عفو و گذشت تو از خطای من مشروط کرد.

ابراهیم گفت: ای علی بن یقظین! خدا تو را بیامرزد. تو را بخشودم.

علی بن یقظین گفت: نه، این تنها کافی نیست. من اکنون صورتم را بر خاک می گذارم و تو را به خدا سوگند می دهم که پای خویش را روی گونه ام گذاری و صورتم را به خاک بمالی. ابراهیم گفت: هرگز من چنین جسارتی نخواهم کرد.

علی بن یقظین بر اصرار خویش افزود و او را سوگند داد. ابراهیم به ناچار پا بر صورت وزیر نهاد و گونه لطیف وزیر را زیر پای درشت خویش و خاک تیره صحن خانه قرار داد.

علی بن یقظین همان گونه که در زیر پای ابراهیم قرار داشت، با خود زمزمه می کرد: خدایا! تو شاهد باش. لحظات شگفتی سپری شد. ناله وزیر و گریه ابراهیم در هم آمیخت. ابراهیم پا از صورت وزیر برداشت و علی بن یقظین برخاست و از خانه ابراهیم بیرون آمد و دوباره بر همان شتر سوار شد و پس از لحظاتی وارد

مدینه شد. وی پس از ورود به مدینه، بیدرنک عازم خانه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) شد. امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در را بر روی علی بن یقظین گشود و به گرمی از او استقبال کرد. (۱)

ب. قطع رابطهای شدیدتر

اشاره

گاهی انسان چنان با خطای خود انس گرفته و به عقیده باطل خویش پایبند شده که جدی بودن خطا را باور نمی کند.

اینجاست که برای متوجه ساختن فرد خطاکار و توجه دادن وی به اهمیت اشتباه و گناه او، چاره‌های جز قطع رابطه نیست اکنون به دو نمونه از این قطع رابطه طولانی، توجه کنید:

۱. جنگ گریزان پشیمان

جنگهای مسلمانان صدر اسلام، برخی ویژگی‌هایی داشتند که صبر و بردباری فوق العاده‌ای می طلبدند. یکی از این نبردها، «جنگ تبوک» بود. این نبرد در گرمای شدید تابستان واقع شده بود. و علاوه بر این، سربازان اسلام می بایست مسافتی طولانی را تا صحنه نبرد پیمایند و از طرف دیگر، دشمن نیز بسیار قدرتمند و توانا بود. وضعیت خاص زمانی این نبرد که همزمان با ایام بهره برداری از محصولات کشاورزی و خوشه چینی از درختان خرما بود نیز بر مشکلات این نبرد میافزود. مجموعه این مشکلات باعث شد که تعداد زیادی در همراهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تردید کنند و از همراهی با او، پا پس کشند.

گروهی از اینان منافقانی بودند که قبلاً هم ثبات قدم و استواری از خود نشان نداده بودند و عدم همکاری کنونی آنان نیز جای شگفتی نداشت؛ ولی در این میان، سه تن از مسلمانان ثابت قدم که در تمامی صحنه‌ها به خوبی امتحان داده بودند، از همراهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خودداری نمودند و در مدینه باقی ماندند.

ص: ۲۴

یکی از این افراد، کعب بن مالک شاعر بود. وی جریان این اشتباه بزرگ و چگونگی برخورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خود و دو تن دیگر از متخلفان را این گونه باز گفته است: من هرگز و در هیچ نبردی، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جدا نشدم و در بدر و احد و حنین و غیر آن، همراهش بودم؛ ولی هنگامی که آن حضرت قصد رفتن به نبرد تبوک کرد، فصل رسیدن میوه ها و به دست آمدن محصول بود و کشاورزان پس از یک سال تلاش، خود را برای برداشت حاصل زحمات یک ساله خود، آماده می کردند و از سوی دیگر، گرمای تابستان حجاز هم بیداد می کرد و تصور پیمودن مسیر طولانی مدینه تا مرز روم نیز صحنه ای دشوار، فرادید انسان قرار می داد؛ ولی با این همه، مسلمانان بیدار دل و استوار پیمان، همه در فکر آماده شدن برای نبرد بودند و من نیز خود را برای شرکت در این نبرد، آماده کرده بودم و حتی دو شتر قوی برای این کار، آماده کرده بودم و هیچ عذری برای غیبت نداشته، تندرست، سالم و ثروتمند بودم.

کم کم وقت حرکت نزدیک می شد و افراد، اندک اندک به لشکرگاه می کوچیدند؛ ولی سایه سار سرد درختان و درختان پر از میوه، بر اشتیاق من برای ماندن در مدینه می افزود. می بایست برای تهیه ساز و برگ سفر، به بازار بروم و هر روز به این بهانه به بازار می رفتم؛ ولی ساز و برگ مسافرت را تهیه نکرده، به خانه باز می گشتم و این؛ بهانه خوبی برای عدم حضورم در جنگ بود. سرانجام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کوچ کرد و من و فزارة بن ربیع و هلال بن امیه، از همراهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خودداری کردیم. پس از کوچ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مومنان، چون از خانه به کوچه و بازار می رفتیم، چهره های دوستداشتنی را نمی دیدیم؛ زیرا تمامی مومنان همراه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) کوچیده بودند و جز عده ای از منافقان که از آنان دل خوشی نداشتیم و برخی پیران و بیماران، کسی دیگر در مدینه باقی نمانده بود.

کم کم از عقب ماندگی و تخلف خویش، سخت پشیمان شدم و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به علت زیادی همراهانش، هرگز از من یاد نکرد و تنها وقتی به تبوک رسیدند، فرمود: کعب بن مالک چه کرد؟ در پاسخ آن حضرت گفته شد: رفاه زدگی و

خوشگذرانی، او را از نعمت همراهی با شما محروم کرد.

معاذ بن جبل از من دفاع کرده و گفته بود: ما از او جز خوبی و نیکی سراغ نداریم. به هر حال، پیامبر(صلی الله علیه و آله) در جنگ تبوک، به آنچه می خواست، رسید. لشکریان روم عقب نشینی کردند و جز درگیری های پراکنده، جنگی روی نداد و پس از لختی درنگ، لشکر اسلام رو به سوی مدینه نهاد. با آگاهی از بازگشت پیامبر(صلی الله علیه و آله)، بر شرمندگی و خجالت من افزوده شد و به فکر چاره جویی و بهانه سازی افتادم، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که چاره ای جز راستگویی و اعتراف به گناه ندارم. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) وقتی به شهر مدینه وارد شد، به عادت همیشگی خود، به مسجد رفت و در آنجا دو رکعت نماز به جای آورد. پس از پایان نماز رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، فراریان از صحنه نبرد هر کدام عذری دروغین تراشیده، به پیشگاه آن حضرت عرض کردند و حضرت نیز پرده پوشی کرده، عذرشان را پذیرفت و بر ایشان استغفار کرد.

من نیز چون دیگر متخلفان به محضرش شتافتم. تبسمی شیرین، همراه با خشمی پنهان در چهره اش یافتم؛ رو به من کرده، فرمود: مگر تو چارپایی نخریده بودی که همراه ما بیایی؟ گفتم: ای پیامبر خدا! اگر با کسی دیگری به جز تو روبه رو بودم، عذرهای بیان می کردم و بهانه ها می آوردم که همه مورد پذیرش او قرار گیرد؛ ولی چه کنم که با تو، جز راستی نتوانم سخن گفت؛ زیرا که همه چیز به وسیله وحی بر تو آشکار می شود، پس تنها عذر من، سستی و تنبلی بود و امیداورم بدین سبب که دروغی نگفته ام، خدا توبه مرا بپذیرد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) رو به افراد حاضر در مسجد کرده، فرمود: این مرد با صداقت سخن گفت و آنگاه رو به من کرده، فرمود: اکنون برخیز تا بینم خدا درباره تو چه حکمی خواهد کرد. من برخاسته، از مسجد بیرون آمدم. افرادی گردم جمع شدند و زبان به ملامت گشودند که چرا عذری نیاوردی؛ تا چون دیگران از مصیبت رهایی یابی و پیامبر(صلی الله علیه و آله) برایت استغفار کند. اینان آنقدر ملامت کردند که بر آن شدم دوباره خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله) بروم و عذری بسازم و دروغی بیافم و خود را از این

ملاحت و سرگردانی، برهانم؛ ولی باز اندیشیدم که هر چند نجات در دروغگویی باشد، اما راستگویی و صداقت، بهتر و شایسته تر است. اندکی بعد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به اصحاب فرمود: با اینان که از حضور در جبهه تخلف ورزیده اند، سخن مگویید و رابطه خویش را با آنان بگسلید و از آنان دوری گزینید. این مجازات، مجازات بسیار سختی بود که برای گناه بزرگ ما تعیین شد. پس از این فرمان، دیگر کسی با ما سخن نمی گفت؛ پرسشمان پاسخی نمی یافت و نزدیکان از ما گسستند و ما تنهای تنها شدیم؛ غریب در شهر خویش و ناآشنا در دیار خود. این مجازات، آنقدر برایمان سنگین بود که جهان روشن در برابر دیدگانمان تاریک و سیاه می نمود. در مسجد و هنگام نماز به گوشه چشم، در ما می نگریستند در خانه همسران ما نیز از ما رو برمی گرداندند و دوری می گزیدند. ما سه نفر، کاری جز گریه و ناله نداشتیم.

شبی به سرای پسر عمویم رفتم و به او سلام کردم؛ ولی او سلام مرا پاسخ نداد و پس از سلام، هر چه سخن گفتم، جوابی نشنیدم. سه بار او را سوگند دادم و گفتم: آیا نمی دانی که من خدا و پیامبرش را دوست دارم؛ ولی او هیچ سخنی بر زبان نیاورد و پاسخی نداد. از خانه او بیرون آمدم. فردا در بازار، تنها نشسته بودم که ترسایی سراغ مرا گرفت. مرا به او نشان دادند. او نامه ای به من داد. نامه را گشودم و با گشودن و خواندن نامه، مصیبت و اندوهم صد برابر شد؛ زیرا در آن نامه پادشاه غسانیان برای من نامه نوشته بود: از این که از محضر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مسلمانان رانده شده ای، ناراحت شدم و اینک این نامه را فرستاده ام و از تو دعوت می کنم که به دربار ما بیایی و قدر بینی.

با خواندن نامه، به اندیشه فرو رفته، با خود گفتم: این بالاترین مصیبت است که کافری از من می خواهد که به او پناهنده شوم. نامه را سوختم و گریه بسیاری کردم و چهل روز را در عذاب و شکنجه روحی سپری کردم. پس از گذشت این مدت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) زنان ما را فرمان داد که از ما جدا شوند و بدین سان، تنها و تنها شدیم. همسر یکی از ما که شوهرش بسیار سالمند بود و بدون او نمی توانست زندگی اش را اداره کند، از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) درخواست کرد اجازه دهد

که در کنار شوهرش بماند و به او کمک کند و حضرت نیز اجازه داد.

پنجاه روز در این تنهایی و سوز و گداز به سر بردیم و تمامی این پنجاه روز را مشغول استغفار و توبه و در اندیشه اصلاح خود و جبران خطای خود بودیم. روز پنجاهم، یکی از مسلمانان با شتاب نزد من آمد و مرا بشارت داد که توبه‌ام پذیرفته شده است. با شتاب به مسجد آمدم و به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدم و از آن حضرت پرسیدم: آیا خدا توبه ام را پذیرفته است یا شما توبه ام را قبول نموده اید؟ حضرت این آیات را خواند:

{لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ}؛ (۱)

خداوند، رحمت خود را شامل حال پیامبر و [همچنین] مهاجران و انصار کرد؛ آنان که از زمان عسرت و شدت [در جنگ تبوک] از او پیروی نمودند؛ پس از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها از حق منحرف شود؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است و [همچنین] آن سه نفر را که [در مدینه] ماندند [و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند] تا آن حد که زمین با همه فراخنایش بر آنها تنگ شد و جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست و در آن هنگام، خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت و توبه آنان را پذیرفت که خداوند، توبه پذیر و مهربان است.

من با شنیدن آیات مربوط به قبول توبه ام، دیگر در پوست نمی گنجیدم؛ پس به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردم: ای رسول خدا! به شکرانه قبول توبه ام، عهد می کنم که همواره راست بگویم و اکنون تمامی مالم را صدقه می دهم. حضرت فرمود:

ص: ۲۸

تمامی مالت را صدقه نده، بلکه برخی از آن، برای این کار کافی است. من نیز به دستور آن حضرت، مقداری از اموالم را به فقرا بخشیدم. (۱)

برخی از مفسران در این باره چنین گفته اند: چون سلاح قطع رابطه اجتماعی بر قلب اینان سخت کارگر شد و به تعبیر قرآن، فراخنای زمین با همه گستردگی اش، بر آنان تنگ شد، از شهر مدینه خارج شدند و خانواده های آنان هر روز بر ایشان غذا می بردند؛ ولی با آنان سخن نمی گفتند و غذا را نزد آنها می گذاشتند و خود بدون هیچ سخنی، به مدینه باز می گشتند.

پس از گذشت مدتی، این سه نفر به یکدیگر گفتند: اکنون که همه از ما بریده اند، بهتر است ما نیز از یکدیگر جدا شویم و در خلوت تنهایی خویش، بر گناه خود بگرییم و توبه کنیم. و بدین سان، این سه نفر با همدیگر نیز قطع رابطه کردند و روزهایی را بدین گونه سپری کردند. سرانجام، پس از گذشت پنجاه روز که صداقت و اخلاص و پشیمانی از رفتار گذشته خود را اظهار و اثبات نمودند، خدا توبه آنان را پذیرفت. (۲)

۲. مدعیان ناآگاه

چون مأمون امام رضا (علیه السلام) را به خراسان فراخواند و آن حضرت را به ولیعهدی خود منصوب کرد، عده ای که خود را از شیعیان امام علی (علیه السلام) معرفی کردند، از آن حضرت، اجازه ملاقات خواستند؛ امام امام رضا (علیه السلام) آنان را به حضور نپذیرفت.

آنان دیگر روز، باز آمدند و تقاضای ملاقات کردند؛ ولی باز هم آن حضرت آنان را نپذیرفت. دو ماه تمام آنان هر روز تقاضای ملاقات می کردند و آن حضرت از پذیرفتن آنان خودداری می کرد. در شصتین روز، آنان به مسئول ملاقات های آن حضرت گفتند: به امام (علیه السلام) بگو: ما از شیعیان پدیرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) هستیم و دشمنان به واسطه نپذیرفتن شما، ما را سرزنش می کنند و می گویند امام (علیه السلام) شما

ص: ۲۹

۱- ابوالفتوح رازی، تفسیر روض الجنان، ج ۲، ص ۶۴۹.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۶۸.

هم شما را به حضور خود نپذیرفت و اگر این بار هم ما را نپذیری، ما را گریزی نیست که از شدت شرم و خجالت، در شهر و دیار خود نمایم و از آنجا کوچ کنیم. مسئول ملاقات های امام، سخن آنان را با امام باز گفت و امام (علیه السلام) به آنان اجازه ورود داد. دلدادگان مشتاق و هجران کشیده، به محضر آن حضرت درآمدند و سلام گفتند. امام (علیه السلام) جواب سلام آنان را نداد و به آنان اجازه نشستن نیز نداد. این گروه که دیگر طاقتشان طاق شده بود، از کوره در رفته، به امام (علیه السلام) اعتراض کردند و گفتند: ای پسر رسول خدا! چرا بر ما ستم روا می داری؟ چرا مدتی طولانی ما را از خویش راندی و اینک پس از آن همه سر باز زدن از ملاقات، با ما اینگونه برخورد می کنی؟

امام (علیه السلام) فرمود: این آیه را بخوانید:

{وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ} (۱)

آن مصیبت هایی که به شما می رسد، به سبب کارهایی است که انجام داده اید و خدا از بسیاری از اعمال شما می گذرد.

آنگاه امام رضا (علیه السلام) فرمود: من در این بی مهری و سرزنش، به خدا و رسول خدا و پدرانم اقتدا کردم؛ زیرا آنان بر شما خشم گرفتند و عتاب روا داشته اند.

مدعیان تشیع با شگفتی گفتند: چرا؟ ما چه گناهی مرتکب شده ایم که شایسته عتاب و سرزنش خدا و پیامبر و شما شده ایم؟

امام (علیه السلام) فرمود: شما ادعای بزرگی می کنید و می گوید ما شیعیان علی (علیه السلام) هستیم! وای بر شما! شیعه علی، حسن و حسین: و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر می باشند که هرگز با او مخالفت نکرده و هیچ یک از نواهی او را مرتکب نشده اند. شما در حالی ادعای شیعه بودن می کنید که در بسیاری از اعمالتان با آنها مخالفت می ورزید و در بسیاری از واجبات، سستی روا می دارید. شما حقوق برادران دینی تان را سست و سبک می شمارید و آن جا که

ص: ۳۰

جای تقیه نیست، تقیه می کنید و به هنگام لزوم، تقیه نمی کنید. بلی، اگر شما می گفتید: ما دوستدار شما می باشیم، من سخن شما را انکار نمی کردم؛ ولی مرتبه و مقام بزرگی را ادعا کرده اید که اگر سخنتان را با عملتان تصدیق نکنید، هلاک می شوید؛ مگر رحمت خدا شما را دریابد.

مدعیان بیپروا و خطا پیشه که متوجه گناه خویش شده و با شیوه اصلاحی امام (علیه السلام) به راه آمده بودند، با نهایت تواضع و شکستگی عرض کردند: ای پسر رسول خدا! ما به درگاه خدا استغفار کرده، از ادعای بزرگ پیشین، توبه می کنیم و همانگونه که شما به ما آموختید، خود را دوست شما و دوستدار دوستان و دشمن دشمنان شما می دانیم. امام رضا (علیه السلام) فرمود: مرحبا بر شما ای برادران من و ای دوستان من! اکنون بنشینید. آنان در پایین مجلس نشستند؛ ولی حضرت آنان را احترام کرده، فرمود: بالا-تر و نزدیکتر آیید. آنان اندکی پیش آمدند؛ ولی آن حضرت باز آنان را نزد خود خواند؛ تا در کنار خود نشانید.

آنگاه به مسئول ملاقاتهای خود فرمود: به اندازه‌های که اینان مورد بی مهری قرار گرفته اند، آنان را احترام و محبت کن؛ زیرا اینان با توبه خود، گناهانشان را زدودند و به علت محبت و دوستی با ما، شایسته کرامت و محبت شدند؛ سپس آن حضرت آنان را با انواع هدیه ها و تحفه ها، مورد عنایت قرار داد. (۱)

ج. قطع رابطه همیشگی

اشاره

گاهی قطع رابطه موقت نیز برای اصلاح گناهکاران، کافی نیست؛ بلکه برای اصلاح آنان و جلوگیری از افسادشان و یا برای درس گرفتن دیگران، نیاز به قطع رابطه کامل و مستمر است. اکنون به نمونه هایی از این شیوه نهی از منکر، توجه کنید:

ص: ۳۱

اسلام به برقراری روابط اجتماعی، به ویژه روابط خانوادگی، بسیار اهمیت داده است؛ تا آنجا که قطع رحم و «گسستن ارتباطات خویشاوندی» را حرام دانسته است؛ اما گاهی برای بازداشتن فردی از منکر، چاره ای جز گسستن این روابط نیست. در این صورت، نهی از منکر، مهمتر از این واجب است و باید اقدام به قطع رابطه کرد.

ابراهیم بن مفضل می گوید: در محضر امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بودم که آن حضرت سوگند خورد که هرگز با پسر عمویش، محمد بن عبدالله ارقط، سخن نگوید. من در شگفت از این سوگند و از این قطع رابطه با خویشاوند، با خود اندیشیدم که این مرد، ما را فرمان می دهد که با اقوام و خویشان خود رابطه داشته باشیم و به آنها نیکی کنیم؛ ولی خود سوگند می خورد که با پسر عمویش سخن نگوید! آن حضرت که از اندیشه من با خبر بود، فرمود: این قطع رابطه من نیز یک نوع نیکی کردن به پسر عمویم می باشد؛ زیرا او همواره از من بدگویی می کند و وقتی مردم بفهمند که من، رابطه خود را با او قطع کرده ام، سخن او را نمی پذیرند و ناچار او از من سخن نخواهد گفت و به عیب جویی من نخواهد پرداخت و این برای او بهتر است. (۱)

نظیر همین جریان در رابطه با امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و فرزند منحرف امام صادق (علیه السلام) (عموزاده آن حضرت) نیز نقل شده است.

عمر بن زید می گوید: نزد امام رضا (علیه السلام) نشسته بودم که سخن از محمد بن جعفر (فرزند امام صادق (علیه السلام)) به میان آمد. آن حضرت فرمود: من عهد کرده ام با او در زیر یک سقف خانهای قرار نگیرم. با خود گفتم چگونه است که امام، ما را به پیوند با خویشاوندان می خواند؛ ولی خود با پسر عمویش این گونه قطع رابطه می نماید؟

ص: ۳۲

حضرت از اندیشه درونی من با خبر شد و فرمود: این، قطع رابطه خویشاوندی نیست؛ بلکه نیکی به خویشاوند و صله رحم است؛ زیرا او هر گاه نزد من بیاید و با من رابطه داشته باشد، از قول من سخنانی را نقل خواهد کرد و مردم سخن او را خواهند پذیرفت (در حالی که سخنان او صحیح نیست)؛ ولی وقتی من رابطه ام را با او قطع نمایم و او به سراغ من نیاید و من نزد او نروم، مردم سخنان او را نخواهند پذیرفت. (۱)

۲. برادر خطاکار

در زمان مأمون عباسی، زید فرزند امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بر ضد مأمون قیام کرد و خانه های افرادی را در کوفه آتش زد و سرانجام، دستگیر و نزد مأمون فرستاده شد. مأمون او را به محضر امام رضا (علیه السلام) فرستاد. برخی گمان می کردند که امام رضا (علیه السلام) با توجه به رابطه برادری، تحت تاثیر عاطفه خویشاوندی قرار می گیرد و از خطاهای وی چشم پوشی می کند و به او محبت می نماید؛ ولی آن حضرت مدتی درنگ کرده، سپس سر برداشت و خطاب به زید که ایستاده بود، فرمود: ای زید بدا به حالت! خون ها ریختی و راه ها را ناامن ساختی و در مال هایی که بر تو حلال نبود، تصرف نمودی....

آنگاه امام (علیه السلام) سوگند یاد کرد که هرگز با وی سخن نگوید و فرمان داد تا وی را آزاد کنند. (۲)

۳. فقیه کج اندیش

هماره دستگاه های جبار و حکومت های فاسد، برای تثبیت سلطه خویش، از عالم نمایانی منحرف، سود برده اند، تا در مقابل عالمان واقعی و پیشوایان حق، چهره سازی نموده، در پس این چهره ها به اهداف شوم خود برسند و گاهی این امر بر این عالمان نیز مشتبه شده، گمان می برند که به راستی در خدمت اسلام و

ص: ۳۳

۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۱.

۲- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۳۱۵؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۳.

مسلمین می باشند. از این رو، گاهی ائمه (علیهم السّلام) برای آگاه کردن این عالمان فریب خورده و غافل و گاهی برای افشاگری چهره این دانشمندان دین فروش و آلت دست قرار گرفته، اقدام به قطع رابطه با اینها می نمودند.

سعید بن ابی خصیب می گوید: من و ابن ابی لیلی (عالم عراقی) وارد مدینه شدیم و وقتی به مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم، امام صادق (علیه السّلام) نیز به مسجد وارد شد. ما به محضر آن حضرت شتافتیم. آن حضرت از حال من و خانواده ام سؤال کرد و مرا مورد لطف خویش قرار داد و آنگاه پرسید: این شخص که همراه توست، کیست؟ عرض کردم: او ابن ابی لیلی، قاضی مسلمانان است. حضرت فرمود: بسیار خوب و بعد رو به ابن ابی لیلی کرد و فرمود: مال شخصی را می گیری و به دیگری می دهی و بین زن و شوهر جدایی می افکنی و در این امور از هیچکس پروا نمی کنی؟ ابن ابی لیلی گفت: آری. امام (علیه السّلام) فرمود: بر اساس چه چیزی قضاوت می کنی؟ ابن ابی لیلی گفت: بر اساس روایات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سخنان ابوبکر و عمر. حضرت فرمود: آیا این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده ای که فرمود: اقضاکم علی (تواناترین شما در قضاوت علی (علیه السّلام) است)؟ او گفت: آری. امام (علیه السّلام) فرمود: پس چگونه بر اساس قضاوت های دیگران [نه قضاوت علی] حکم می کنی؟ در حالیکه خودت این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شنیده ای؟ با گفتن این جملات، رنگ از صورت ابن ابی لیلی پرید. حضرت به او فرمود: برو و برای خود همراه دیگری برگزین. به خدا سوگند! هرگز با اختیار خود، یک کلمه با تو سخن نخواهم گفت. (۱)

۴. انکارگر مردند

اسلام همراه با دستورهای عبادی و فردی، وظایفی اجتماعی نیز برای انسان مسلمان تعیین کرده است. گروهی تنها به پاره‌های از دستورات فردی توجه کرده، آنها را وجهه همت خود می سازند، ولی حاضر نیستند به وظایف اجتماعی گردن

ص: ۳۴

نهند؛ به عنوان مثال، از انجام فریضه نماز یا روزه، روی گردان نیستند؛ ولی از پرداخت زکات یا خمس که فرمانی اقتصادی و برای اصلاح اجتماع است، گریزانند و گمان می کنند این گونه عمل کردن به دستورات اسلام، به صورت ناقص و گزینشی، کافی است.

برخی افراد پا را از این فراتر نهاده، نه تنها به برخی دستورات عمل نمی کنند، بلکه به طور کلی، منکر این گونه دستورات می شوند. در اینجا گناه، بسیار سنگین شده، برای آگاه کردن ایشان و دیگران، باید مجازاتی متناسب با جرم سنگین آنان در نظر گرفت که در مسائل حدود اسلامی به این موضوع مهم، پرداخته شده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در اولین روزهای اجرای این فریضه الهی، برای تنبیه گناهکاران و مجرمان و درس گرفتن دیگران، از سلاح قطع رابطه و نپذیرفتن هدیه استفاده کرد.

أبوامامه باهلی می گوید: ثعلبه بن حاطب انصاری که از مجاهدان نبرد بدر بود، به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! از خدا بخواه تا ثروتی به من عنایت کند. حضرت فرمود: وای بر تو ای ثعلبه! ثروتی اندک که شکرش را به جا آوری، بهتر از ثروت فراوانی است که تاب آن را نداشته باشی.

ثعلبه از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت و باز در یک ملاقات دیگر با پیامبر اکرم ص، درخواست خود را تکرار نمود. حضرت فرمود: آیا من الگوی خوبی برای تو نیستم؟ به خدا سوگند! اگر بخواهم که کوهها برایم تبدیل به طلا و نقره شوند، این کار، انجام خواهد شد. ثعلبه این بار هم بدون شنیدن پاسخی مثبت، از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت؛ ولی باز در جلسه ای دیگر، درخواست خود را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تکرار کرد و سوگند خورد که اگر خدا به او ثروتی عنایت کند، حق هر صاحب حقی را به او پرداخت کند. این بار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست به دعا برداشت و دو بار عرض کرد: خدایا! به ثعلبه، ثروتی عنایت فرما.

ثعلبه خوشحال از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت. پس از گذشت زمانی اندک، ثعلبه، گوسفندانی خرید و آنان همانند کرم ها که بسیار زود زیاد می شوند، به

سرعت رشد کرده، افزایش پیدا کردند و از آن پس، ثعلبه که گرفتار گوسفندان بسیار خود بود، تنها نماز ظهر و عصر را در محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به جا می آورد و بقیه نمازها را در کنار گوسفندان خود می خواند؛ ولی باز هم گوسفندان او افزایش یافتند؛ به طوری که دیگر ثعلبه حتی فرصت حضور در نماز جماعت ظهر و عصر را هم نداشت و تنها در نماز جمعه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حاضر می شد.

گوسفندان او باز هم افزایش پیدا کردند و فرصت نماز جمعه را هم نیز از ثعلبه گرفتند و دیگر ثعلبه در هیچ نماز جمعه و جماعتی دیده نمی شد. او تنها خبرهای مربوط به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را هر روز جمعه از کسانی که به نماز جمعه می رفتند، می پرسید.

روزی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از یاران خود پرسید: ثعلبه چه می کند؟ آنان پاسخ دادند: او آنقدر گوسفند دارد که در صحرا نمی گنجند، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) سه بار فرمود: وای بر ثعلبه!

مدتی بعد، فرمان پرداخت زکات و آیات مربوط به آن نازل شد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) مردی از بنی سلیم و مردی از بنی جهینه را مامور جمع آوری زکات کرد و دستورات لازم را به آنان داد.

این دو نفر نزد ثعلبه رفتند و آیه زکات را برای وی خواندند و او را از این حکم الهی، آگاه کردند و نامه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در این باره را برای او قرائت کردند.

ثعلبه پس از شنیدن سخنان آنان گفت: این زکات، همان جزیه است و همان مالیاتی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) از یهودیان و مسیحیان می گیرد و یا همانند آن است. اکنون شما به سراغ دیگران بروید و از آنان بستانید؛ تا من در این باره بیندیشم و بعد، نزد من آیید.

فرستادگان پیامبر(صلی الله علیه و آله) به سراغ یکی دیگر از مسلمانان که در همان نزدیکی ها مشغول دامداری بود، رفتند و پیام رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و حکم خدا را به وی ابلاغ کردند. آن مسلمان، وقتی از فرمان الهی و پیام رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آگاه شد، برخاست

و بهترین گوسفندان خود را جدا کرد. و به عنوان زکات، به فرستندگان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تقدیم کرد.

فرستادگان پیامبر گفتند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) ما را فرمان داده است که بهترین گوسفندان را برای زکات برگزینیم و بدترین و پست ترین آنها را نیز نپذیریم؛ بلکه گوسفندهای متوسط و معمولی، برای پرداخت این فریضه، کافی می باشند؛ اما این مرد مسلمان پاک نهاد گفت: آری، آنچه گفتید، صحیح است و برای انجام واجب، می توان به دادن گوسفندان معمولی بسنده کرد؛ ولی من هرگز این گوسفندان را پس نخواهم گرفت. من با نهایت خرسندی و رضایت خاطر، آنها را می دهم و دوست دارم آنها را بپذیرید. فرستادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) زکات وی را گرفته، سپس به سراغ گروهی دیگر رفتند و زکات اموال آنان را نیز دریافت کردن و دوباره به سراغ ثعلبه آمدند.

ثعلبه این بار گفت: نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دوباره به من نشان دهید. آنان نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به او ارائه کردند؛ ولی باز ثعلبه نتوانست حرص و آز خویش را سرکوب کند و به آنان گفت: زکات، همان مالیات یهودیان و مسیحیان است. شما باز گردید؛ تا من در این باره فکر کنم.

فرستادگان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به محضر آن حضرت باز گشتند؛ ولی قبل از اینکه آنان جریان را باز گویند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: وای بر ثعلبه و بعد برای آن مسلمان که بهترین گوسفندان خویش را به عنوان زکات داده بود، دعا کرد و آنگاه فرستادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) جریان ماموریت خود و برخورد ثعلبه و دیگران را بیان کردند.

در این حال، خداوند، این آیات را بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرو فرستاد:

لَوْ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ
فَأَعَقَبَهُمُ نِفَاقًا فِي

قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١﴾

و از ایشان، گروهی هستند که با خدا پیمان می بندند که اگر خدا از فضل و رحمت خویش، ما را بهرهمند سازد، حتما صدقه خواهیم پرداخت و از شایستگان خواهیم بود؛ ولی چون خداوند از فضلش آنان را بهرمنند ساخت، آنان بخل ورزیده، روی گردان شدند و دوری گزیدند. پس خدا در قلبهایشان نفاقی بر جای نهاد که تا روز ملاقات با خداوند، ماندگار خواهد بود؛ زیرا به وعدهای که با خدای خویش بسته بودند، وفا نکردند؛ زیرا آنان دروغ می گویند.

شخصی از خویشان ثعلبه که در جلسه حضور داشت، با شتاب خود را به ثعلبه رساند و به او گفت: وای بر تو! خدا در بارهات این آیات را نازل کرد.

ثعلبه با شنیدن آیات نازل شده، با شتاب به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شتافت و درخواست کرد که آن حضرت زکات وی را بپذیرد؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای تبارک و تعالی مرا از پذیرفتن زکات تو، بازداشته است.

اصرار ثعلبه، فایدهای نداشت و ثعلبه که به شدت پشیمان بود، به عنوان اعلام تأسف و پشیمانی، خاک بر سر و روی خود می پاشید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این، عمل خود توست. من به تو فرمان دادم؛ ولی تو فرمان نبردی. پس از گذشت مدتی، ثعلبه که از پذیرفته شدن زکاتش ناامید شده بود، به خانه بازگشت. او سال های بعد نیز زکات خودش را به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آورد؛ ولی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زنده بود، از پذیرفتن زکات ثعلبه خودداری کرد.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رحلت کرد، ثعلبه نزد ابوبکر رفت؛ تا زکاتش را بپردازد؛ ولی ابوبکر نیز از پذیرفتن زکات ثعلبه خودداری نمود و وقتی ابوبکر از دنیا رفت، ثعلبه نزد عمر شتافت و تقاضا کرد که او زکاتش را قبول کند؛ ولی عمر نیز از پذیرفتن زکات او سر باز زد و گفت: چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر، زکات تو را

ص: ۳۸

نپذیرفته‌اند، من نیز آنرا نخواهم پذیرفت. وقتی نوبت خلافت به عثمان رسید. ثعلبه این باز نزد عثمان رفت و تقاضای پذیرفتن زکات مالش را مطرح کرد؛ امّا عثمان هم به دلیل نپذیرفتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر و عمر، از پذیرفتن زکات مال ثعلبه خودداری نمود. سرانجام، در زمان خلافت عثمان، ثعلبه در حالی که زکات مال خویش را نپرداخته بود، از دنیا رفت. (۱)

ص: ۳۹

۱- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۳۶.

اشاره

هنگامی که سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید، برخی تنها به مرحله خشن این فرضیه بزرگ فکر می کنند و فقط به زدن و بستن و شدت عمل برای زدودن منکرات، توجه می کنند؛ در حالی که این فریضه الهی به معنی زدودن منکر و برپایی معروف با هر وسیله و شیوه ممکن و صحیح می باشد.

به طور طبیعی، یکی از بهترین شیوه های واداری و بازداري، تشویق نمودن افراد شایسته است؛ زیرا این تشویق هم سبب دلگرمی افراد شایسته نسبت به ادامه و روش صحیح خود می شود و هم نسبت به افراد ناشایست، موجب درس گرفتن و متنبه شدن و به راه صحیح باز آمدن می شود. امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه خویش به مالک اشتر، هنگام منصوب نمودن وی به فرمانروایی مصر به این شیوه بسیار مهم تربیتی اشاره کرده، به مالک توصیه می کند که تشویق افراد شایسته و نیکوکار و تنبیه افراد خطاکار را فراموش نکند و نتیجه از یاد بردن تشویق و تنبیه را یادآوری کرده، می فرماید:

ولا یكونن المحسن والمسئ عندک به منزله سواء فان فی ذلک تزهیداً لاهل الاحسان فی الاحسان وتدریباً لاهل الاسائه علی الاسائه والزم کلاً

مبادا نیکوکار و بدکردار در دیده ات برابر آیند که این برخورد یکسان، سبب بیرغبتی نیکوکار در کار نیک خواهد شد و موجب واداری و ادامه دادن بدکردار به شیوه ناپسندش خواهد گردید. درباره هر گروه، آن برخورد را داشته باش که او به سبب شیوه عمل خویش و رفتار خویش، شایسته آن شده است و خود آنرا بر عهده خویش گرفته است.

شیوه های تشویق، بسیار مختلف و متنوع می باشد. گاهی نگاهی تشویق آمیز و گاهی سخنی زیبا و دلگرم کننده و زمانی دادن هدیه و یا حتی یک برخورد تحسین آمیز و احترام آمیز، می تواند مشوق خوبی برای افراد باشد. در این جا ما تنها به چند نمونه در این زمینه بسنده کرده، یافتن دیگر مصادیق تشویق و راه های برانگیختگی و ترغیب را به خوانندگان محترم وامی گذاریم.

۱. فرزند شایسته

احترام به والدین یکی از دستوراتی است که اسلام نسبت به آن تاکید فراوانی نموده است و شاید بهترین راه وادار نمودن فرزندان به انجام این وظیفه، تشویق انسان های وظیفه شناس باشد.

عمار بن حیان می گوید: به محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم به آن حضرت عرض کردم: فرزندم اسماعیل، بسیار به من نیکی می کند و حقوق مرا به خوبی رعایت می کند. حضرت فرمود: من فرزندت را دوست می داشتم؛ ولی اکنون با این سخن تو محبتم نسبت به او زیادتیر شد و آنگاه امام صادق (علیه السلام) این داستان را نقل فرمود:

روزی خواهر رضاعی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به محضر آن حضرت آمد. وقتی نگاه آن حضرت به او افتاد، بسیار شادمان شد و برای او فرشی گسترده و او را بر روی آن نشانید و با گرمی تمام با او به سخن پرداخت و مدام با تبسم، به صورتش می نگریست. آن زن پس از مدتی برخاست و خداحافظی کرد و از محضر آن

ص: ۴۱

حضرت بیرون رفت. پس از زمانی برادر همان زن که برادر رضاعی پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، به محضر آن حضرت آمد، ولی حضرت با او همانند خواهرش رفتار نکرد و آن احترام ویژه را برای وی قائل نشد. وقتی آن مرد از محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیرون رفت، برخی گفتند: ای پیامبر خدا! چه شد که خواهر را بیش از برادر احترام کردی؟ فرمود: به علت این که این خواهر نسبت به پدر و مادرش، مهربانتر بود. (۱)

۲. ارزشگذاری به عمل کفار

یکی از بزرگترین گناهان، نبرد بر ضد اسلام و مسلمین است و کسی که مسلحانه به نبرد با دین خداوند برخیزد، بر اساس قوانین اسلامی، شایسته مرگ است؛ اما گاهی در میان همین افرادی که به نبرد با اسلام آمده اند، افرادی هستند که دارای خصوصیات اخلاقی مثبتی می باشند. در اینجا باز هم برای تشویق افراد خوب و درس گرفتن دیگران، اسلام برای عمل این کافران محارب، ارزش قائل شده و بر ایشان تخفیفاتی در نظر گرفته است.

امام باقر(علیه السلام) فرمود: گروهی را که به جنگ با اسلام آمده و در نبرد توسط مسلمانان به اسارت درآمده بودند، به محضر پیامبر(صلی الله علیه و آله) آوردند. حضرت فرمان داد آنان را بکشند؛ ولی یک نفر را آزاد کرد.

مرد آزاد شده رو به پیامبر(صلی الله علیه و آله) کرد و گفت: چرا مرا آزاد کردی؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل از جانب خدا مرا خبر داد که تو دارای پنج ویژگی هستی که خدا و رسول خدا آنها را دوست دارند و من به علت این ویژگی ها، تو را آزاد کردم که عبارتند از: غیرت شدید تو نسبت به خانواده ات، سخاوت و بخشندگی، اخلاق نیکو، راستگویی و شجاعت.

مرد که این ارزشگذاری پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به خصال انسانی و ارزش های والا را مشاهده کرد، شگفت زده شد و اسلام آورد و مسلمان شد و در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله)

ص: ۴۲

در نبردی شرکت کرد و در آن نبرد، به درجه رفیع شهادت نایل آمد. (۱)

در روایاتی دیگر نظیر این جریان نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خاطر صفت ارزشمند رسیدگی به دیگران و دستگیری از ضعیفان، از جرم برخی افراد چشم پوشی نموده، آنان را مورد لطف و مرحمت خویش قرار داد.

در یکی از نبردهای مسلمانان با کفار، گروهی از اسیران را به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند. آن حضرت به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمان داد که این اسیران را به قتل برساند؛ ولی پس از اندکی، یکی از آنان را استثنا کرد و فرمود: او را زنده بگذار.

مردی که مورد بخشش قرار گرفته بود، رو به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد و پرسید: چرا مرا از سایر یارانم جدا ساختی؛ با اینکه جرم ما یکسان است.

حضرت فرمود: خداوند به من وحی کرد که تو در میان قوم خویش، بخشنده ای و نباید کشته شوی! آن مرد تحت تأثیر این ارزش گذاری به خصال مثبت قرار گرفته، شهادتین را گفت و مسلمان شد و بدین گونه، سخاوت و تشویق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، او را به بهشت رهنمون شد. (۲)

۳. سخاوتمند مرتد

از دیدگاه تمامی مکاتب الهی، پایه و اساس تمامی اعمال نیک، عقیده صحیح می باشد و تا انسان دارای عقاید صحیحی نباشد، در پیشگاه خداوند از اعمال نیک خود بهره کامل نخواهد برد؛ ولی در عین حال این نکته مانع از آن نمی شود که برخی انسان ها به دلیل اعمال شایسته خود، از برخی امتیازات برخوردار شوند و رمز این برخوردارگی، شاید همین نکته مورد بحث ما باشد؛ یعنی تشویق افراد به گرایش به سمت کامل شدن و تشویق دیگران به فرا گرفتن آن ارزشها. وقتی حضرت موسی (علیه السلام) بنی اسرائیل را تنها گذاشت و برای مناجات و دریافت تورات به کوه طور

ص: ۴۳

۱- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴

رفت، فردی به نام سامری به اغوای بنی اسرائیل پرداخته، آنان را از مسیر حق و پرستش خداوند، منحرف کرد و به پرستش گوساله زرین وا داشت. حضرت موسی (علیه السلام) در بازگشت از کوه طور، وقتی با این انحراف بزرگ روبه‌رو شد، طبق فرمان خداوند، به همه آنان دستور توبه داد و به نقل برخی مفسران، شیوه توبه ای که برای آنان تعیین کرد، این بود که گوساله پرستان و موحدان شمشیر بگیرند و با یکدیگر به نبرد پردازند؛ تا هنگامی که خداوند، فرمان آتش بس را صادر کند.

این شیوه توبه، بسیار سنگین و مشکل بود؛ زیرا در این نبرد، فرزند به جنگ پدر می رفت یا برادر به روی برادر، شمشیر می کشید؛ ولی در این رویداد، شخص سامری که برافروخته تمامی این آتش‌ها بود، از کشته شدن نجات یافت و تنها تبعید شد.

در روایات علت این بخشودگی و امتیازی که به وی داده شد، سخاوت و بخشندگی او ذکر شده، البته مجازات اخروی وی به خاطر کفر و گمراه کردن دیگران، ثابت و استوار است. (۱)

در روایات آمده است که حاتم طائی به بخشندگی و گشاده دستی معروف و مشهور است، گرچه به علت کفر به جهنم خواهد رفت، ولی به علت سخاوتش، عذابش تخفیف یافته، شدت آتش بر او اثر چندانی نخواهد داشت. (۲)

۴. تشویق نامه

یکی از روشهای تشویق، تشویق کتبی است. به نمونه ای از این نوع تشویق، توجه کنید:

وقتی مردم کوفه در جنگ جمل شرکت فعال و شایسته ای داشتند و با یاری آنان، نبرد به سود جبهه حق پایان یافت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها به سخنان تشویق آمیز نسبت به آنها اکتفا نکرد؛ بلکه با خط خود برای تشویق مردم کوفه،

ص: ۴۴

۱- مجلسی، حیاة القلوب، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

۲- ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۲۱.

نامه ای نگاشت که اکنون این نامه چون لوحی زرین بر تارک افتخارات مردم کوفه می درخشد.

سیدرضی بخشی از این نامه را در نهج البلاغه این گونه آورده است:

وجزاكم الله من اهل مصر عن اهل بيت نبيكم احسن ما يجزي العاملين بطاعته والشاكرين بنعمته وقد سمعتم و اطعتم و دعيتم فاجبتم؛

خدا شما مردم شهر را پاداش دهد از سوی خاندان پیامبرتان؛ نیکوترین پاداشی که فرمانبرداران خود را بخشد و سپاسگذاران نعمتش را دهد که [فرمان ما را] شنیدید و فرمان بردید و چون فرا خوانده شدید، پاسخ گفتید. [\(۱\)](#)

ص: ۴۵

۱- نهج البلاغه، نامه ۲.

اشاره

انسان‌ها با دو بال بیم و امید به پیش می‌روند و به کار می‌پردازند و انبیای الهی برای اصلاح جامعه و افراد، همواره از دو سلاح بیم دادن و بشارت دادن، استفاده کرده‌اند.

قرآن نیز بارها به این شیوه اشاره کرده که سه نمونه آن در ذیل آمده است:

الف. {إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا} (۱)

همانا ما تو را به حق برای بشارت دادن و بیم دادن فرستادیم.

ب. {فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ} (۲)

خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا بشارت دهنده و بیم دهنده باشند.

ج. {وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ} (۳)

ما فرستادگان را نمی‌فرستیم؛ مگر برای آنکه بشارت دهنده و بیم دهنده باشند.

ص: ۴۶

۱- بقره، آیه ۱۱۹.

۲- همان، آیه ۲۱۳.

۳- انعام، آیه ۴۸.

بنابراین، یکی از شیوه‌های اقامه معروف و جلوگیری از منکر، استفاده از سلاح بی‌م‌دادن و تهدید کردن و ترساندن افراد خطا کار می‌باشد که معصومین (علیهم‌السلام) از این سلاح کار آمد، بارها استفاده کرده‌اند.

۱. تهدید به آتش زدن خانه

نماز جماعت، یکی از شعائر اسلام و نشانه قدرت و عظمت مسلمانان و باعث ایجاد همدلی و همبستگی آنان است. از اینرو، در روایات اسلامی به این مراسم دینی، اهمیت بسیار زیادی داده شده است و در برخی مقاطع تاریخی، با توجه به ویژگی‌های آن مقطع زمانی و توطئه دشمنان، حضور در نماز جماعت، اظهار وفاداری به حکومت اسلامی و موجب تقویت پایه‌های حکومت محسوب می‌شده است و بر عکس، حاضر نشدن در آن، اعلام مخالفت و موجب دل‌گرمی دشمنان اسلام بوده است.

در این موقعیت‌ها سعی می‌شد با شیوه‌های گوناگون، مردم را به اقامه این فریضه الهی وا دارند و یکی از این شیوه‌ها، تهدید بوده است.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با همسایگان مسجد شرط کرد که در نماز جماعت، حاضر شوند و به آنها فرمود:

آنانکه در نماز جماعت حاضر نمی‌شوند، این رفتار ناپسند را ترک کنند و در نماز حاضر شوند و گرنه، به مؤذن فرمان خواهم داد که اذان و اقامه گوید و پس از آن، مردی از اهل بیت [علی (علیه‌السلام)] را مأمور خواهم کرد که هیزم گرد آورد و خانه آنان را که در نماز جماعت حاضر نشده‌اند، آتش زند. (۱)

۲. تهدید جاسوس

بنیان اخلاق اسلامی، بر برخورد ملایم و اخلاق نیکو، استوار است و ائمه (علیهم‌السلام) همواره الگوی این برخوردهای سالم و صبورانه و اخلاق نیک بوده‌اند؛ اما گاهی

ص: ۴۷

شخصی با سوء استفاده از این اخلاق، سعی در اصرار بر خطا و قصد ادامه خطا و اشتباه خود را داشت. در این صورت، یکی از شیوه های به راه آوردن اینگونه افراد، تهدید است.

مدینه در تدارک نبرد سهمگین، تاریخی و مهم خویش است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) همراه با آماده سازی سربازان اسلام برای نبرد با کفار مکه و بازپسگیری خانه توحید، به همه مسلمانان سفارش کرده که این خبر را پنهان دارند؛ تا مسلمانان دشمن را غافلگیر کرده، قبل از آنکه حرمت حرم امن الهی شکسته شود، مکه را فتح کنند. در این هنگام، زنی به نام ساره که برای کمک خواهی از مسلمانان به مدینه آمده بود، از طرف فردی به نام حاطب بن ابی بلتعنه، مأموریت یافت تا در مقابل دریافت ده دینار، نامه ای را به مکه برده، به کفار قریش خبر دهد که پیامبر(صلی الله علیه و آله) قصد حمله به مکه را دارد. ساره، نامه را گرفت و پنهان کرد و به سوی مکه به راه افتاد.

جبرئیل بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل شد و این توطئه زشت را افشا کرد. رسول خدا ص، امیرالمؤمنین ع، زبیر، مقداد، عمار، عمر، طلحه و ابومرشد را مأمور کرد که به جستجوی این زن بروند و مانع خروج وی و خبر دادن به دشمن شوند.

آنان به جستجو مشغول شدند و در نزدیکی های مدینه، او را پیدا کردند و از او خواستند تا نامه را به آنان تحویل دهد؛ ولی او به طور کلی منکر نامه شد و هر چه آنان نصیحت و اصرار کردند، او دست از انکار برداشت.

برخی مسلمانان به جستجوی اثاثیه او مشغول شدند؛ ولی این جستجو نیز فایده های نداشت و نامه به دست نیامد. برخی از مسلمانان با دیدن وضعیت زن و انکار جدی وی، ناامید شدند و پس از تفتیش اثاثیه، در گناهکار بودن او دچار تردید شده، تصمیم گرفتند به محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برگردند. در این هنگام، امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: نه، هرگز ما دروغ نمی گوئیم و پیامبر(صلی الله علیه و آله) هم به ما دروغ نگفته است و به یقین نامه همراه این زن می باشد و او دروغ می گوید و آنگاه برای وادار کردن این زن به اعتراف به حقیقت و دست برداشتن از لجاجت، شمشیر

خویش را از غلاف بیرون کشید و زن را تهدید کرد و فرمود: نامه را بیرون آور و گرنه، همین جا تو را گردن خواهم زد. زن جاسوس که به شدت تحت تأثیر این تهدید قرار گرفته بود، بی درنگ به دروغگویی خود اعتراف کرد و آن گاه دست به میان موهای بافته شده خود فرو برد و از میان آنها نامه را بیرون آورد و به آنان تسلیم کرد. آنان نامه را که سند رسوایی فرد خیانتکار و عامل نفوذی دشمن بود، به خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آوردند. (۱)

۳. تهدید به عذاب الهی

برخی انسانها چشم دل خویش را بر تمامی استدلالها و برهان ها می بندند و حتی عاطفه انسانی خویش را در برابر جریانات زندگی، به فراموشی می سپرند و تبدیل به موجوداتی می شوند که تنها خویش و منافع زودگذر مادی خود را می بینند و از خدا و قضاوت تاریخ، ترسی ندارند. در این صورت، تنها شیوه ای که می تواند این گروه را از تخت تفرعن و لجاجت خویش پایین آورده، در مقابل حقیقت، به تسلیم وادار سازد، آن است که به عذاب دردناک الهی، تهدید شوند و آثار این عذاب را با چشمان خود ببینند.

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وفات یافت، عده ای برای دست یافتن به قدرت و مقام، تمامی پیمان ها را زیر پا گذاشته، چشم خویش را بر تمامی برهان ها و استدلال ها بستند. آنان با عاطفه انسانی خویش نیز وداع کرده، با کمال جسارت به در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند تا او را نیز با خود همراه کرده، به زور از آن حضرت، بیعت بگیرند و در این راه، از هیچ جرم، جنایت و خشونت پرهیز نکردند و امیرالمؤمنان (علیه السلام) را با وضعی جانگداز، به طرف مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) بردند.

در این صورت، برای وادار کردن این گروه باطل گرا، به گردن نهادن به حقیقت و یا حداقل ستیز نکردن با مجسمه حقیقت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه باید کرد؟

ص: ۴۹

کدام شیوه می تواند در قلب سیاه این شب پرستان، کارگر افتد؟

سلمان فارسی می گوید: چون امیرمؤمنان(علیه السلام) را با آن وضعیت اسف انگیز به طرف مسجد رسول الله(صلی الله علیه و آله) بردند، فاطمه زهرا(علیها السلام) نیز از منزل خارج شد و به طرف مسجد و قبر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به راه افتاد و چون به نزدیکی قبر مطهر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسید، رو به مردم کرده، فریاد برداشت: پسر عمویم [علی(علیه السلام)] را آزاد بگذارید. سوگند به آن خدایی که محمد(صلی الله علیه و آله) را به پیامبری برگزید! اگر دست از علی برندارید، موی خویش پریشان کرده، پیراهن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را بر روی سرم خواهم افکند و آنگاه به درگاه خدا شکایت می کنم ... سلمان فارسی می گوید: هنوز سخنان و تهدید فاطمه زهرا(علیها السلام) ادامه داشت که آثار عذاب ظاهر شد و همگان متوجه این تهدید بسیار جدی و عذاب الهی شدند.

من نزد فاطمه زهرا(علیها السلام) رفتم و عرض کردم: ای سرور و مولایم! فاطمه! خداوند پدرت را رحمت برای جهانیان قرار داد تو نیز بر آنان رحمت باش و ترحم فرما و بر ایشان عذاب مخواه.

فاطمه زهرا(علیها السلام) دست از نفرین برداشت و آثار عذاب برطرف شد. (۱)

البته این تهدید، اثر مهم خویش را گذاشت و سپاه شیطان را وادار کرد که دست از علی(علیه السلام) بردارند و او را به بیعت شوم خویش، وادار نکنند. از این رو، مورخان نوشته اند که تا فاطمه س زنده بود، امیرمؤمنان(علیه السلام) با حاکمان غاصب، بیعت نکرد. (۲)

۴. تهدید سهل انگار

سهل انگاری و بیدقتی در انجام وظایف، یکی از مهمترین آفت های زندگی است. گاهی یک سهل انگاری، به ویژه در امور دینی، موجب عواقبی جبران ناپذیر می شود.

ص: ۵۰

۱- همان، ج ۴۳، ص ۴۷.

۲- الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۴.

گاهی ائمه (علیهم السلام) برخی افراد را که دچار این آفت بزرگ بودند و در امور دینی و وظایف الهی خود سهل انگاری روا می داشتند، تهدید و با این تهدید، آنان را به ترک این منکر مهم، وادار می کردند.

موسی بن بکر می گوید: امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نامه ای را به من داد؛ تا به مطالبی که در آن نگاشته بود، عمل کنم. من آن نامه را زیر سجاده خود گذاشته، در عمل به دستور امام ع، سهل انگاری کردم.

روزی به محضر امام موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد شدم و با شگفتی تمام مشاهده کردم نامه ای را که من در خانه خود و زیر سجاده خود گذاشته بودم، دست امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است. آن حضرت با نشان دادن نامه فرمود: تو نسبت به دستورات من در نامه ای که به تو دادم، چه کردی؟ عرض کردم: من نامه را در خانه خود گذاشته ام. حضرت فرمود: ای موسی! هرگاه به تو فرمانی دادم، آن را انجام بده، و گرنه، بر تو خشم خواهم گرفت. (۱)

۵. شهروندان حق گریز

هشام بن عبدالملک، خلیفه بیدادگر اموی، امام باقر (علیه السلام) را به پایتخت امپراتوری اسلامی احضار کرد. امام باقر (علیه السلام) همراه با فرزند خود، امام صادق (علیه السلام) به دمشق رفت و با اظهار علوم و کراماتی، خواب آشفته خلیفه جائر را آشفته تر کرد. خلیفه که از استهزاء و تهدید و حبس و زندان، طرفی نبسته بود، احساس کرد که ماندن امام صادق (علیه السلام) در شهر دمشق، برای وی گران تمام خواهد شد و موجب آشنایی مردم آن دیار با اهل بیت عصمت و طهارت: خواهد شد. از این رو، به امام (علیه السلام) فرمان داد که شهر دمشق را ترک کرده، به مدینه باز گردد؛ ولی خلیفه برای اینکه کینه درونی و عقده حقارت خویش را شفا بخشد و بر آزار و اذیت خود نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیفزاید، دستور داد در مسیر بازگشت امام به مدینه، از هر گونه ارتباط

ص: ۵۱

مردم با امام باقر(علیه السلام) و همراهانش جلوگیری کنند و حتی نیازهای مادی آنان را پاسخ ندهند و هیچ گونه غذایی به آنان نروشنند. امام صادق(علیه السلام) می فرماید: وقتی به شهر مدین رسیدیم، غلامان جلوتر از ما وارد شهر شدند؛ تا جایگاهی را آماده سازند و غذایی مهیا کنند و برای چارپایان نیز آب و علفی را تهیه کنند، ولی وقتی آنان به دروازه شهر رسیدند، دروازه بانان، در را بر روی آنان بسته، شروع به ناسزاگفتن نمودند.

پدرم امام باقر(علیه السلام) پیش آمد و با لحنی آرام و سخنانی نرم و عطف آمیز، با آنان سخن گفت و فرمود از خدا، پروا کنید. ما آن گونه نیستیم که عمال حاکم برای شما بیان کردند... ولی کمتر گوشی بدهکار سخنان امام(علیه السلام) بود. حضرت بار دیگر به آنان فرمود: شما با اقوام دیگر از ادیان دیگر، معامله می کنید؛ اکنون با ما نیز آن گونه باشید که با مسیحیان و یهودیان هستید. مردم فریب خورده و ناآگاه، باز هم بر شدت عمل و رفتار ناپسند و گفتار خشن خویش افزودند و سخنان امام(علیه السلام) را نپذیرفتند.

پس امام باقر(علیه السلام) روی به امام صادق(علیه السلام) کرد و فرمود: تو از جای خویش حرکت نکن و آنگاه خود به بالای کوهی که در کنار شهر بود، رفت و انگشت خویش را بر گوش مبارک گذاشته، با صدایی بلند این آیات را قرائت کرد:

﴿وَأِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ...﴾ (۱)

آنگاه فرمود: «به خدا سوگند! ما بقیه الله در زمین هستیم...».

در این هنگام، خدا بادی سیاه و ظلمانی را برانگیخت و صدای پدرم را به گوش تمامی افراد شهر رساند و همگی به پشت بامها و مکان های مرتفع رفتند و پدرم را بالای کوه، نگریستند. پیرمردی از میان مردم، چون این منظره را دید،

ص: ۵۲

مردم را ترسانند و آنان را موعظه کرد و گفت: اگر به عناد و لجاجت با این فرد ادامه دهید، یقین داشته باشید که عذاب الهی بر شما نازل خواهد شد. مردم که از دیدن این آثار و موعظه پیرمرد، به شدت ترسیده بودند، درها را گشودند و از ما پذیرایی کردند. (۱)

ص: ۵۳

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۱۲.

اشاره

آن چه در ذهن بسیاری از افراد، نسبت به امر به معروف و نهی از منکر هست، همان برخورد خصوصی افراد با موارد خاص منکرات است؛ امّا با دقت بیشتر معلوم می شود که منظور از امر به معروف و نهی از منکر، تنها برخورد با اشخاص خاص و به طور خصوصی نمی باشد؛ بلکه یکی از شیوه های مهم امر و نهی، اعلام عمومی است.

در این شیوه، مخاطب خاصی مورد نظر نیست؛ بلکه با استفاده از وسایل ارتباط جمعی و اجتماعات مذهبی و یا ملی و حتی فریاد کشیدن و اعلام کردن معروف ها و منکرات در کوچه و بازار، همگان به گردن نهادن به معروف ها و ترک کردن منکرات، دعوت می شوند. اهمیت این روش وقتی به خوبی روشن می شود که بدانیم علاوه بر جهالت و ناآگاهی که گاهی موجب انجام منکر و یا ترک معروف می شود، همه انسان های آگاه نیز در معرض غفلت و فراموشی هستند و نیاز به تذکر مداوم دارند.

اگر در جامعه ای این گونه تذکرها لازم و سودمند فراموش شوند و تنها به همان آگاهی اولیه انسان ها بسنده شود، بسیاری از معروف ها به بوتّه فراموشی سپرده خواهند شد و بسیاری از منکرات، رفتار معمول و متعارف افراد خواهند شد.

اکنون نمونه های مختلفی از کاربرد این شیوه را در سیره معصومین (علیهم السّلام) ، برای واداری به معروف و بازداری از منکر، مورد توجه قرار می دهیم:

۱. رعایت حقوق اجتماعی

یکی از شرایط اولیه زندگی سالم اجتماعی، رعایت حقوق شهروندان از سوی یکدیگر است. اسلام برای افراد جامعه در برابر یکدیگر، حقوق متقابلی را بیان کرده و به رعایت آنها، اهمیت بسیاری داده است. یکی از این حقوق که در روایات بسیاری به رعایت آن سفارش شده، رعایت حق همسایه است.

گذشته از بیان حقوق همسایگان در خطبه ها و روایات و سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، گاهی آن حضرت، برخی افراد را مأمور می کرد تا در میان کوچه و بازار گردش کرده، وظیفه افراد را در مورد این فریضه مهم، به آنان یادآوری نمایند.

امام صادق (علیه السّلام) می فرماید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السّلام) و سلمان و ابوذر فرمان داد تا با بلندترین و رساترین فریاد [در شهر مدینه] اعلام کنند که «آنکس که همسایه اش از آزار او در امان نباشد، ایمان ندارد».

چهل خانه از سمت راست و چهل خانه از سمت چپ و چهل خانه از پیش رو، همسایه محسوب می شوند. (۱)

در روایتی دیگر در همین باره آمده است: به دنبال چند بار شکایت فردی از مسلمانان از همسایه اش، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السّلام) و سلمان و مقداد فرمان داد که به نواحی مختلف شهر بروند و فریاد بزنند: «لعنت خدا و فرشتگان او بر کسی باد که همسایه اش را بیازارد». (۲)

در روایتی دیگر آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر ناحیه از شهر مدینه را به یکی از این چهار نفر، یعنی امام علی (علیه السّلام)، سلمان، ابوذر و مقداد، واگذار کرد؛ تا آنان

ص: ۵۵

۱- طبرسی، مشکاه الانوار، ص ۲۱۶.

۲- همان، ص ۲۱۵.

در این ناحیه، اهمیت این حق اجتماعی و حدود آن را بیان کنند. (۱)

۲. دعوت به پروا پیشگی

انسان مسلمان در برابر سایر انسانها، به ویژه مسلمانان و حوادثی که برای آنان رخ می دهد نمی تواند با بی تفاوتی از کنار آنها بگذرد، و در اسلام برای او مسئولیت هایی بیان شده است.

اگر چه امروزه در اجتماعات ما شاهدیم که در برابر درگیری افراد با یکدیگر، سائیرین به تماشا مشغول شده یا بی اعتنا از کنار آنان می گذرند؛ ولی این رفتار، اسلامی نیست و وظیفه اسلامی اقسا می کند که به یاری مظلوم برخیزیم و در صورتی که مظلوم مشخص نیست و تحقیق لازم است، هر دو طرف را به رعایت پروا پیشگی و تقوای الهی و رعایت حقوق همدیگر، دعوت کنیم.

غیاث بن ابراهیم می گوید: امام صادق (علیه السلام) وقتی از مسیری می گذشت که افرادی به نزاع با یکدیگر مشغول بودند، از کنار آنان نمی گذشت؛ مگر این که سه بار با فریاد بلند آنان را به رعایت تقوای الهی دعوت می نمود. (۲)

۳. استفاده از اجتماعات

انجام منکرات، همیشه به علت پیروی از هوا و هوس و فرمانبری از شیطان نیست؛ بلکه گاهی ناآگاهی باعث ارتکاب گناهان می شود. در این صورت، آگاهی بخشی به صورت اعلام عمومی و فریاد زدن در مجامع عمومی، یکی از شیوه های امر به معروف و نهی از منکر است.

برخی از این روشها عبارتند از:

۱-۳. اعلام امامت؛ یکی از مهمترین مسائل اعتقادی که مبنای بسیاری از اختلافات دیگر نیز شمرده می شود، مسئله خلافت و جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد.

ص: ۵۶

۱- همان، ص ۲۱۶

۲- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، روایت ۳، ص ۳۹۴.

اهمیت این مسئله را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السّلام) بیان کرده اند. بنابراین، هیچ گاه تشخیص مسیر برای کسانی که در جستجوی حق بوده اند، محال نبوده است؛ اما به اقتضای شرایط زمان و مصالح اسلام و مسلمین، گاهی در اظهار این مسئله، تقیه شده و گاهی دیوار تقیه شکسته شده و آگاهی بخشی نسبت به این امر مهم، به وسیلهٔ اعلام عمومی و اظهار آن در مهمترین مراسم اسلامی، یعنی کنگرهٔ عظیم و بین المللی حج صورت گرفته است.

عمرو بن ابی المقدام می گوید: در مراسم حج و در صحرای عرفات که همهٔ حاجیان در آنجا توقف کرده بودند امام صادق (علیه السّلام) را دیدم که با رساترین فریاد اعلام می کرد: ای مردم! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امام بود و پس از او امام علی بن ابیطالب (علیه السّلام) است و بعد از وی، حسن بن علی (علیه السّلام)، امام است و پس از او، حسین بن علی (علیه السّلام) و بعد علی بن حسین (علیه السّلام) و بعد از او، محمد بن علی (علیه السّلام) و اکنون، من امام می باشم.

پس از اینکه آن حضرت سه بار این سخنان را با فریاد رسا اعلام و تکرار کرد، به افرادی که پشت سرش بودند، نگاه کرد و سه بار برای آنان این سخنان را بیان کرد و آنگاه به سمت راست برگشته، سه بار برای افراد سمت راست آن سخنان را بیان فرمود؛ سپس روی به سمت چپ نموده، برای آنان نیز سه بار این سخنان را تکرار کرد. (۱)

۲-۳. افطار روز عید؛ امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به بدیل بن ورقا خزاعی مأموریت داد تا در ایام حج در منی، بر شتری بنشیند و در میان مردم این چنین اعلام کند: مردم! این روزها را روزه نگیرید؛ زیرا این روزها هنگام خوردن و آشامیدن است. (۲)

۳-۳. مزاحم بن جعفر (علیه السّلام) می گوید: همراه پدرم امام صادق (علیه السّلام) حج می گزاردم.

ص: ۵۷

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

۲- حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۹، ح ۶۶.

وقتی به منی رسیدم، مردم در کنار «جرمه عقبه» توقف کرده بودند؛ به طوریکه ازدحام بیش از حد مردم، مانع انجام وظیفه و مراسم رمی جمره شده بود. پدرم وقتی این وضعیت را مشاهده کرد، رو به غلامش سعید کرد و فرمود: ای سعید! در میان مردم فریاد زن و بگو جعفر بن محمد می گوید: اینجا جایگاه ایستادن نیست؛ سنگریزه را به جمره بزنید و از اینجا بگذرید و غلام طبق دستور آن حضرت، شروع به اعلام این مطلب نمود. (۱)

۳-۴. اعلام حکم فقهی؛ امام باقر (علیه السلام) فرمود: امیرمؤمنان (علیه السلام) به سخنگوی خویش در کوفه می فرمود: در ایام قربانی فریاد بزن و اعلام کن: ای مردم مسلمان! مبادا گوسفند قربانی شما را یهودیان یا مسیحیان ذبح کنند. هشدار که ذبح کننده، باید مسلمان باشد! (۲)

۳-۵. مانور عظیم هفتگی؛ نماز جمعه، مانور عظیم امت مسلمان و مراسم اعلام همبستگی و کلاس درس هفتگی آنان است. در روایات اسلامی نسبت به این فریضة الهی، سفارش بسیاری شده است. این گردهمایی مذهبی و عقیدتی در زمان حضور امام معصوم ع، واجب تعیینی است؛ یعنی همگان مکلف به شرکت در آن می باشند. در این شرایط، بازار اسلام در زمان اقامه نماز جمعه، باید به طور کامل تعطیل شود؛ به گونه ای که اگر خرید و فروشی در زمان اقامه نماز جمعه صورت گیرد، آن معامله، حرام خواهد بود. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای دعوت مردم در نماز جمعه و بازداری آنان از منکر بزرگ بی اعتنایی به نماز جمعه، هر هفته فرمان می داد این حکم را به صورت عمومی اعلام نمایند. شیخ صدوق می گوید: روایت شده است که هر روز جمعه در مدینه به هنگام اذان ظهر، فریادگری اعلام می کرد که اکنون خرید و فروش حرام شد؛ زیرا خداوند فرموده است:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ

ص: ۵۸

۱- همان، ج ۲۴، ص ۹۴۵.

۲- همان، ص ۱۰۵، ح ۳۵۸.

ای کسانی که ایمان آورده اید؛ وقتی برای اقامه نماز جمعه در روز جمعه دعوت شدید، به سوی ذکر خداوند بشتابید و خرید و فروش را رها کنید. (۲)

۳-۶. اعلام زکات؛ در صدر اسلام، وقتی فرمانی از جانب خداوند متعال می رسید و فرشته وحی معروف یا منکری را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبیین می کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همه مسلمانان را به مسجد دعوت می کرد و آیات و فرامین الهی را به آنان ابلاغ می فرمود.

نکته بسیار مهم و زیبایی که در سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) به چشم می خورد، این است که آن حضرت تنها به این بیانات و خطبه ها و منبرها اکتفا نمی کرد؛ زیرا ممکن بود برخی از مردم به واسطه گرفتاری ها، در مسجد حاضر نشوند؛ حالی که قانون الهی، شامل حال آنان نیز می شد و آنان هم هیچ گونه دشمنی و عنادی نداشتند و در صورت آگاهی، مشتاقانه به دستورات الهی عمل می کردند. بنابراین، نباید تنها مسجد را جایگاه بیان احکام و معارف الهی قرار داد؛ بلکه تمامی گستره جامعه، جای این شیوه امر به معروف و نهی از منکر می باشد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: وقتی در ماه رمضان، این آیه شریفه نازل شد:

{خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ...}؛ (۳)

از اموال آنان صدقات دریافت کن؛ تا با آن صدقات، آنان را پاک و پاکیزه سازی و آنان را به دعای خیر یاد کن...

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سخن گوی خویش فرمان داد که در میان مردم چنین فریاد زند: همانا خدای تبارک و تعالی زکات را بر شما واجب کرد؛ همان گونه که نماز را واجب کرده بود.

ص: ۵۹

۱- جمعه، آیه ۹.

۲- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۸۷.

۳- توبه، آیه ۱۰۳.

پس از اعلام این فرمان الهی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مسلمانان را وا گذاشت؛ تا یک سال از این اعلام گذشت.

در رمضان سال بعد، دوباره به سخنگوی خویش فرمان داد که فریاد زند: ای مسلمانان! زکات امواتان را پردازید؛ تا خدا نمازتان را بپذیرد.

پس از این دو اعلام عمومی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کارگزاران خویش را برای جمع آوری زکات، به اطراف مدینه اعزام کرد. (۱)

ص: ۶۰

۱- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳.

اشاره

همانگونه که به وسیله زور و اجبار و زدن و بستن، می توان انسانها را وادار به انجام خوبی ها و ترک بدی ها کرد، گاهی نیز می توان به وسیله چشم پوشی از خطاها و بخشیدن مجرمان، آنها را اصلاح کرد و آنان که همیشه در پی انتقام جویی و ضربه زدن به افراد خطاکارند، در برخی موارد راه به جایی نبرده، نتیجه معکوس می گیرند.

در سیره معصومین (علیهم السّلام) سازندگی های بسیاری مشاهده می شود که با استفاده از سلاح عفو و بخشش و چشم پوشی از خطاها، صورت گرفته است.

شاید دور از حقیقت نباشد اگر ادعا کنیم افرادی که با این شیوه (عفو و بخشش) اصلاح شدند و به راه آمدند، بیش از آنانند که با اعمال فشار و استفاده از زور، اصلاح شده اند. اینک چند نمونه از شخصیت هایی که با این روش ساخته شدند، به عقاید و اعمالی که اصلاح یافته اند و افکار و اندیشه هایی که بیدار شده و به راه حقیقت باز آمده اند.

۱. ناسزاگوی پر خاشگر

تبلیغات مسموم معاویه بر ضد امیر مؤمنان (علیه السّلام) و فرزندان گرامی اش (علیهم السّلام) باعث

شد که مسلمانان شام به شدت نسبت به آنان بدبین شوند و از اظهار نفرت و خشم خویش نسبت به آنان در مواقع مختلف، دریغ نورزند.

گاهی تنبیه این افراد که در محیطی غریب به سر می بردند و پشتیبان و یآوری نداشتند، مشکل به نظر نمی رسید؛ اما ائمه (علیهم السلام) برای اصلاح آنان، راه دیگری بر می گزیدند.

مبرد می گوید: امام حسن (علیه السلام) سواره از راهی می گذشت. مردی از اهل شام وقتی آن حضرت را مشاهده کرد، به لعن و جسارت به آن حضرت زبان گشود؛ اما امام حسن (علیه السلام) هیچ پاسخی به او نگفت؛ تا آنکه مرد شامی از جسارت و نفرین و لعن خسته شد و از سخن باز ماند. در این هنگام، امام (علیه السلام) رو به او کرد و به او سلام کرد و بر رویش تبسم نمود، فرمود: ای مرد بزرگ! گمان می کنم غریب هستی و شاید اشتباهی برایت رخ داده است. اکنون اگر پشیمان شوی و بخواهی رضایت ما را به دست آوری، ما از تو راضی می شویم و اگر درخواستی داشته باشی، نیازت را برآورده می سازیم. اگر از ما راهنمایی بخواهی، هدایت می کنیم و اگر به مرکب سواری نیاز داری، آنرا در اختیار خواهیم گذاشت. اگر گرسنه ای، سیرت می کنیم و اگر برهنه ای، تو را لباس می پوشانیم. اگر نیازمندی، بی نیازت می کنیم. اگر رانده شده ای، پناهت می دهیم و حاجتت را برآورده می سازیم. اگر اکنون به سرای ما در آیی و بار و بنهات را در آنجا بنهی و تا هنگام حرکت به سوی دیارت، میهمان ما باشی، به نفع توست؛ زیرا ما خانه ای وسیع و اموال بسیار داریم....

مرد شامی چون این سخنان شگفت و این بردباری عجیب را مشاهده کرد، شروع به گریه کردن کرد و گفت: گواهی می دهم تو خلیفه خدا در زمین هستی و خدا بهتر می داند رسالت خود را در کدام خانواده به ودیعت نهد. من، تو و پدرت را به شدت دشمن می داشتم؛ ولی اکنون تو را از همه مردم، بیشتر دوست دارم.

آن گاه بار و بنه خویش را به خانه امام (علیه السلام) برد و تا هنگام حرکت به سوی شام،

میهمان آن حضرت بود و برای همیشه از سرسپردگان و دلدادگان آن حضرت شد. (۱)

۲. خویشاوند ناآگاه

یکی از شگردهای دشمنان اهل بیت (علیهم السّلام) برای مبارزه با آنان، تحریک افرادی از نزدیکان و خویشاوندان آنان، برای مبارزه و تبلیغات بر ضد آنان بود؛ تا مردم از زبان این خویشاوندان فریب خورده، اهانت و افترا نسبت به آن بزرگواران را بشنوند.

دشمن از این شیوه پلید، دو استفاده می کرد؛ اول اینکه مردم با این تصور که شاید در پس پرده خبری هست که خویشان اهل بیت با خبرند و ما بی خبریم، به آنان بدبین شوند و دوم آنکه شاید ائمه (علیهم السّلام) با این خویشاوندان بد زبان و بدگو، درگیر شوند که در این صورت نیز اختلاف در میان بنی هاشم، به نفع دشمنان تمام می شد.

پیشوایان معصوم (علیهم السّلام) با توجه کامل به این توطئه دشمن، همواره سعی می کردند این توطئه خطرناک را خنثی کنند و برای خنثی کردن این توطئه، گاهی با مبارزه منفی با این افراد بدگو و فریب خورده، آنان را به راه صلاح باز می آوردند و یا جلو زیان و تخریب آنان را می گرفتند و در اکثر موارد هم با اظهار محبت و گذشت از خطاهایشان، آنها را امر به معروف کرده، به خیر و صلاح دعوت می کردند.

محمد بن جعفر می گوید: یکی از بستگان امام سجاد (علیه السّلام) نزد آن حضرت آمد و به آن حضرت سخنان درشت و اهانت آمیز بسیاری گفت. امام (علیه السّلام) در پاسخ او، تنها سکوت کرد. فرد بدگو که منتظر بود امام (علیه السّلام) نیز مانند او به بدگویی و بدزبانی پردازند و به اصطلاح، فحاشی او را تلافی کند و او نیز به این عمل زشت و پلید خود ادامه دهد، وقتی با کمال شگفتی سکوت کامل امام (علیه السّلام) را دید، ناچار از مجلس بیرون رفت.

ص: ۶۳

وقتی این مرد فحاش از مجلس بیرون رفت، امام رو به حاضران کرد و فرمود: شما سخنان این مرد را شنیدید. اکنون دوست دارم همراهم بیاید؛ تا پاسخ مرا نیز بشنوید. حاضران با کمال خرسندی اظهار داشتند: ما با کمال اشتیاق، همراه شما می آییم، تا پاسخ شما به این مرد بدگو را بشنویم. همگی گمان می کردند آن حضرت هم همانند آن مرد، به اهانت و بدگویی از او خواهد پرداخت.

امام سجاد (علیه السلام) هنگام پوشیدن کفش خویش، این آیه را می خواند:

{...وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ}؛ (۱)

فرو برندگان خشم و درگذرندگان از مردم [اینان نیکوکارانند] و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.

همراهان امام سجاد (علیه السلام) با شنیدن این آیه، فهمیدند که آن حضرت قصد انتقام گیری و پاسخ تند و درشت ندارد.

امام سجاد (علیه السلام) به راه افتاد و حاضران نیز به همراه او حرکت کردند و به در خانهٔ مرد بدگو و خویشاوند بدزبان آن حضرت رسیدند. حضرت بر در خانه ایستاد و او را صدا زد. صاحب خانه با شنیدن صدای امام (علیه السلام) خود را برای شرارت آماده کرد و هیچ شکی نداشت که آن حضرت برای مثابه به مثل و پاسخ گویی به اهانت های او آمده است و با همین گمان و حالت از خانه بیرون آمد. امام سجاد (علیه السلام) رو به او کرده، فرمود: برادرم! تو اندکی قبل در مقابل من ایستادی و آنچه را که خواستی، گفتی. اگر به راستی آن همه بدی و زشتی در من وجود دارد، خدا مرا بیامرزد و اگر آنچه گفتم در من نیست و تو دروغ گفته ای، خدا تو را بیامرزد. مرد که از این برخورد غیرمنتظره و بسیار کریمانهٔ امام (علیه السلام) بسیار شرمند شده بود، پیش آمد و پیشانی امام (علیه السلام) را بوسید و گفت: شما از آن بدیها که گفتم، پیراسته ای و من به آنها شایسته ترم. (۲)

ص: ۶۴

۱- آل عمران، آیه ۱۳۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۴.

روزی امام سجاد(علیه السلام) با گروهی روبه رو شد که به غیبت و بدگویی از آن حضرت مشغول بودند. آن حضرت بالای سر آنها ایستاد و فرمود: اگر شما راست می گوئید، خدا مرا ببخشد و اگر شما دروغ می گوئید، خدا شما را بیمارزد. (۱)

۴. استاندار معزول

انسان های کم ظرفیت، به محض رسیدن به جاه و مقام، دچار خود فراموشی شده، پا از گلیم خود درازتر می نمایند و دست ستم می گشایند و پس از گذشت مدتی، چنانکه رسم روزگار است، از این منصب و قدرت کنار زده می شوند و تنها حسرت روزهای قدرت و بار سنگین آن گناهان برایشان به یادگار می ماند. آنان در چنین روزهایی از همه، ملامت می بینند و شماتت می شنوند و گرمی هیچ محبتی و آرامش هیچ عاطفه ای آنان را در نمی یابد؛ در صورتی که بسیاری از آنان در این وضعیت، به واسطه عبرت آموختن از تجربیات گذشته، آمادگی زیادی برای اصلاح شدن دارند. در این وضعیت، سرزنش و ملامت، کار گشا نیست؛ بلکه محبت و مهربانی، انسانساز است.

طبری می نویسد: هشام بن اسماعیل، امیر مدینه شد و هنگام فرمانروایی اش، امام سجاد(علیه السلام) را بسیار آزرده. پس از گذشت مدتی، این فرمانروای ستمگر، از کار برکنار شد و از چشم خلیفه اموی، ولید بن عبد الملک، افتاد و او را به زندان بردند و اعلام کردند که هر کس از او شکایتی دارد، اعلام کند و داد خود از وی بستاند.

او در تمامی ستم هایی که بر مردم روا داشته بود، برای خودش توجیه و تأویلی داشت؛ ولی در مقابل ستم های بسیاری که بر امام سجاد(علیه السلام) روا داشته بود، هیچ عذر و بهانه و توجیهی نداشت. از این رو، می گفت: من تنها از دادخواهی امام سجاد(علیه السلام) بیم دارم.

ص: ۶۵

امام سجاد(علیه السلام) که برگشت روزگار این والی مفلوک را دید و شاید امید اصلاح او را داشت، به اطرافیان خود سفارش کرد که هیچ یک از این والی معزول شکایت نکند. روزی خود امام سجاد(علیه السلام) از کنار دارالاماره عبور کرد. گروهی گمان کردند که آن حضرت برای اعلام شکایت و دادخواهی به طرف دارالاماره می رود؛ اما آن حضرت از کنار دارالاماره گذشت و فرماندار معزول دستگیر شده را نیز مشاهده کرد؛ ولی هیچ گونه اعتنایی نکرد و اظهار شکایت و اعتراضی ننمود و از آنجا گذشت. فرمانروای معزول شرمنده از این همه بزرگواری و گذشت و شکفت زده از این اخلاق الهی، این آیه را خواند:

{اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ} (۱)

خدا بهتر می داند رسالت خود را در چه خاندانی به ودیعت نهد.

ابن فیاض می گوید: تنها همین عفو و گذشت نبود؛ بلکه امام سجاد(علیه السلام) در نامه ای به هشام چنین نگاشت: اکنون که برکنار شده‌ای، ممکن است برخی اموال را از تو بخواهند و باز پس گیرند؛ در این صورت، می توانی از اموال من و کسانی که فرمان مرا می برند، بهره ببری.

هشام با دیدن این لطف و مرحمت و بزرگواری بار دیگر گفت:

{اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ} (۲) { (۳)

۵. جنگجوی پشیمان

امیرمؤمنان(علیه السلام) در دوران کوتاه حکومت خود، با سه جنگ ویران گر روبه رو شد. در جنگ جمل، کسانی که از همه بهتر حقانیت او را می دانستند و حتی از نزدیکان او به شمار می رفتند، در مقابل او قرار گرفتند و با انکار حق مسلم او و قرار دادن

ص: ۶۶

۱- انعام، آیه ۱۲۳.

۲- همان.

۳- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴ ص ۱۶.

ناآگاهان در مقابل او، بزرگترین ضربه را به حکومت عدل او وارد ساختند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) تا آنجا که حفظ دین خدا و حکومت الهی او بر آن مبتنی بود، بی هیچ ترس و سستی و تساهلی به پیش تاخت و افراد طغیانگر را هلاک ساخت، اما پس از آنکه حزب پیمان شکنان از هم گسسته شد و با شکست قطعی آنان در جبهه نبرد، پرونده سیاسی آنها برای همیشه بسته شد، امام برای اصلاح آنان و نیز عبرت آموختن و درس گرفتن دیگران، این دشمنان قسم خورده را مورد عفو و بخشش قرار داد.

یکی از اصلیت‌ترین ارکان جنگ جمل، طلحه بود که در میدان نبرد به دست همسنگر خود، مروان، به هلاکت رسید. موسی پسر طلحه که یکی از جنگاوران جنگ جمل بود، در جریان این نبرد، اسیر شد و به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آورده شد. وقتی موسی در مقابل آن حضرت قرار گرفت، حضرت به او فرمود: سه بار بگو استغفرالله و اتوب الیه. موسی طبق گفته آن حضرت، سه بار استغفار کرد و آنگاه حضرت به او فرمود: تو آزادی؛ هر کجا می خواهی برو و آنچه از سلاح و وسایل خودت در لشکرگاه می بینی، آنها را بردار؛ ولی نسبت به آینده زندگیت خدا را در نظر آور و تقوا پیشه کن و در خانهاش بنشین. (۱)

۶. آتش افروز شکست خورده

آتش افروز دیگر جنگ جمل، عایشه بود؛ مادری که هزاران فرزند خود را به کام دوزخ فرستاد؛ اما سرانجام با از دست دادن تمام جنگاوران مدافعش و قطع شدن دست و پای شتری که بر آن سوار بود، روی زمین افتاد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) کنار هودج عایشه آمد و با نیزه خود ضربه ای به هودج او وارد آورد و فرمود: ای شقیق (نام دیگر عایشه)! آیا پیامبر تو را به این کار فرمان داده بود؟ عایشه گفت: ای پسر ابوطالب! اکنون که ظفرمند گشتی، عفو و بخشش پیشه کن.

ص: ۶۷

امام (علیه السلام) با بزرگواری، هیچ سخن تندی به او نگفت و حتی او را ملامتی بیش از این نفرمود و رو به محمد بن ابی بکر (برادر عایشه و از سرداران لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام)) کرد و فرمود: تو عهده دار امور خواهرت باش و او را به خانه بنیخلف ببر؛ تا درباره اش بیندیشیم. محمد بن ابی بکر می گوید: خواهرم را که مشمول عفو و رحمت علی (علیه السلام) شده بود؛ به خانه بنی خلف بردم؛ ولی با وجود این بزرگواری و گذشت، در میان راه، مدام به علی دشنام می داد. امام علی (علیه السلام) چهل زن را برای حفاظت از او گماشت و او را با احترام کامل، به مدینه برگرداند. (۱)

ص: ۶۸

۱- شیخ مفید، کتاب الجمل، ص ۳۶۸.

اشاره

عاطفه انسان، منبع نیرومندی است که اگر در مسیری تحریک شود، انسان را با شدت به آن سمت و سوی خواهد کشاند و اقدامات جدی بعدی را به دنبال خواهد داشت. مبنای دعوت انبیا، گرچه استفاده از نیروی عقل و تحریک نیروی عقلانی انسانها بود، ولی تحریک عواطف و استفاده از سلاح عاطفه، برای دعوت مردم به طرفداری از حق و انجام معروف و یا ترک منکر و خودداری از کمک به ستمگران، یکی از شیوه های معمول در زندگی معصومین (علیهم السلام) است.

نمونه هایی از این شیوه را از نظر می گذرانیم:

۱. گریه های سیاسی

بر اساس شیوه تحریک عواطف و احساسات، در فرهنگ تشیع، گریه، یک سلاح سیاسی محسوب می شود و اهمیت بسزایی دارد.

هنگامی که همه راه های دفاع از حقیقت، بر روی خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسته شدند و دست بردن به شمشیر هم برخلاف مصلحت اسلام و مسلمین بود، حضرت زهرا (علیها السلام)، سلاح گریه را انتخاب کرد و با این سلاح، به جنگ غاصبان حاکم رفت و با کنار زدن پرده های ابهام و اتهام، به روشنگری افق نظام سیاسی

اسلام پرداخت و جایگاه حاکمان حقیقت مدار و شایسته و غاصبان زورمدار دنیا طلب را از یکدیگر باز شناساند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: فاطمه(علیها السلام) آن قدر بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گریست که اهل مدینه ناراحت شدند و گفتند: ما را به واسطه گریه های بسیار، می آزاری. پس از این اعتراض، حضرت فاطمه(علیها السلام) به کنار قبور شهدای احد می رفت و در آنجا به گریستن می پرداخت و برمی گشت. (۱)

ام سلمه به عیادت حضرت زهرا(علیها السلام) آمد و از آن حضرت سؤال کرد. حال شما چگونه است و شب را چگونه به صبح رساندی؟ حضرت زهرا(علیها السلام) فرمود: در میان غصه و اندوه و مشکلات، روزگار می گذرانم. پیامبر از میان ما رفت و وصی و جانشین او، مظلوم واقع شد. به خدا سوگند! پرده احترام او را دریدند و بر خلاف آنچه خدا در قرآن فرمان داده بود و پیامبر(صلی الله علیه و آله) در سنت بیان داشته بود، امامت او را غصب کردند و علت این مظلومیت نیز همان کینه های بدر و احد است که قلب های منافق آن را در خود نهان می داشتند. (۲)

در راستای همین تحریک وجدان ها و بیدار کردن عاطفه های خفته، حضرت زهرا(علیها السلام) وصیت کرد که شب هنگام دفن شود و کسی به تشییع جنازه وی نیاید و قبرش هم برای همیشه مخفی بماند؛ تا آنها که سبب شهادت او شدند و این همه ظلم و غم و اندوه را بر او و بر جامعه بشری تحمیل کردند، رسوای تاریخ شوند.

۲. یادآور کربلا

پس از حادثه خونبار عاشورا، حکومت اموی، امکان هر گونه اقدام و تبلیغ و حرکت را از طرفداران حق سلب کرد و تصمیم گرفت هر قیام و اقدامی را با شدت، پاسخی خونین دهد. در این جو خفقان شدید که تمامی راه های مبارزه بسته بود،

ص: ۷۰

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵.

۲- همان، ص ۱۵۶.

امام سجاد (علیه السلام) برای مبارزه با طاغوت های حاکم، دو راه را برگزید؛ دعا و گریه. او با این دو سلاح، به جنگ حکومت جائر اموی رفت و با تلطیف احساسات و تحریک عواطف، انسانها را به شناخت و طرفداری از حق فرا می خواند و به خروش بر ضد باطل وا می داشت.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: آنان که بسیار گریستند، پنج نفر بودند؛ آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه زهرا و علی بن الحسین: و اما علی بن الحسین (علیه السلام)، بیست سال بر امام حسین (علیه السلام) گریه کرد. هرگز غذا پیش او نیاوردند؛ مگر آنکه گریست؛ تا آنکه غلام آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! فدایت گردم! می ترسم به واسطه این همه گریه، از بین بروی.

حضرت فرمود: همانا من اندوه و شکایت خویش را به خدای خویش وا می گذارم و من مسائلی را می دانم که شما از آنها آگاه نیستید. هرگز شهادت فرزندان فاطمه (علیها السلام) را یاد نمی آورم؛ مگر اینکه گریه ام می گیرد. (۱)

۳. ثواب عزاداری

انبوهی از روایات اسلامی از فضیلت گریه بر امام حسین (علیه السلام) خبر می دهند و ثوابهای بسیار بزرگی را برای این عمل، بیان می کنند. بدون شک یکی از اسرار این دعوت به گریه و ناله، زنده کردن معروف بزرگ «ولایت» و رسوا نمودن منکر عظیم «غصب ولایت» است.

اگر چه گریه بر ابا عبدالله (علیه السلام)، اسرار فراوانی دارد و اصولاً استمرار اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) در گرو همین گریه ها و عزاداری ها بوده است و به واسطه همین عزاداریها، افراد بسیاری اصلاح شدند و منکرات بسیاری از بین رفتند، اما شاید مهمترین هدف این عزاداریها و گریه ها، بازنگری در تاریخ صدر اسلام و ریشه های حادثه کربلا باشد؛ تا انسانها متوجه شوند که ریشه همه این مسائل،

ص: ۷۱

غصب خلافت حق بوده است.

آنچه حادثه کربلا را آفریده، برخورد ستمگرانه برخی دنیا طلبان با جانشین بر حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و برخورد عافیت طلبانه برخی دیگر با این منکر بزرگ بود.

عزاداری و گریه، برای رسوا کردن آن غاصبان و این عافیت طلبان است و همواره پیام قیام و اقدام بر ضد مفسد اجتماعی را به گوش همه انسانهای آزاده می رساند.

چند روایت کوتاه درباره گریه بر ابا عبدالله (علیه السلام):

قال الصادق (علیه السلام): کان جدی اذا ذکره (الحسین) بکی حتی تملأ عیناه لحيته و حتی یبکی لبکائه رحمه له من رآه ... و ما من عبد یحشر الّا و عیناه باکیه الّا الباکین علی جدی الحسین (علیه السلام) فانه یحشر و عینه قریره و البشاره تتلقاه و السرور بین علی وجهه و الخلق فی الفزع و هم آمنون؛ (۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: جدم [امام سجاد (علیه السلام)] چون به یاد امام حسین (علیه السلام) می افتاد، آنقدر گریه می کرد که محاسن شریفش از اشک چشمش پر می شد و هر کس او را با آن حال و گریه می دید، بر او رحمت آورده، و گریه می نمود ... هر بنده ای از بندگان خدا، وقتی وارد محشر شود، گریان خواهد بود؛ مگر آنانکه بر جدم حسین (علیه السلام) گریه کرده اند. آنان در حالی وارد محشر می شوند که چشم روشنی و مزدگانی به استقبال آنان می شتابد و آثار خوشحالی، آشکارا در صورتشان دیده می شود. مردم همه می نالند و گرفتارند؛ ولی آنان در امان و آرامشند.

عن ابی جعفر (علیه السلام): کان علی بن الحسین (علیه السلام) یقول: ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی (علیهما السلام) دمعه حتی تسیل علی خده بواه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً؛ (۲)

ص: ۷۲

۱- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۸۱.

۲- همان، ص ۱۰۰.

امام باقر(علیه السلام) فرمود: امام سجاد(علیه السلام) همواره می فرمود: هر مؤمنی که چشمانش در شهادت حسین بن علی(علیهما السلام) بگرید، تا اشک هایش بر صورتش جاری شود، خدا به واسطه این گریه، در بهشت جایگاه رفیع و والایی به او مرحمت کند؛ تا روزگاری بسیار طولانی در آنجا اقامت گزیند.

قال الصادق(علیه السلام) لمسمع بن کردین: ... ما من عين بکت لنا الا نعمت بالنظر الى الكوثر و سقیت منه؛(۱)

امام صادق(علیه السلام) به مسمع بن کردین فرمود: هر چشمی که بر ما بگرید، [در قیامت] به کوثر بنگرد و از آن سیراب شود.

قال ابو عبدالله(علیه السلام): من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار؛(۲)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: هر کس [مصیبت‌های] ما نزد او بیان شود و اشک از چشم هایش سرازیر شود، خداوند، چهره او را بر آتش [جهنم] حرام می کند.

۴. زیارت امام حسین علیه السلام

به علت همین تحریک عواطف و احساسات است که زیارت امام حسین(علیه السلام)، ثوابی ویژه یافته است و دستورات فراوانی نسبت به آن داده شده است.

زیارت کربلا، حضور در صحنه نبرد حق و باطل است. زیارت کربلا، پیمان بستن با شهیدان راه امر به معروف و نهی از منکر است(۳). زیارت کربلا، سوختن در آتش غم مظلومان اهل بیت(علیهم السلام) و ساخته شدن در آتش عشق آنان است.

این گونه است که زیارت کربلا خود کلاس قیام و اقدام و صلاح و اصلاح می شود. ما از انبوه روایاتی که درباره زیارت امام حسین(علیه السلام) آمده، تنها به روایت

ص: ۷۳

۱- همان، ص ۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۰۴.

۳- اشاره به سخن امام حسین(علیه السلام) که فرمود: من برای امر به معروف قیام کرده ام.

زیر بسنده می کنیم:

عن ابی عبدالله (علیه السّلام): ان الرجل لیخرج الی قبر الحسین (علیه السّلام) فله اذا خرج من اهله باول خطوه مغفره ذنوبه ثم لم یزل یقدس بکل خطوه حتی یأتیه فاذا اتاه نجاه الله تعالی فقال عبدی سلنی اعطک ادعنی اجیبک اطلب منی اعطک سلنی حاجه اقضا هالک...؛ (۱)

امام صادق (علیه السّلام) فرمود: وقتی مردی برای زیارت قبر امام حسین (علیه السّلام) خارج می شود، با اولین گام که از خانواده اش جدا می شود، گناهانش بخشیده می شوند؛ سپس در هر قدم، تقدیس می شود؛ تا اینکه در کنار قبر آن حضرت حضور یابد. در این هنگام، خدای بزرگ به مناجات و رازگویی با او می پردازد و به او می گوید: بنده من! از من بخواه! تا به تو عنایت کنم و مرا بخوان؛ تا پاسخت گویم و از من درخواست کن؛ تا آنچه را خواستی، به تو بدهم و نیازت را بازگو؛ تا برآورده سازم.

۵. گریستن بر شهیدان

اشاره

در راستای همین تحریک احساسات و عواطف و وجدان ها، برای اصلاح انسان و جامعه و زنده کردن معروف ها و از بین بردن منکرات و گناهان است که گریه بر برخی دیگر از مظلومان نیز دارای پاداشی است.

تمامی این گریه ها برای به حرکت درآوردن قدرت وجدان و عاطفه است؛ تا از این گریه ها پلی برای رسیدن به شهر آرمانی بسازیم؛ شهری که اولیای خدا در آن سکونت گزیده اند و سفری برای هجرت از پلیدی ها و ناپاکی ها آغاز کنیم و قدمی برای اصلاح خود و جامعه برداریم.

اکنون به دو نمونه از این دستورات، درباره زیارت شهیدان و گریه بر آنان توجه کنید:

ص: ۷۴

۱- همان، ص ۱۳۲.

جنگ احد با همه فراز و نشیبها و حوادث شگفتش به پایان رسید و مسلمانان پس از دفن بدن های مطهر شهیدان، به شهر مدینه بازگشتند. هر خانواده ای به یاد شهید خویش، مجلس عزایی بر پا نمود و جلسه ای تشکیل داد. یکی از این شهیدان، حمزه، عموی بزرگوار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود که کسی برای او مجلس عزایی تشکیل نداده بود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از کنار خانه های بنی اشهل و بنی ظفر عبور کرد و صدای گریه زنان آنها را در ماتم شهیدانشان شنید. چشم های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پر اشک شده، صدای گریه او بلند شد و فرمود: «و اما حمزه فلا بواکی له»؛ عمویم حمزه، گریه کننده ندارد و کسی بر او ناله نمی کند.

این گلابه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را سعد بن معاذ و اسید بن حضیر شنیدند و با شتاب به میان مردم رفته، همگی را از گریه باز داشتند و گفتند: همه به محضر فاطمه (علیها السلام) بشتابید و بر عمویم حمزه بگریید و او را تسلی دهید و پس از گرامی داشت یاد حمزه، بر شهیدان خود گریه کنید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ادامه مسیر خود، وقتی از در خانه فاطمه (علیها السلام) عبور کرد، صدای گریه زنان مدینه را شنید؛ پس آنان را دعا کرد و از این عمل آنان اظهار خرسندی کرد. (۱)

درباره زیارت حضرت حمزه (علیه السلام) نیز از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود: هر کس به زیارت من بیاید، ولی عمویم حمزه را زیارت نکند، بر من ستم روا داشته است. (۲)

حضرت زهرا (علیها السلام) برای زنده کردن این شیول نیک و سنت حسنه خود در هر هفته به زیارت شهدای احد می شتافت و در آنجا حوادث شگفت احد را برای

۱- بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۹۸.

۲- قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۳۸.

پس از قیام سرخ عاشورا، قیامهای زیادی بر ضد حکومت خود کامه اموی صورت گرفت که همه این قیام ها با الهام از خط سرخ ترسیم شده در عاشورا، برای زنده کردن معالم دین و از بین بردن ستم و گناه، در مقابل حاکم باطل، فداکاری کردند و زمینه ساز قیام بعدی و نیز باعث روشنگری در جامعه و رسوایی حاکم ظالم و حق ستیز اموی شدند.

یکی از این قیام های خونین و نهضت های شورگستر، قیام زید بن علی بن الحسین (فرزند امام سجاد(علیه السلام)) در کوفه بود که با فرجامی خونین، به پایان رسید. زید، یکی از شهدای سرافراز این حادثه بود که بدن مطهرش نیز از شعله خشم دشمنان در امان نماند و برای مدت چهار سال بر دار باقی ماند.

امام صادق(علیه السلام) به ابی ولاد کاهلی فرمود: آیا عمویم زید بن علی را دیدی؛ ابی ولاد گفت: آری، او را در حالی که بر دار آویخته شده بود، مشاهده کردم. مردم در پای دار او، دو دسته بودند؛ گروهی او را سرزنش می کردند و برخی دیگر غمناک، در مصیبت او می سوختند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«گریه کنندگان بر او، همراه او در بهشت خواهند بود و سرزنشکنندگان، در ریختن خون او و کشتن او شریکند» (۲).

۶. نهی از منکر با گریه

برخی انسانها که به شدت تحت تاثیر شهوت قرار گرفته اند، تبدیل به شیطان هایی می شوند که درصدد فریب دیگران بر می آیند و گاهی شهوت چنان هوش و اختیار از کف آنان می ستاند که هوس می کنند اولیای خدا را نیز به طرف گناه بکشانند. در این وضعیت، در مقابل چشمی که پرده شهوت، جلو دید آن را

ص: ۷۶

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۶.

۲- همان، ج ۴۶، ص ۱۹۳.

گرفته و در برابر چراغ عقلی که به واسطه طوفان هوس خاموش شده است، تنها یک راه قرار دارد و آن، رخنه در عواطف او و تحریک احساسات پاک و انسانی اوست.

اینجاست که پای برهان، لنگ است و دست استدلال، کوتاه؛ پس باید در دل رخنه کرد و با توان گریه، نیروی عاطفه و سلاح اشک، قلب خفته را بیدار کرد و پرده های هوس و شهوت را درید.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) به نماز و راز و نیاز با خداوند مشغول بود که زنی زیبا وارد خانه شد. آن حضرت به احترام او و به گمان اینکه گرفتاری او را بدین سمت و سوی آورده، نماز را کوتاه کرده، فرمود: آیا درخواست و نیازی داری؟ زن پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: چه نیاز و چه حاجتی؟ زن با بیشرمی تمام، پرده از نیت پلید درونی خود برداشته، آن حضرت را به مقاصد شهوانی خود دعوت نمود. حضرت فرمود: از من دور شو و مرا و خویش را به آتش غضب خداوند، مسوزان. زن بر اصرار خویش افزود و خواهش خود را تکرار کرد.

امام حسن (علیه السلام) در مقابل این اصرارهای شیطانی به گریه افتاد و همراه با گریه مداوم خویش، می گفت: وای بر تو! دور شو!

اندک اندک، باران گریه امام، آتش شهوت زن را خاموش کرد و احساسات لطیف انسانی او نیز تحریک شده، در مقابل این همه خوف و خشیت الهی، او نیز به گریه درآمد. در این هنگام امام حسین (علیه السلام) وارد شد و پس از وی گروهی از یاران آن حضرت وارد شدند. تازه واردان با دیدن گریه های شدید امام (علیه السلام) و آن زن، به گریه افتادند. اندکی بعد، زن برخاسته، از خانه بیرون رفت و مردم نیز کم کم متفرق شدند. ابهت امام حسن (علیه السلام) و احترام ویژه های که امام حسین (علیه السلام) برای برادر قائل بود، مانع از آن شد که امام حسین (علیه السلام) نسبت به این گریه ها از برادرش سؤال کند. مدتی از این جریان گذشت. نیمه شبی امام حسن (علیه السلام) از خواب برخاسته، شروع به گریه کرد. امام حسین (علیه السلام) که در آنجا حضور داشت، از علت گریه آن

حضرت در این دل شب سؤال کرد.

امام حسن (علیه السلام) فرمود: تا زنده ام، از این خواب با دیگران سخن مگو؛ من در خواب، حضرت یوسف (علیه السلام) را دیدم و چون زیبایی رخسارش را مشاهده کردم، گریستم. حضرت یوسف به من گفت: برادرم! پدر و مادرم فدایت باد؛ چرا گریه می کنی؟ گفتم: جریان تو با زن عزیز مصر یادم آمد که در این راه چه رنج ها کشیدی و چه زندانها تحمل کردی و چقدر پدرت یعقوب بر تو گریست. از این رو، من هم می گریم. حضرت یوسف گفت: چرا از خودت تعجب نمی کنی که در مقابل خواهش آن زن آنگونه از ترس خدا گریستی. (۱)

ص: ۷۸

۱- همان، ج ۴۳، ص ۳۴۰.

اشاره

در فرهنگ اسلامی، همانگونه که اموال مردم، محترم می باشند و کسی حق ندارد بدون رضایت آنان کوچک ترین تعرضی نسبت به اموال آنها داشته باشد و همانگونه که جان های مردم، محترم مند و هیچ کس حق وارد کردن کمترین ضربه و خدشه ای بر مسلمانی دیگر (و حتی غیرمسلمانی را که در جامعه اسلامی زندگی می کند) ندارد، آبروی اجتماعی مردم نیز دارای احترام و اهمیت است و اسلام به هیچ فردی اجازه نمی دهد که آبروی اجتماعی فرد دیگری را مورد تعرض قرار دهد و با عیب جویی و بدگویی و یا حتی با بیان اعمال زشت وی، آبروی او را بریزد.

بنابراین، تهمت، غیبت، سخن چینی، بازگویی اعمال زشت دیگران، عیبجویی، تمسخر و ... حرام می باشند.

علاوه بر اینها، دین مقدس اسلام به خود شخص نیز اجازه نمی دهد که آبروی خود را بریزد و خود را ذلیل نماید.

اسلام اعتراف به گناهان را فقط در خلوت انسان با خدای خویش، مجاز می داند و به هیچ کس اجازه نمی دهد که گناهانش را برای دیگران بازگو کند و حتی در صورتیکه گناه دارای مجازات معین شرعی و حد باشد، باز هم اسلام، توبه کردن

در پنهان و عذرخواهی پنهان از خدا را بهتر می‌داند و نیازی به مراجعه به دادگاه و اعتراف به جرم و تحمل حد و شلاق را لازم نمی‌داند. (۱) در اینجا سؤال بسیار مهم زیر پیش می‌آید که توجه به آن برای آمران به معروف و ناهیان از منکر، بسیار کارساز، راهگشا و روشنگر خواهد بود: آیا اگر کسی مرتکب گناهی شده، می‌توان آبروی وی را ریخت و عمل زشت وی را افشا نمود؟

ممکن است برخی با شتاب جواب گویند: آری. گناهکار با گناه خویش، حرمت خدا را نگه نداشته است؛ پس می‌توان او را حرمت نگذاشت و آبروی وی را برد و در مقابل، ممکن است کسانی چنین پاسخ دهند: نه، هرگز؛ این کار، غیبت و سخن چینی و تشییع فاحشه و حرام است. گرچه شخص گناهکار با ارتکاب گناه، خطای بزرگی را مرتکب شده است، ولی افشای گناه و عمل ناپسند او نیز خطای بزرگ و عمل زشتی است. به نظر می‌رسد که هر دو پاسخ، ناقص می‌باشند و شاید صحیحترین پاسخ، این باشد: موقعیت‌ها و گناهان و اشخاص، مختلفند. بنابراین، درباره افشاگری یا پنهان کاری و حفظ آبروی آنان، باید به دو موضوع زیر توجه کرد:

الف. اصل کلی حفظ آبروی مسلمان و پنهان کاری و سرنگه داری.

ب. موارد لزوم افشاگری و آبرو بردن.

الف. پنهان کاری و سرنگه داری

۱. افشاگری ممنوع

در رابطه با حفظ آبروی مسلمان و اهمیت حفظ موقعیت اجتماعی انسانها، روایات مختلفی از اهل بیت عصمت و طهارت: وارد شده است که ما به دو روایت در این زمینه بسنده می‌کنیم:

عن امیرالمؤمنین ع: انه قال له النبی (صلی الله علیه و آله) لو رأیت رجلاً علی فاحشه؟

ص: ۸۰

۱- البته روشن است که اگر کسی حقی از انسان‌ها را تباه کرده باشد، باید به آنان پس داده یا خرسندی آنان را به دست آورد.

قال: استره. قال: ان رأيتہ ثانياً؟ قال استره بازاری و ردائی الی ثلاث مرات. فقال له النبی ص: لا فتی الا علی و قال (صلی الله علیه و آله) استروا علی اخوانکم؛ (۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: اگر مردی را در حال عمل زشتی ببینی، چه می کنی؟ گفتم: او را می پوشانم (آبرویش را حفظ می کنم). پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر او را برای بار دوم در حال گناه دیدی، چه می کنی؟ عرض کردم: او را با لباس خویش می پوشانم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای سومین بار فرمود: اگر یکبار دیگر هم او را در حال گناه مشاهده کردی، چه خواهی کرد؟ باز من پاسخ دادم: او را با لباس خویش خواهم پوشانم (آبرویش را حفظ خواهم کرد). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: جوانمردی جز علی نیست و آنگاه فرمود: برادرانتان را بپوشانید (آبرویشان را حفظ کنید).

۲. افشا نکردن شکرانه به سلامت ماندن

قال الصادق (علیه السلام) من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعته اذناه فهو من الذین قال الله عزوجل: (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ...) (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس درباره مؤمنی سخنی (درباره امر زشتی) بگوید که آنرا با دو چشم خویش دیده و با دو گوش خود شنیده است، او از کسانی است که خداوند در این آیه شریفه از آنان یاد کرده است؛ همانا کسانی که دوست دارند زشتی ها را درباره مؤمنان منتشر سازند، آنان را عذابی دردناک است.

بنابراین، اصل کلی در جامعه و فرهنگ اسلامی، حفظ آبروی افراد، حتی گناهکاران است و حتی گاهی افشا کردن یک چهره، نه تنها به سود مکتب و عقیده انسان نیست، بلکه ممکن است افراد را وادار به برخوردهای خونینی نماید که به ضرر و زیان مکتب و عقیده تمام شود. در اینجا تنها راه عاقلانه و

ص: ۸۱

۱- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۳۶.

۲- همان.

خدایسندانه برای انسانهای ارزشمدار، سوختن و نهان ساختن است.

عمر بن اسحاق می گوید: هنگامی که امام حسن (علیه السلام) در بستر بیماری افتاده بود و لحظات آخر عمر شریفش را می گذراند، به محضر آن حضرت مشرف شدم. در آن وقت، امام حسین (علیه السلام) در کنار بستر برادر خویش نشسته بود و از او سؤال می کرد که چه کسی را در قتل خویش متهم می دانی؟ امام حسن (علیه السلام) فرمود: چرا می پرسی؟ می خواهی او را بکشی؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود: آری. امام حسن (علیه السلام) فرمود: اگر آنکس که من گمان می کنم، قاتل باشد، خدا عذابی شدیدتر برای او مهیا نموده است و اگر او قاتل نباشد، دوست ندارم بی گناهی گرفتار شود. (۱)

۳. افشا نکردن پدر

انسان با انتخاب عقاید سخیف و اعمال زشت، خود را از مقام و منزلت رفیع و حرمت ویژه ای که خدا به او عنایت کرده، فرو می افکند و خود را از هر گونه شایستگی احترام و حفظ آبرو، محروم می کند. در این صورت، آبروی اینگونه افراد، حرمتی ندارد؛ ولی نکته بسیار مهم، آن است که باید ملاحظه کرد و سنجید که افشاگری نسبت به این اشخاص، چه نتایج و عواقبی به بار می آورد و آیا باعث اصلاح آنان و یا اصلاح دیگران می شود و یا افشاگری، آنان را به لجاجت و عناد می کشاند و دیگران را نیز جری ساخته، حرمت گناه را در جامعه می شکنند؟

بکر بن صالح می گوید: داماد من در نامه ای به امام جواد (علیه السلام) این گونه نگاشت: پدرم مردی ناصبی و دشمن اهل بیت: است و عقیده ای پلید دارد و به این جهت، من دچار ناراحتی و مشکلاتی شده ام. اکنون برای من دعا کن و وظیفه ای معین نما. آیا آبروی پدرم را بریزم و زشتی هایش را افشا کنم یا با او مدارا نمایم؟ امام جواد (علیه السلام) در پاسخ وی، چنین نوشت: نامه ات را دریافت کردم و آنچه را درباره پدرت نوشته بودی، فهمیدم و به خواست خدا، من دعا درباره تو را ترک نمی کنم و مدارا نمودن، بهتر از افشاگری است. همراه سختیها، آسانی است. صبر کن که

ص: ۸۲

همانا عاقبت از آن پروا پیشگان است. خدا تو را بر ولایت آنانکه ولایتشان را پذیرفته‌ای، ثابت بدارد. [نگران مباش که] ما و شما در پناه حفظ و حراست آن خدایی هستیم که هرگز آنچه را به او بسپرنند، ضایع و تباه نگردانند. بکر بن صالح می گوید: پس از مدتی، خداوند قلب پدر داماد مرا چنان با پسرش مهربان ساخت که در هیچ چیز با پسرش مخالفت نمی کرد.

ب. لزوم افشاگری

اشاره

آنچه در بخش نخست پیرامون لزوم حفظ آبروی افراد و پرده پوشی و پنهان سازی گناهان آمد، یک اصل کلی است و هر اصل کلی، استثناهایی دارد.

در برخی موقعیت ها و درباره بعضی گناهان و برخی افراد، آن اصل کلی شکسته شده، آبروی افراد، دارای حرمت و ارزش نخواهد بود و انسان می تواند نسبت به این چهره های ناپاک و پلید، افشاگری کند و حتی گاهی این افشاگری و پرده برافکنی از چهره های ناسالم، یک وظیفه الهی، اسلامی و اجتماعی است.

در اسلام، بازگویی عیوب و زشتی های افراد، غیبت، محسوب می شود و به شدت از آن نهی شده است؛ ولی در روایات مختلفی به موارد استثنای این حکم الهی نیز اشاره شده است. اکنون سخن یکی از فقها را درباره موارد جواز غیبت بیان می کنیم و بعد به شیوه افشاگری معصومین (علیهم السلام) درباره امر به معروف و نهی از منکر می پردازیم.

شهید ثانی که یکی از فقهای بزرگ شیعه به شمار می رود، می نویسد: فقها موارد جواز غیبت و بدگویی و بیان زشتی ها و معایب دیگران را در ده مورد زیر منحصر دانسته اند:

۱. بیان عیوب و زشتیهای ستمگر توسط کسی که مورد ستم قرار گرفته است؛ برای دادخواهی.

۲. بیان زشتی ها برای تغییر منکرات و اصلاح مفاسد.

۳. برای استفتا و درخواست حکم شرعی مسئله.

۴. هشدار دادن و آگاهی بخشی به مسلمانی؛ تا دچار خطر و مصیبت نشود.

۵. بیان حال راویان احادیث که در علم رجال مورد بحث قرار می گیرد.

۶. بیان زشتیهای شخصی که به صورت آشکارا گناه می کند.

۷. ذکر کردن اسمی که شخص به آن معروف است و در عین حال، بیانگر عیب و نقصی در اوست؛ مانند لنگ بودن.

۸. شهادت دادن بر زشتی های شخص در محضر قاضی.

۹. بیان عیوب نزد شخصی که از آن عیوب آگاه است.

۱۰. شنیدن غیبت و بدگویی در صورتی که احتمال می دهیم گوینده رعایت مسائل شرعی را نموده است و بدگویی و غیبت او، از موارد جواز غیبت می باشد. (۱)

شهید ثانی در بخش دیگری از نوشته خویش دو مورد زیر را نیز به موارد دهگانه فوق افزوده است:

۱. بیان عیوب به خاطر بیان مصلحت در مشورت.

۲. بدگویی از بدعت گزاران و صاحبان اندیشه های گمراه گر. (۲)

بنابراین، اگر امر به معروف یا نهی از منکر، متوقف بر افشاگری و بیان زشتیهای شخص گناهکار باشد و راه اصلاح او یا مصلحت جامعه، منحصر در همین شیوه باشد، می توان از شیوه افشاگری استفاده کرد.

این موضوع، غیر از افشاگری نسبت به افراد غیر مؤمن است؛ زیرا در مورد آنان، اگر چه امید اصلاحشان نمی رود، ولی به واسطه مصالح جامعه، افشاگری آنان جایز و گاهی لازم و ضروری است.

در روایت نبوی، چنین آمده است:

ثلاثة لا تحرم عليك اعراضهم المجاهر بالفسق، و الامام الجائر، و المبتدع؛ (۳)

ص: ۸۴

۱- همان، ج ۵۰، ص ۵۵.

۲- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۴۱ و ۳۴۶.

۳- متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۵۹۵.

سه گروهند که آبروی آنان را حرمتی نیست: آنکس که آشکارا گناه می کند؛ پیشوای ستمگر و انسان بدعت گزار.

در روایتی دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به افشاگری برخی افراد، فرمان داد و به واسطه عدم افشاگری، مخاطبان را سرزنش کرده است.

أترعون عن ذکر الفاجر حتی يعرفه الناس فاذکروا الفاجر بما فيه یحذره الناس؛ (۱)

آیا از افشاگری چهره فاجر برای شناخت مردم، بیم دارید؟ ویژگیهای فاجر و بدیهای او را بیان کنید؛ تا مردم از او بپرهیزند.

و ... حتی متی ترعون عن ذکر الفاجر اهتکوه حتی یحذره الناس؛ (۲)

تا کی از معرفی کردن فاجر می هراسید و پرهیز می کنید؛ آبرویش را بریزید؛ تا مردم از او بپرهیزند.

۱. افشای مردم گریزان

دعوت های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به کارهای خیر و یا نهی کردن وی از منکرات در خطابه ای آن حضرت، به صورت کلی و عمومی بود؛ تا همگان خود را مخاطب آن دستورات و فرامین بدانند و در عین حال، آبروی همه، حتی خطاکاران محفوظ بماند؛ اما در برخی موقعیت ها، افرادی به دستورات اسلام، اهانت روا داشته، آنها را سبک می شمردند. در اینجا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز با بیان اسامی آنان و یادآوری خطاهایشان به صورت صریح، آنها را نصیحت کرده، به راه راست دعوت کرد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از ادای نماز صبح، رو به اصحاب کرد و یک عده از اصحاب را با اسم و مشخصات نام برد و فرمود: آیا اینها در نماز جماعت حضور دارند؟ اصحاب پاسخ دادند: نه یا رسول الله!

ص: ۸۵

۱- همان.

۲- همان، ص ۵۹۶.

پیامبرص، دوباره پرسید: آیا در مسافرت می باشند؟ اصحاب پاسخ دادند: نه یا رسول الله! آنگاه پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ نمازی مانند نماز جماعت صبح و نماز عشا، برای منافقان، مشکل و دشوار نیست. اگر این گروه می دانستند چه فضیلتی در این نمازهاست، در آنها شرکت می جستند؛ اگر چه مجبور می شدند که با زحمت خود را روی زمین بکشند؛ تا در صف جماعت حاضر شوند. (۱)

۲. افشای همسایه بد اخلاق

اسلام نه تنها به حفظ حرمت و حقوق همسایه، فرمان داده است، بلکه به تحمل بد اخلاقی و آزارهای همسایه نیز دستور داده است؛ ولی گاهی آزار و اذیت های یک همسایه از حد گذشته، زندگی را بر همسایه دیگر، تلخ و دشوار می سازد. در اینجا اگر تنها راه اصلاح و نهی از منکر این همسایه، اظهار بد اخلاقی ها و آشکار سازی بد رفتاری های او باشد، باید افشاگری نمود.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: مردی خدمت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد و از همسایه خویش شکایت کرد. آن حضرت به او فرمود: بردباری پیشه کن. مرد از نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیرون آمد. مدتی بعد همان مرد دوباره به محضر آن حضرت آمد و از همسایه اش اظهار ناراحتی و شکایت کرد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) باز هم به او فرمان مدارا و بردباری داد. مرد باز هم نصیحت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را پذیرفت و از محضر آن حضرت خارج شد؛ اما وی پس از گذشت چند روز، برای بار سوم به محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد و شکایت از همسایه را تکرار کرد. این بار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که مردم برای ادای نماز جمعه به طرف مسجد می روند، اثاثیه ات را به کوچه بریز؛ تا هر کس به نماز جمعه می رود، این وضعیت را بنگرد و هر کس در این باره از تو سؤال کرد، وضعیت خود و همسایه ات را برایش تشریح کن.

آن مرد، بازگشت و طبق دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله) عمل کرد. سلاح افشاگری او، آن هم در اجتماع عمومی نماز جمعه، به خوبی کارگر افتاد و همسایه خطاکار را متوجه اشتباه خود کرد. از این رو، او به سراغ این مرد آمد و گفت: اثاثیه ات را به خانه ات

ص: ۸۶

بیر و من خدا را گواه می گیرم که دیگر تو را نیازارم. (۱)

مردی می گوید خدمت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم. آن حضرت، تب داشت و صورتش را به طرف دیوار کرده بود و از برخی از نزدیکانش، بدگویی می کرد. با خود گفتم که این، بهترین انسان زمان است و ما را به نیکی دعوت می کند؛ ولی خودش از خویشاوندش بدگویی می کند. آن حضرت صورتش را به طرف من برگرداند و فرمود: این [بدگویی و افشاگری] نیز نیکی به اوست؛ زیرا هنگامی که از او بدگویی کنم، مردم سخنان [دروغ] او را باور نمی کنند؛ ولی اگر او را افشا ننمایم، بدگوییهای او را نسبت به من باور خواهند کرد. (۲)

۳. افشای مدعی پرواپیشگی

انسان ها گاهی در توهم پرواپیشگی و به دست آوردن مقامات معنوی، دچار چنان عجب و خودپسندی می شوند که خود را برتر از معصومین (علیهم السلام) دانسته، حتی از اعتماد به آنان و پذیرفتن سخن آنان، خودداری می کنند.

در این صورت، برای پایین کشیدن آنان از مسندی که به ناحق از آن بالا رفته اند و از تخت بلندی که با خیال، برای خویش ساخته و پرداخته اند، لازم است گوشه ای از زشتیها و عملکرد ناپسند آنان گفته شود؛ تا متوجه خطای خود شده، به راه مستقیم باز گردند.

مردی از شیعیان که برادری جارودی مذهب (۳) داشت، به محضر امام صادق (علیه السلام) مشرف شد. امام (علیه السلام) ضمن گفت و گو با وی، از حال برادرش پرسش کرد. او پاسخ داد: برادرم، خوب و صالح است. امام بار دیگر پرسید: حال برادرت چگونه است؟ مرد جواب داد: از هر نظر، مردی شایسته و پسندیده است؛ ولی تنها عیب او این است که امامت شما را نمی پذیرد. امام فرمود: چرا؟ چه چیزی مانع شده است که

ص: ۸۷

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۶۸.

۲- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵۰.

۳- جارودیه، یکی از فرقه های زیدیه است.

امامت ما را نپذیرد؟ مرد گفت: فدایت شوم! به علت شدت ورع و پرهیزکاری و احتیاط.

امام فرمود: هنگامی که نزد او برگشتی، به او بگو: ورع و پرهیزکاری تو در آن شب، در کنار رود بلخ کجا بود و آنجا چرا پرهیز و احتیاط نکردی؟

مرد می گوید از محضر امام صادق(علیه السلام) بیرون آمدم و به خانه رفتم و به برادرم گفتم: قصه آن شب در کنار رود بلخ چیست؟ برادرم گفت: چه کسی این قصه را به تو گفته است؟ من جریان ملاقات با امام صادق(علیه السلام) را برایش گفتم. او گفت: این سحر و کهنات است. هرگز ممکن نیست کسی این سخن را بگوید: من گفتم: وای بر تو! آیا سحر و کهنات را به آن حضرت نسبت می دهی؟ برادرم پاسخ داد: پس او این جریان را از کجا می داند. به خدا سوگند! هیچ کس جز من و آن کنیزک و خدای ما از این جریان با خبر نیست.

گفتم: قصه و جریان چیست؟ گفت: من برای تجارت به ماوراء النهر رفته بودم و وقتی از کار تجارت فارغ شدم، تصمیم گرفتم به شهر بلخ مسافرت کنم. در راه با مردی همراه شدم که کنیزکی بسیار زیبا همراه داشت. شبانه از رود بلخ عبور کردیم و در کنار نهر بلخ، توقف کردیم. همسفر من گفت: با من اموال تو را محافظت می کنم و تو به جستجوی غذا و آتش برو و یا تو نگهبان اموال من باش؛ تا من به طلب غذا و آتش بروم. من به او گفتم: من در اینجا محافظ اموال تو هستم. تو به جستجو مشغول شو. وقتی مرد همسفرم به دنبال غذا و آتش رفت، من کنیزک را به بیشه‌های در کنار رود بردم و با او به عمل گناه مشغول شدم؛ سپس به محل اولیه برگشتیم. مرد همسفر پس از گذشت اندک زمانی، برگشت و غذایی را که آورده بود، خوردیم و خوابیدیم و پس از بیدار شدن، به سوی عراق حرکت کردیم و تاکنون هیچ کس از این جریان، آگاهی نداشته است. سخنان برادرم به پایان رسید؛ اما اضطراب، تمام وجود او را فرا گرفته بود. من او را دلداری دادم؛ تا آرامش پیدا کرد؛ سپس به تفکر پیرامون این معجزه و اخبار غیبی امام(علیه السلام) پرداخت و سرانجام، به امامت امام صادق(علیه السلام) معتقد شد و مذهب باطل خود را ترک کرد.

سال بعد همراه با برادرم به حج رفتیم. او را نزد امام صادق (علیه السلام) بردم و جریان را برای آن حضرت باز گفتم. حضرت فرمود: از خدای استغفار کن و دوباره هرگز این گناه را مرتکب مشو. پس از این ملاقات برادرم در راه حق و مذهب حقیقت استوار شد. (۱)

۴. افشا و اصلاح توطئه گر

یکی از موارد بسیار مهم که افشاگری مجرم در آن نه تنها جایز، بلکه واجب است، هنگامی است که شخصی قصد داشته باشد مسلمانی را به قتل برساند و مشغول انجام مقدمات این عمل باشد و از این مهمتر، هنگامی است که این توطئه گر، قصد کشتن یکی از اولیای الهی را داشته باشد و یا توطئه ای بر ضد نظام اسلامی به راه بیندازد. در این موارد، افشاگری چهره پلید او، چه به قصد اصلاح و چه به قصد حفظ نظامی اسلامی، لازم و واجب است و حرمتی برای افراد توطئه گر نخواهد بود.

اصبغ بن نباته می گوید: روزی نماز جماعت صبح را با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جا آوردیم؛ پس مردی با لباس سفر، وارد شد. امام (علیه السلام) از او سؤال کرد: از کجا می آیی؟ مرد پاسخ داد: از شام می آیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید: برای چه هدفی به کوفه وارد شده ای؟ عرض کردم: نیازی دارم. امام فرمود: خودت هدف را بیان می کنی یا من سرگذشت تو را افشا کنم؟ مرد گفت: ای امیرمؤمنان! تو بیان فرما.

حضرت فرمود: معاویه در فلان روز و فلان ماه و فلان سال اعلام کرد که هر کس علی را بکشد، ده هزار دینار جایزه می گیرد. فلان شخص برخاست و نامزد این کار شد؛ ولی چون به منزل خویش رفت، با خود اندیشید آیا برای کشتن پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدر دو نوه او اقدام کنم؟

سپس از این اندیشه، پشیمان شد. روز بعد معاویه اعلام کرد که آن کس که علی را بکشد، بیست هزار دینار جایزه می گیرد و شخص دیگری برخاست و او نیز

ص: ۸۹

پس از اندکی، پشیمان شد و به معاویه اظهار داشت که من این کار را انجام نخواهم داد. روز سوم معاویه اعلام کرد که هر کس علی را بکشد، سی هزار دینار جایزه می گیرد. مرد گفت: آنچه فرمودی، صحیح و درست است. حضرت به او فرمود: اکنون چه می کنی؟ آیا باز هم قصد انجام نقشه خود را داری؟ مرد گفت: نه، دیگر قصد انجام این کار را ندارم؛ بلکه می خواهم به دیار خودم برگردم. حضرت رو به قنبر کرد و فرمود: به اسب او غذا بده و زاد و توشه راه را به او بده، تا برگردد (۱).

ص: ۹۰

۱- همان، ج ۴۱، ص ۳۰۶.

اشاره

نظام های تربیتی در جوامع انسانی، مختلف و گوناگونند. در برخی نظام های تربیتی، اساس بر خشونت و شدت است و در بعضی دیگر، تنها به نرمش و محبت بسنده می شود. در نگاهی به تورات و یهودیت تحریف شده امروزی، سبک تربیتی اول و در نظری به انجیل و مسیحیت تحریف شده امروزی، شیوه تربیتی دوم را می توان مشاهده کرد. خدای تورات، همواره فرمان به قتل و غارت و نابودی می دهد و غیریهودیان را شایسته حیات و زنده ماندن نمی داند؛ ولی خدای مسیحیت، همیشه فرمان محبت و نرمش می دهد و حتی در برابر متجاوز و زورگو، توصیه می کند که اگر کسی به یک طرف صورتت سیلی زد، طرف دیگر را نیز پیش آر؛ تا یک سیلی هم به طرف دیگر بزند؛ اما روش دین مقدس اسلام، آمیزه ای از خشونت و نرمش و مدارا و شدت است و هر کدام در جای مناسب خود و با افراد معین و شرایط ویژه، دستور داده شده است و ما به هر کدام از این دو روش و جایگاه ویژه آنها به طور جداگانه می پردازیم:

الف. اصالت مدارا

اشاره

اسلام در مقابل افراد خطاکار و مجرم، اصل اولیه را مدارا و نرمش و محبت

می داند؛ ولی نه در حدی که از این عطف و مدارای اسلامی، سوء استفاده شود؛ بلکه با در نظر گرفتن مصلحت فرد و جامعه، آنجا که نیاز به شدت و خشونت است، از اعمال خشونت، پرهیز نکرده، گاهی آنرا لازم و ضروری می شمرد؛ اما این، مانع آن نیست که برخورد اولیه با خطاکاران، به ویژه انسان هایی که ندانستن و ناآگاهی، سبب خطای آنها شده، بر اساس رفق و مدارا و تحمل و محبت باشد.

۱. انبیا و مدارا

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در دنیای لبریز از کفر، شرک، خونریزی و گناه، فریاد توحید برداشت و مردم را به خدا خواهی و ارزش های والای الهی و انسانی، دعوت کرد و در کمتر از ربع قرن، توانست تمامی جزیره العرب را به دین مقدس اسلام، جذب کرده، زمینه تمدنی عظیم را پیریزی نماید. سر توفیق و راز این پیشرفت شگرف، چیست؟

قرآن یکی از اسرار موفقیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را رفق و مدارا و محبت او میدانند و آنرا رحمتی از جانب خداوند می شمارد؛

{فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ}؛ (۱)

به واسطه رحمت خداوند، تو با اینان، نرم خو هستی و اگر تو درشتخو و سنگدل بودی، از کنار تو پراکنده می شدند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اصل اولیه دعوت انبیا را همین مدارا و رفق بر می شمرد و رعایت آنرا همسنگ انجام فرایض و واجبات می داند و می فرماید:

أَنَا أَمْرًا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أَمْرًا بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ؛ (۲)

ما گروه انبیا، همان گونه که به انجام واجبات مأموریم، مأموریت داریم که با مردم به مدارا رفتار کنیم.

ص: ۹۲

۱- آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۵۷.

در سیره عملی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در برخورد با خطاکاران چنین آمده است:

یکرم اهل الفضل فی اخلاقهم و یتالف اهل الشر بالبر لهم؛^(۱)

کسانی را که در اخلاق برتری داشتند، گرامی می داشت و از آنان که اهل شرارت بودند، دل جویی کرده، به آنان نیکی می نمود.

به همین دلیل، گروهی به عنوان مؤلفه قلبی به وجود آمدند. آنان با اینکه ایمانی مستحکم نداشته، خطاهایی نیز داشتند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با نیکی کردن و مدارا با آنان، قلب هایشان را بیشتر متمایل به حق می ساخت.

۲. فرستادگان تندخو

اصولاً برای درمان هر بیماری و مرضی؛ باید راه حل مناسب آن را پیدا کرد و اگر با شیوه درمان غلط نسبت به معالجه آن اقدام شود، ممکن است نه تنها بهبودی حاصل نشود، بلکه مرض و بیماری، بیشتر و درد و ناراحتی، شدیدتر شود. درباره آیه (وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ)^(۲)، از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است:

منظور این آیه، فرستادگانی هستند که خداوند برای هدایت مردم شهر انطاکیه، به آنجا فرستاد؛ ولی آنان از ابتدا با عقاید و اخلاق سخیف مردم، با شدت برخورد کردند؛ به گونه ای که مردم برآشفته، آنان را دستگیر کرده، در بتخانه آنجا زندانی کردند و آنگاه خداوند، فرستاده سومی به سوی آنان فرستاد. او ابتدا از مردم درخواست کرد که او را نزد شاه انطاکیه ببرند و اظهار داشت که می خواهم خدای پادشاه را عبادت کنم. شاه از این ارادت، خرسند شد و دستور داد او را به بت کده بردند. وی در آنجا موفق شد با دو فرستاده قبلی که در آنجا زندانی بودند، ملاقات کند؛ پس به آنها گفت: آیا می خواهید با این شیوه [خشونت و تندی] عقاید مردم را تغییر دهید؟ چرا با رفق و مدارا و تحمل برخورد نکردید؟ اکنون با

ص: ۹۳

۱- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- یس، آیه ۱۳.

من اظهار آشنایی نکنید. او مدت یک سال در بتکده ماند و به خوش نامی مشهور شد و پس از یک سال عبادت، او را نزد شاه بردند. شاه از او خواست که هر حاجتی دارد، اظهار کند؛ تا آن را برآورده سازد.

او گفت: تنها خواسته ام این است که من دو نفر را در بتکده دیدم و می خواهم بدانم آنان کیستند؟ شاه پاسخ داد: آنان آمده بودند که دین مرا باطل کنند و مرا به عبادت خدای آسمانها دعوت می کردند او گفت: خوب است آنان را از زندان بیرون آوری؛ تا با آنان مباحثه کنم؛ اگر سخن ما بر حق بود، آنان به دین ما درآیند و اگر سخن آنان حقیقت داشت، ما به دین آنها در می آییم.

شاه دستور داد آنان را آوردند. مرد رو به آنان کرد و پرسید: شما چه می گوئید؟ آن دو گفتند: ما همه را به بندگی و عبادت خدایی که خالق آسمانها و زمین است، دعوت می کنیم.

فرستادهٔ سومی پرسید: برای این سخن و دعوت خویش، چه برهان و دلیل و حجتی دارید؟ آیا می توانید کوری را شفا ببخشید؟

آن دو فرستاده گفتند: ما از خدا درخواست می کنیم؛ اگر خدا خواست، شفا می دهد.

فرستاده سوم از شاه خواست دستور دهد کوری را بیاورند. شاه فرمان داد و کور مادرزادی را آوردند. دو فرستاده به نماز ایستادند و چند رکعت نماز خواندند و پس از نماز، دست ها را به دعا برداشتند و برای شفای کور، دعا کردند. اندکی بعد، کور مادرزاد، بینایی خود را به دست آورد و همگی دچار شگفتی شدند؛ ولی فرستادهٔ سومی گفت: این کار از من هم ساخته است و این دلیلی برای ادعای شما نمی شود و آنگاه دستور داد کور مادرزاد دیگری را آوردند. پس خودش به سجده رفت و از خدا، شفای او را درخواست کرد. کور مادرزاد در یک لحظه، بینایی خود را به دست آورد و مردم غرق در شگفتی شدند.

فرستادهٔ سوم به آن دو فرستاده گفت: شما یک دلیل آوردید و من نیز دلیلی همانند شما آوردم. آیا دلیل دیگری هم دارید؟ آیا توان شفا بخشیدن به بیماری

آن دو فرستاده باز پاسخ دادند: ما دعا می کنیم؛ اگر خدا بخواهد، شفا می دهد. فرستاده سوم درخواست کرد که مردی زمین گیر را حاضر کنند. با درخواست وی، بیماری زمین گیر و فلج را وارد جلسه کردند. دو فرستاده دوباره به نماز ایستادند و پس از پایان نماز، دستها را به دعا برداشتند. با دعای آنان، مرد زمین گیر به نحو معجزه آسایی شفا یافت و سلامت کامل خویش را باز یافت.

فرستاده سوم گفت: این کار شگفت، از من نیز ساخته است. اکنون فرد زمین گیر دیگری را بیاورید. با فرمان او، فرد زمین گیر دیگری را به جلسه آوردند. مرد به سجده رفت و دعا کرد و در میان شگفتی حاضران، فرد زمین گیر از جای برخاسته، سلامت خود را باز یافت.

فرستاده سوم به آن دو فرستاده گفت: اینک دو دلیل در مقابل دو دلیل شما آوردم. آیا دلیل دیگری نیز دارید؟ آن گاه رو به پادشاه کرد و گفت: من اینک از اینان درخواستی می کنم که اگر آن را انجام دهند، من به دین ایشان درخواهم آمد و بعد گفت: شنیده ام که پادشاه پسری داشته که از دنیا رفته است. اکنون از اینان می خواهم او را دوباره به زندگی برگردانند. اگر اینها بتوانند او را دوباره زنده کنند، من به دین آنان درمی آیم.

شاه گفت: اگر آنان این کار را انجام دهند، من نیز به درستی آنان شهادت داده، به دین آنان درمی آیم.

آن دو فرستاده برای سومین بار به نماز مشغول شدند و پس از نماز، از خدا درخواست کردند و خداوند حیات و زندگی را به آن جوان برگرداند و آنگاه به حاضران گفتند: اکنون به گورستان بروید؛ اگر خدا بخواهد، آن جوان زنده شده، از قبر برخوهد خاست.

مردم با شگفتی رو به سوی قبرستان نهادند و با کمال تعجب مشاهده کردند که فرزند شاه زنده شده و از قبر برخاسته است و گرد و خاک قبر را از سر و روی خود می زداید. او را به حضور شاه آوردند. شاه رو به پسر خویش کرد و پرسید: چه

روی داد و چگونه دوباره زندگی را به دست آوردی؟

فرزند شاه گفت: من مرده بودم؛ ولی دو نفر بزرگوار به سجده رفته، از خدا درخواست کردند که من دوباره به زندگی برگردم و خداوند، دعای آن دو را مستجاب کرد و مرا به زندگی بازگرداند.

شاه گفت: اگر آن دو نفر را ببینی، آنها را می شناسی؟ پسر پاسخ داد: آری. شاه فرمان داد: همه مردم و آن دو فرستاده به صحرا روند و فرستاده ها در میان مردم جای گیرند. فرمان شاه، اجرا شد و آنگاه پسر را به میان جمعیت فرستاد و یکی یکی افراد را به وی نشان می داد و می گفت: آیا این بود که برای زنده شدن تو دعا کرد و او، جواب منفی می داد؛ تا اینکه به اولین فرستاده رسیدند. پسر پادشاه، او را شناخت و گفت: آری، این مرد یکی از آن دو نفر می باشد و وقتی فرستاده دوم را دید، او را شناخت و گفت: این مرد نیز دومین فرد دعا کننده بوده است.

در این هنگام سومین فرستاده گفت: دیگر جای شک و شبهه ای نیست و من به صداقت اینان ایمان آوردم و به دین آنان درآمدم. شاه نیز به صداقت آنان اعتراف کرد و به دین آنان درآمد و مردم که شاهد این وقایع شگفت بودند نیز به دین آن فرستادگان درآمدند. (۱)

۳. درخواست گر پرخاشجو

معمولا افرادی که نیاز دارند، برای درخواست خود، زبانی ملایم و روشی متواضعانه در پیش می گیرند، از این رو گفته‌اند:

تواضع زگردن فرازان نکوست

گدا گر تواضع کند، خوی اوست

با این حال، برخی افراد در حال نیازمندی و درخواست نیز پرخاشگر و تندخویند و همراه با زبانی پر از خواسته و آرزو، دهانی پر از تندگویی و بدزبانی دارند. درد فقر چنان جانشان را سوخته و تابشان را از کف برده که عنان اختیار از

ص: ۹۶

کف داده و مهار زبان را به دست عواطف مهار گسیخته داده اند.

آشکار است که زبان تند، آنهم از طرف نیازمندی بینوا، سر سرخ می دهد بر باد؛ مگر این که طرف مقابل او در مکتبی الهی درس آموخته و شیوه مدارا کردن را آموخته باشد. روزی مردی بیابان گرد به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و از آن حضرت درخواست کمک کرد. حضرت نیز مقداری به او کمک کرد و بعد، از او پرسید: آیا به تو احسان کردم؟ مرد پاسخ داد: نه، هرگز احسان نکردی و نیکی روا نداشتی. مسلمانان خشمگین شدند و خواستند او را مجازات کنند؛ ولی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از این کار جلوگیری کرد و آن گاه برخاست و مرد بیابان گرد را به منزل خود برد و مقداری دیگر بر کمک پیشین خود افزود و دوباره از او پرسید: آیا به تو احسان نمودم؟ مرد که وضعیت زندگی ساده رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را از نزدیک مشاهده کرد، این بار پاسخ داد: آری، خدا تو را پاداش خیر دهد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو چند لحظه پیش نزد اصحاب من سخنانی گفتی که آنان از تو رنجیدند؛ اکنون اگر دوست داری، نزد آنان برو و همین جمله را که اکنون بر زبان راندى، نزد آنان نیز بازگو؛ تا قلب آنان به تو خوشین شود. مرد، پذیرفت و همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسجد رفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به اصحاب کرد و فرمود: این مرد آنچه را که می دانید، گفت؛ ولی من بر کمک خودم نسبت به او افزودم و گویا اکنون راضی شده است و آنگاه رو به مرد بیابان گرد کرد و فرمود: آیا این گونه است؟ مرد پاسخ داد: آری، خدا تو را پاداش خیر دهد. آنگاه پیامبر ص بار دیگر فرمود: مثل من و این مرد، همانند کسی است که شترش رمیده است و مردم به دنبال شتر به راه افتاده اند؛ تا او را باز آوردند؛ ولی هر لحظه بر وحشت حیوان افزوده و حیوان، دورتر می شود. در این هنگام، صاحب شتر فریاد می زند: ای مردم! من و شترم را رها کنید من بهتر با او مدارا می کنم و بهتر می دانم با شترم چگونه رفتار کنم و بعد، از پیش رو به طرف شتر رفته، ریسمان آن را از روی زمین برداشته، آن را به جایگاه خود برمی گرداند و روی زمین خوابانده، بر آن سوار می شود.

هنگامی که این مرد آن سخنان تند را گفت، اگر شما را رها می کردم، او را می کشتید و او به جهنم وارد می شد. (۱)

۴. رفق و مدارا در هدایت گری

شیوه رفق و مدارا تنها ویژه پیامبران الهی نیست؛ بلکه تمامی کسانی که در مسیر انبیا حرکت می کنند، موظفند با الگوگیری از این اسوه های بشریت، با همین شیوه به اصلاح افراد اقدام نمایند.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

لا ینبغی للرجل ان یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر حتی یکون فیه خصال ثلاث: رفیق بما یأمر، رفیق بما ینهی، عالم بما ینهی، عدل فیما ینهی؛ (۲)

شایسته نیست که انسان امر به معروف و نهی از منکر کند؛ مگر اینکه سه خصلت در او باشد؛ مدارا و رفق هنگام امر به معروف. مدارا و نهی از منکر، دانش و علم نسبت به چیزی که از آن نهی می کند و عدالت نسبت به آن چه از آن باز می دارد.

در روایات وارده از معصومین (علیهم السّلام) دستورات زیادی درباره مدارا و رفق و دل جوایی به هنگام امر به معروف و نهی از منکر وارد شده است و حتی در برخی روایات، تفاوت عمده دو خط علوی و اموی همین شدت و رفق دانسته شده و آمده است: ولایت و امارت ما [معصومین (علیهم السّلام)] بر اساس مدارا و محبت و برخورد نیکوست و امارت امویان، بر اساس زور و شلاق است.

عمار بن الاحوص می گوید به محضر امام صادق (علیه السّلام) مشرف شدم و عرض کردم: در منطقه ما گروهی هستند که امیرمؤمنان (علیه السّلام) را دوست دارند و او را بر همه کس مقدم می شمارند؛ ولی شما [و بقیه ائمه (علیهم السّلام)] را باور ندارند و آنچه را که ما

ص: ۹۸

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۷۴.

نسبت به شما ایمان داریم، نمی پذیرند. آیا آنان را دوست بداریم و با آنان رابطه داشته باشیم؟

حضرت فرمود: آری، تا حدودی. آیا مرتبه ای از فضیلت و عظمت نزد خدا نیست که آنرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دارا نباشد و آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارای فضیلت و مرتبه ای نیست که آن عظمت و مرتبه را ما دارا نیستیم و آیا نزد ما مرتبه ای از عظمت و فضیلت نیست که شما آنرا ندارید؟ همین گونه نزد شما مرتبه و عظمتی است که دیگران آنرا ندارند، خداوند، اسلام را هفت سهم قرار داده است... آنکس که تمام هفت سهم را دارا باشد، کامل است؛ ولی برخی مردم یک سهم و برخی دو سهم و گروهی سه سهم را دارا می باشند... پس آنکس را که خداوند یک سهم از اسلام عنایت فرمود، بار و تکلیف دو سهم را بر دوش او مگذارید و آنکه دو سهم دارد، بار سه سهم را به او وامنهد و نیز بار چهار سهم را بر دوش صاحبان سه سهم مگذارید و آنرا که چهار سهم است، بار پنج سهم را بر دوشش ننهد و نیز بار شش سهم را بر دوش صاحبان پنج سهم و بار هفت سهم بر عهده صاحبان شش سهم، منهد و گرنه، بر آنان سنگین آمده، آنانرا متنفر و فراری خواهید نمود؛ بلکه با آنان رفق و مدارا ورزید و راه ورود را بر ایشان آسان نمایید.

آنگاه امام صادق (علیه السلام) چنین ادامه داد: اکنون برای تو مثالی می زنم؛ تا از آن عبرت گیری؛ مرد مسلمانی با کافری همسایه بود و با یکدیگر معاشرت و رفت و آمد داشتند. مسلمان به طور مرتب، همسایه اش را به دین اسلام دعوت می کرد و از خوبی های اسلام برای او می گفت؛ تا اینکه این سخنان تاثیر کرد و کافر به دین اسلام درآمد. فردای آنروز هنگام سپیده دم مرد مسلمان به در خانه کافر تازه مسلمان شده رفت و از او خواست تا همراهش به مسجد بیاید و نماز صبح بگزارد.

[آن دو با هم به مسجد رفتند] و چون نماز صبح گزاردند، مرد مسلمان به کافر تازه مسلمان پیشنهاد کرد که بعد از نماز بنشینند و به ذکر خدا مشغول شوند؛ تا آفتاب برآید. تازه مسلمان هم اطاعت کرد؛ ولی مسلمان پس از طلوع آفتاب هم او را رها نکرد و گفت: تو قرآن نیاموخته ای؛ اکنون تا ظهر بنشین؛ تا قرآن را فراگیری

و امروز نیت روزه مستحبی کن که دارای فضیلت بسیار است و همین گونه وی را تا ظهر نگه داشت. وقتی ظهر فرا رسید و نماز ظهر و عصر را خواندند، مرد مسلمان دوباره پیشنهاد کرد که تا هنگام نماز مغرب و عشا، در مسجد بمانند؛ زیرا فضیلت نماز خواندن در مسجد، بسیار است.

مرد تازه مسلمان این پیشنهاد را پذیرفت و تا نماز عشا صبر کرد و آنگاه برخاستند؛ ولی دیگر طاقت تازه مسلمان طاق شد و باری که بدو تحمیل شده بود، سنگینتر از توان او بود. فردا صبح سپیده دمان باز مسلمان به سراغ همسایه تازه مسلمان رفت؛ تا مانند دیروز وی را به نماز صبح دعوت کند؛ ولی چون در خانه او را کوبید، تازه مسلمان پاسخ داد: برگرد؛ زیرا دین تو، دینی سخت و مشکل است و مرا تاب آن نیست.

در روایتی دیگر آمده است که تازه مسلمان گفت: برو برای این دین، آدم بیکارتری را پیدا کن؛ زیرا من آدمی مسکین و کم درآمد و دارای زن و فرزندم. (۱)

آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: بر آنان سخت نگیر؛ آیا نمی دانی که امارت و حکومت بنی امیه بر اساس شمشیر و زور و ستم بود و امامت ما بر اساس مدارا و مهربانی و وقار و تقیه و برخورد نیک و پرهیزکاری و تلاش است. مردم را با میل و علاقه، به دین و عقیده خود متمایل سازید. (۲)

۵. آسان گیری در نماز جماعت

اسلام، اهمیت زیادی به نماز داده و در برگزاری آن دستورات فراوان داده و مستحبات زیادی را نیز برای آن بیان کرده است؛ ولی به هنگام اقامه آن به صورت جماعت، فرمان به آسانگیری و رعایت اختصار داده است. در روایات بسیاری توصیه شده که در نماز جماعت، حال ضعیف ترین مأمومین رعایت شود، تا بدین وسیله آنان از این معروف، روی گردان نشده، بلکه اهل این معروف شوند

ص: ۱۰۰

۱- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۶.

۲- همان، ص ۴۲۹.

و به طور مستمر در آن حضور یابند.

معاذ در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مسجدی امام جماعت بود. وی نماز جماعت را بسیار طولانی برگزار می کرد و در نماز، سوره های بلند قرآن را قرائت می کرد. مردی به نماز جماعت وی حاضر شد و به وی اقتدا کرد؛ ولی چون دید معاذ سوره ای بسیار طولانی را شروع کرد، از نیت نماز جماعت پشیمان شده، نماز را تبدیل به فرادا نمود و آنرا جدای از جماعت به پایان رساند و سوار بر مرکب خود شده، به دنبال کار خود رفت.

وقتی این جریان به گوش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسید، آن حضرت معاذ را خواست و به او فرمود: ای معاذ! پرهیز از اینکه فتنه انگیز باشی [مردم را از نماز جماعت فراری بدهی با به واسطه قرائت طولانی، حواسشان را پرت کنی] و همواره سوره های کوتاهی چون سوره شمس و امثال آنرا قرائت کن. (۱)

عن معاویه بن عمار عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال اذا كنت اماماً اجزائك تکبیره واحده لان معک ذا الحاجه و الضعیف و الکبیر؛ (۲)

معاویه بن عمار می گوید: امام صادق(علیه السلام) فرمود: چون امام جماعت شدی، یک تکبیر کافی است [و لازم نیست در ابتدای نماز، تکبیرات افتتاحیه را بگویی]؛ زیرا همراه تو افرادی هستند که کار دارند یا ضعیفند یا افرادی بزرگ [سنگین وزن یا بزرگسال] هستند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نماز ظهر و عصر را خواند و در دو رکعت آخرین، زودتر نماز را به پایان برد. پس از نماز، مردم از آن حضرت سؤال کردند: آیا در نماز مسئله تازه ای رخ داده است. فرمود: چرا این سؤال را می کنید؟ گفتند: دو رکعت آخر را به سرعت برگزار کردید. فرمود: آیا شما صدای کودکی را

ص: ۱۰۱

۱- همان، ج ۵، ص ۴۷۰.

۲- همان، ج ۴، ص ۷۱۴.

نشیدید [یعنی به واسطه گریه بچه و رعایت حال او، نماز را کوتاه نمودم]. (۱)

۶. مدارا با خویشان

این مدارا و رفق و نرم خویی، تنها نسبت به دیگران نیست؛ بلکه در واداری خودمان به معروف ها و بازداری از منکرات نیز باید با خویشان مدارا ورزیم و با لطافت و ملایمت با نفس خویش برخورد کنیم.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه ای به حارث همدانی چنین می نگارد:

وَ خَادِعَ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ، وَارْفُقْ بِهَا وَلَمَّا تَقَهَّرَهَا، وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا، إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهُدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا؛ (۲)

نفس خود را فریب ده و به عبادتش وادار و با آن مدارا کن و تحت فشار بیش از اندازه قرارش مده و بر او آسان گیر و به هنگام نشاط و فراغتش، به عبادت روی آور؛ جز در واجبات که باید آنها را به جا آوری و در وقت آنها را ادا کنی.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من در هنگام جوانی در عبادت، تلاش بسیار می کردم. پدرم امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: فرزندم، کمتر از آنچه اکنون از تو می بینم، عبادت به جای آور؛ زیرا خداوند عزوجل هر گاه بندهای را دوست داشته باشد، از عمل اندک او نیز خرسند می شود. (۳)

ب. شدت و خشونت

اشاره

انبیا که برای اصلاح روح و جان انسانها آمده اند، خود جانی اصلاح شده و قلبی شسته از کینه ها و روانی مالا مال از عواطف انسانی و شفقت بر بندگان خدا داشته اند؛ به طوری که انسان با مطالعه رفتار و سیره آنان شگفت زده می شود و حیران می ماند که آنان چگونه در مقابل آن همه عناد و لجاجت و آزار و اذیت، با

ص: ۱۰۲

۱- همان، ج ۵.

۲- نهج البلاغه، نامه ۶۹.

۳- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۶۰.

دلی خونین، لبی پر خنده داشته اند و تا بدین پایه در هدایت خواهی و نجاب بخش انسانها، تلاش مستمر می نموده اند؛ اما با تمامی این عواطف، محبت ها و شفقت ها، گاهی انسان لجوجی را که بر گمراهی و فساد خویش اصرار می ورزید و قصد تباهی خود و جامعه را داشت، با گزند شلاق و یا تیزی شمشیر، کیفر می دادند.

آن روحهای لطیف و جانهای مهربان که نمودار جمال و رحمت الهی بودند، به هنگام لزوم، جلوه ای از خشم الهی و جلال خداوندی می شدند و دستی به دعا برداشته، عذاب خداوند را درخواست می کردند و ناسپاسان را غرق آب می کردند و یا لشکری فراهم کرده، با شمشیری آخته بر گروه حق ناشناسان می تاختند و یا برای اصلاح فرد و عبرت دیگران، شلاقی را بر بدن برهنه خطاکار می نواختند و این، شیوه همه افراد صالح و پروا پیشه بوده است و در آینده نیز باید چنین باشد.

دین، تنها با محبت، نوازش و سخن نرم، استوار و پایدار نمی ماند و مجرمان همیشه با نرم خوئی و رفق و مدارا دست از خطاکاری بر نمی دارند و به راه صلاح باز نمی آیند. از این رو، امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

فانكروا بقولبكم و الفظو بالسنتكم و صكوا بها جباهم و لاتخافوا فی الله لومه لائم؛ (۱)

با قلبهایتان به انکار [خطاپیشگان] برخیزید و با زبانتان بر ضد آنان سخن گوید و پیشانی آنان را در هم بکوبید و در راه خدا از ملامت ملامت گران نهراسید.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) به هنگام معرفی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) او را طیبی معرفی می کند که به هنگام، درد را درمان می کند و به هنگام لزوم نیز زخم کهنه را می سوزاند.

آن حضرت درباره رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود:

طیب دوار بطبه قداحکم مراهمه و احمی مواسمه یضع من ذلك

ص: ۱۰۳

حيث الحاجه اليه من قلوب عمى و اذان صم و ألسنه بكم؛ (۱)

او [پيامبر اکرم (صلی الله عليه و آله)] طبيبی است همواره در گردش، مرهم های خویش را استوار و آماده ساخته و ابزار داغ نهادن خویش را تافته است. این مرهم ها و این ابزار داغ نهادن و سوختن را در جایی که ضروری و لازم است، بر دل‌های کور و گوشه ای کر و زبانه ای لای می نهد.

۱. خشونت در راه خدا

پيامبر اکرم (صلی الله عليه و آله) نیز امام علی (عليه السلام) را در اجرای اوامر الهی فردی سختگیر و خشن معرفی کرده است.

مرحوم مجلسی به نقل از تاریخ طبری می نویسد: وقتی امیرالمؤمنین (عليه السلام) به فرمان پيامبر اکرم (صلی الله عليه و آله) به یمن رفت. هنگام بازگشت از یمن، با خبر شد که رسول خدا (صلی الله عليه و آله) به حج مشرف شده است و او نیز آهنگ حج نمود و از شدت علاقه ای که به رسول خدا (صلی الله عليه و آله) داشت، شخصی دیگر را به جای خویش در کاروان منصوب کرد و خود با شتاب، به محضر رسول خدا (صلی الله عليه و آله) شتافت و پس از ملاقات با آن حضرت به بیرون شهر رفت؛ تا از کاروان همراهانش استقبال نماید. با نزدیک شدن کاروان، امیرالمؤمنین (عليه السلام) مشاهده کرد که جانشین وی لباس های مربوط به بیت المال را بین افراد تقسیم کرده و به هر کدام یک لباس کتانی یا پنبه ای داده است؛ تا هنگام ورود به مکه، آنها لباس مناسب و زیبایی داشته باشند. حضرت نزد او رفت و فرمود: وای بر تو! این چه کاری است؟ او گفت: من این لباسها را به آنها دادم؛ تا در این مراسم آنها خوش لباس و زیبا باشند. مولی (عليه السلام) فرمود: وای بر تو! قبل از آنکه اموال به محضر رسول خدا (صلی الله عليه و آله) برده شوند، آنها را تقسیم کردی [و در بیت المال مسلمین تصرف نمودی].

آن گاه همه لباس ها را از تن افراد بیرون آورد و به جای خود بازگرداند.

ص: ۱۰۴

برخی همراهان که با لباسهای نو دلخوش بودند، از رفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار آزرده شدند و وقتی محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مشرف شدند، از این رفتار تند، زبان به شکایت گشودند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برخاست و بر بالای منبر قرار گرفت و فرمود:

ایها الناس! لا تشکو علیاً فوالله انه لخصن فی ذات الله؛^(۱)

ای مردم! از علی (علیه السلام) شکایت نکنید. به خدا سوگند! او برای خدا و در راه خدا، خشن و سختگیر است.

۲. خشونت با فتنه گران

هنگامی که خوارج بر ضد امام علی (علیه السلام) قیام کردند، آن حضرت در حد بسیار شگفتی با آنان مدارا نمود و بر همه اهانتها و حرکات ایدایی ایشان صبر نمود؛ اما آنگاه که فتنه کرده، دست به اسلحه بردند و نظام الهی او را مورد تهاجم قرار دادند، دیگر نرمش را صلاح ندانست و به شدت عمل زد و تمامی آنانرا به جز توبه کنندگان، از دم شمشیر گذراند و خود با افتخار در توصیف شدت عمل خویش، چنین فرمود:

ایها الناس فأنا فقأت عین الفتنه و لم یکن لیجتری علیها احد غیری بعدان ماج عیبهها و اشتد کلبها؛^(۲)

ای مردم! همانا من چشم این فتنه را در آوردم و غیر از من هیچکس جرأت چنین کاری را نداشت؛ پس از آنکه موج دریای تاریکی و شبهه افکنی آنان بالا گرفته بود و هاری آنان فزونی یافته بود.

۳. عاشقان گمراه

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: گروهی نزد علی (علیه السلام) آمدند و هنگام روبه رو شدن با

ص: ۱۰۵

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

آن حضرت گفتند: سلام بر تو ای پروردگار ما!

حضرت این دوستان گمراه و عاشقان مرتد را به توبه از این عقیده کفرآمیز فراخواند؛ ولی اصرار مولی (علیه السّلام) کارگر نیفتاد و آنان از این عقیده، دست برداشتند. اینجاست که باید برخورد شدید مولی (علیه السّلام) با این گروه گمراه، درس عبرتی برای تمامی تاریخ شود و تاریخ در دل خود ضبط کند که چگونه پیشوایی به خاطر خدا و حقیقت، عاشقانه ترین افراد نسبت به خود را اینگونه به هلاکت می رساند.

امیرالمؤمنین (علیه السّلام) فرمان داد که دو گودال حفر کردند و به وسیله کانالی هر دو را به هم متصل کردند و آنگاه این افراد در یکی از این گودال ها قرار داده، در گودال دیگر آتش افروخت؛ تا به وسیله دود از بین رفتند.

۴. گناهکاران بی پروا

روزی امیر مؤمنان (علیه السّلام) در مسجد کوفه نشسته بود که گروهی را به خدمت آن حضرت آوردند و گفتند که اینها در روز ماه مبارک رمضان، روزه خواری می کردند. حضرت ابتدا راه های عذر را بر ایشان بیان کرد و خواستار آن شد که عذر خود را درباره روزه خواری باز گویند؛ پس به آنان فرمود: آیا شما یهودی هستید؟ گفتند: نه. فرمود: آیا از مسیحیان می باشید؟ پاسخ دادند: نه. فرمود: آیا پیرو دین دیگری غیر از اسلام هستید. پاسخ دادند: نه، ما مسلمانیم. فرمود: پس شما مسافر می باشید و چون روزه بر مسافر واجب نیست، روزه خواری کردید؟ جواب دادند: نه. فرمود: خداوند می گوید: انسان نسبت به خودش آگاه است؛ پس شاید شما دچار بیماری و مرضی هستید که ما از آن آگاه نیستیم و شما به آن جهت روزه نمی گیرید؟ گفتند: نه، ما هیچ بیماری نداریم. فرمود: آیا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) می دهید. گفتند: ما به وحدانیت خدا شهادت می دهیم؛ ولی رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) را باور نداریم. فرمود: اکنون یا به رسالت او ایمان آورید و یا شما را از بین می بریم. [زیرا جزای انسان مسلمانی که از عقیده خود بازگردد و مرتد شود و توبه ننماید، مرگ است]؛ اما آنان بر ارتداد خود اصرار ورزیدند و آنگاه حضرت آنان

را به دست مأموران حکومتی سپرد و فرمود: آنان را از شهر خارج کنید و در خارج شهر گودال هایی حفر کنید و آن گودال ها را به وسیله کانالی به یکدیگر متصل کنید و آنگاه رو به این افراد منحرف کرد و فرمود: اگر دست از ادعای باطل خود برندارید، شما را خواهم کشت؛ ولی آنها گفتند: هر چه می خواهی بکن؛ ما تصمیم خود را گرفته ایم.

پس از این اصرار لجوجانه و عنادآمیز، امام فرمان داد آنان را داخل گودال ببرند و پس از قرار گرفتن این افراد در داخل گودال، باز امام (علیه السلام) به سراغشان آمد و آنان را به توبه فراخواند؛ ولی آنان پاسخ دادند: هر چه می خواهی انجام ده. پس امام (علیه السلام) دستور داد که در گودال کناری آتش برافروختند؛ ولی پس از چند لحظه ای باز امام به سراغ آنها آمد و به هدایت آنان پرداخت و از آنان خواست که از افکار ناشایست خود دست بردارند؛ ولی آنان باز هم بر افکار غلط و ناشایست خود پای فشردند؛ تا از دنیا رفتند. (۱)

۵. تسامح در عقیده هرگز

سوره شریفه کافرون با شدت و تاکید، هر گونه همراهی و هماهنگی با کفار و تساهل و تسامح در عقاید را رد میکند. در شأن نزول این سوره شریفه چنین آمده است:

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صورت پیگیر به هدایت مردم و امر به معروف و نهی از منکر مشغول شد، گروهی از سران قریش نزد او آمدند و پیشنهاد سازش دادند و این بار - بر خلاف سایر پیشنهادها که از آن حضرت میخواستند دست از دعوت و رسالت خود بردارد - گفتند: ما خدای تو را میپرستیم و تو نیز خدایان ما را پرستش کن؛ اگر تو بر حق باشی، ما بهره‌ای از حقیقت تو برده‌ایم و اگر عقیده و افکار ما نیک و صحیح باشد، تو از خوبی و نیکی اعمال و عقاید ما بهره مند خواهی شد؛ اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نپذیرفت.

ص: ۱۰۷

ابن عباس می گوید: کافران حاضر شدند که پیامبر فقط خدایان آنها را لمس کند؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در همین حد بسیار اندک هم حاضر به سازش با آنان نشد و تسامح در عقیده توحیدی خویش را نپذیرفت.

کافران پس از این جریان، مأیوس شدند و بر شدت اذیت و آزار خویش افزودند. مدتی گذشت؛ ولی باز کافران از در سازش درآمدند و به آن حضرت پیشنهاد کردند که ما آن قدر به تو مال می دهیم که ثروتمندترین مرد مکه باشی و هر دوشیزه ای را بخواهی، به همسری تو درمی آوریم و ما نیز همگی پیرو تو می شویم و تو را به رهبری می پذیریم؛ تنها به این شرط که دست از اهانت به خدایان ما برداری و اگر این پیشنهاد را نپذیری، راه حل دیگری پیشنهاد می کنیم که هم صلاح تو در آن است و هم کار ما به صلاح می آید و آن، این است که تو یک سال بت های ما - لات و عزی - را پرستش کنی و ما نیز یک سال خدای یگانه تو را عبادت می کنیم.

در این حال، جبرئیل نازل شد و سوره شریفه کافرون را این گونه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرود آورد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَإِلَىٰ دِينِ؛

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. بگو ای کافران! من هرگز آنچه را شما می پرستید، نمی پرستم و شما نیز معبود مرا پرستش نخواهید کرد و هرگز من پرستشگر معبود شما نخواهم شد و شما نیز پرستش گر معبود من نخواهید شد. برای شما است شیوه و روش و مذهب خودتان و برای من است دین و شیوه خودم. (۱)

بدینسان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا آخرین لحظه و با نهایت شدت و اصرار، به دعوت

ص: ۱۰۸

الهی خویش و هدایت مردم و نهی از منکر خود ادامه داد و در این راه، کوچکترین نرمش و سستی به خرج نداد.

۶. خشونت با اهانت گر

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) همواره سعی داشت با تکریم و احترام امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)، جایگاه و منزلت والای آنها را به مردم بشاسانند. رفتار بسیار محترمانه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با این دو کودک و سخنانی که درباره مقام والای آن دو بیان می کرد، موجب شد این دو بزرگوار در ذهن و حافظه امت اسلامی، جایگاه بسیار بلند و رفیعی به دست آورند.

امویان همواره در آتش حسد این همه والایی و احترام و عظمت می سوختند و آنها را بزرگترین مانع بر سر راه اهداف سیاسی شوم و پلید خود می دانستند. از این رو، سعی می کردند با شیوه های مختلف و متنوعی این منزلت والا را مخدوش کرده، آنان را از این قله رفیع منزلت و عظمت، پایین آورند. آنان با اهانت های علنی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندانش، سعی می کردند ضمن تحقق این هدف، راه را برای مقاصد شوم خود هموار کنند و نیز عقده های شخصیتی خود را ارضا نمایند و به همین جهت، گاه و بیگاه و به بهانه های گوناگون، سعی در اهانت و تحقیر آنان می نمودند.

روزی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) با مروان روبه رو شد. مروان رو به حضرت امام حسین (علیه السلام) کرد و گفت: تنها افتخار شما آن است که دختر زاده پیامبرید و اگر همین افتخار نبود، دیگر شما به چه چیز فخر می فروختید.

حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) که از بازوانی قوی و نیرومند برخوردار بود، جلو رفته، گلوی مروان را گرفت و با شدت فشرد و آن گاه دستار وی را به گردن انداخته، آن را محکم به گردنش پیچید، به گونه ای که مروان از شدت فشار و ترس از هوش رفت و آن گاه او را رها کرد و بعد رو به حاضران کرد و گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که اگر من راست می گویم، مرا تصدیق کنید. آیا کسی از من و

برادرانم نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) محبوبتر بود؟ همگی گفتند: نه. آنگاه فرمود: من روی زمین، لعنت شده و فرزند لعنت شده ای که به دست رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تبعید شده باشد، غیر از مروان و پدرش نمی شناسم. (۱)

ص: ۱۱۰

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۶.

موقعیت های مختلف و وضعیت های گوناگون اجتماعات، گاهی موجب می شود که برخی نتوانند به امر به معروف و نهی از منکر بپردازند؛ مثل اینکه منکر در مکانی دور از دسترس افراد قرار داشته باشد و به واسطه دوری جغرافیایی، افراد نمی توانند در آن مکان حضور یافته، امر و نهی کنند و یا اینکه افراد دارای موقعیت اجتماعی هستند و مداخله آنان در نهی و امر نسبت به برخی گناهان، موجب مشکلات مهمتری می شود و به ناچار سکوت کرده، از امر و نهی خودداری می کنند؛ همانگونه که برای مدتهای طولانی، ائمه (علیهم السّلام) در چنین موقعیتی قرار داشتند و گاهی انسان به واسطه ناآشنایی با زبان جامعه و آداب و شیوه های آن و یا دخالت نداشتن در مراکز تبلیغ و اعلام و یا ناآشنایی با شیوه های نگارش و بیان و تبلیغ، توان امر به معروف و نهی از منکر را به صورت شایسته آن ندارد.

آیا در این موارد، وظیفه انسان پایان یافته، دیگر موظف به امر به معروف و نهی از منکر نمی باشد؟

خیر، هنگامی که تمامی درهای امر به معروف و نهی از منکر به صورت مستقیم بر روی افراد بسته شده است و آنها توان دخالت مستقیم در مسائل را ندارند، باز هم وظیفه امر و نهی بر دوش انسانها باقی است و تنها شیوه آن، تغییر

در این حال، این افراد باید با طرفداری از کسانی که توان امر به معروف و نهی از منکر را دارند و با پشتیبانی مالی و اعتباری و اجتماعی از آنان، وظیفه سترگ خویش را به انجام رسانند.

از سوی دیگر، انسانهایی که اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می کنند، به طور طبیعی مورد اعتراض و نفرت افراد سودجو، فرصتطلب و خطاکار قرار می گیرند؛ پس باید از طرف انسان های صالح نیز مورد دلگرمی، تشویق و حمایت همه جانبه قرار گیرند؛ تا از انجام این وظیفه سنگین، خسته نشوند و آنرا رها نکنند.

گاهی برخی افراد با چهره های متفکرانه و آزاد منشانه از لفظ زیبای آزادی سوء استفاده کرده، می گویند: انسانها آزادند و عقیده هر کس برای خودش محترم است و قانون باید برخورد کند و ... و گاهی چهره ای دلسوزانه به خود گرفته، می گویند: خودت را اذیت نکن. این وضعیت اصلاح شدنی نیست. او را که در قبر تو نمی گذارند. چرا اعصابت را خورد می کنی و زمانی هم از مؤدب بودن و بهنجاری در رفتار اجتماعی سخن می گویند و برخی هم بی اعتنا به جنجال دیگران، راه خود را می روند؛ نه طرفداری از حق می کنند و نه اعتراضی به باطل. این شیوه ها هیچ مبنای دینی ندارند و با سیره معصومین (علیهم السلام)، مخالف می باشند.

۱. ارزش گذاری نهی از منکر

هنگامی که خطاکار و گناهکار از افراد خویشاوند و نزدیکان انسان باشد، بسیاری از افراد در انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی می کنند و اگر کسی هم با وجود رابطه خویشاوندی، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کند، گروهی دیگر بروی می تازند که چرا باعث سردی کانون خانوادگی و از هم پاشیدن رابطه خویشاوندی شده است و به اصطلاح، آبروی قوم و قبیله خود را برده است؛ در حالیکه وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر، در هیچ حالتی، تعطیل

بردار نیست و در جایی که حفظ نظام اسلامی متوقف بر آن، باشد، انجام این وظیفه بر تمامی روابط خویشاوندی، مقدم است.

در این موارد، هنگامی که شخصی شجاعت به خرج داده، با نزدیکان خود برای خاطر خدا، در افتاده است، انسانهای آگاه و غیرتمند، باید با تشویق و ترغیب او، این حماسه و غیرتمندی او را ارج نهند و با طرفداری از او، از دلسرد شدن او جلوگیری کنند.

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید: مسلمانان وقتی که می خواستند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بگویند به سخن ما گوش بده، لفظ «راعنا» را به کار می بردند. این لفظ در میان مسلمانان به معنی «به ما توجه کن یا به سخن ما گوش کن» بود؛ ولی این لفظ در میان یهودیان، معنی زشت داشت و منظور آنان از این لفظ، این بود: «سخن ما را بشنو؛ اگر چه نمی فهمی و نمی شنوی». یهودیان در نهان با خود گفتند: ما تاکنون در خلوت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توهین می کردیم؛ ولی با این لفظ، می توانیم در حضور مسلمانان به پیامبر توهین کنیم و آنان هم متوجه مقصود ما نمی شوند. از این رو، تصمیم گرفتند که لفظ «راعنا» را در رابطه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کار ببرند و این کار را هم انجام دادند.

سعد بن معاذ، متوجه نیت شوم آنان شد و به آنان گفت: ای دشمنان خدا! خدا شما را لعنت کند. شما رسول خداص را ناسزا می گوید و به خیال خود همانند ما با او سخن می گوید. به خدا سوگند! اگر این کلمه را یک بار دیگر از شما بشنوم، گردن گوینده را با شمشیر قطع خواهم کرد و الان نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) که نایب اوست، اجازه ندارم و گرنه، همین الان این کار را می کردم. در این هنگام، آیه ای (۱) نازل شد و ضمن خبر دادن از این توطئه یهودیان، از مسلمانان خواست که آنان نیز از به کار بردن این لفظ خودداری کنند و راه را بر سوء استفاده دشمنان ببندند.

ص: ۱۱۳

پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از اعلام این آیه، فرمود: ای بندگان خدا! سعد بن معاذ از بندگان نیک خداست. او خرسندی خدا را به خشم نزدیکان یهودی خود ترجیح داد و امر به معروف و نهی از منکر نمود و به خاطر خدا و رسول خدا و علی بن ابیطالب(علیه السلام)، وصی و جانشین پیامبر، خشمگین شد. خداوند این خشم او را در مورد احترام به پیامبر و وصی او مورد تشکر قرار داد و نعمتهای گستردهای را برای او آماده نموده که زبانها از بیان آن ناتوان و قلبها از اندیشه و توهم آن عاجزند و یک رشته از یکی از دستمال های او در بهشت بهتر از تمام دنیا و جواهرات و زینت ها و اموال و نعمتهای آناست. پس هر کسی می خواهد در بهشت همراه و دوست او باشد، باید خشم نزدیکان و خویشان خود را تحمل کند و رضایت خدا را بر خشم آنان ترجیح دهد و به احترام پیامبر، خشم گیرد و چون حقی را پایمال ببیند و باطلی را رایج بیابد، خشمگین شود.

پس پرهیزید از سستی کردن در انجام این وظیفه؛ در صورتی که توان داشته باشید و تقیه ای در کار نباشد و در این وضعیت [اگر این وظیفه را انجام ندادید]، خدا عذر شما را نخواهد پذیرفت.

۲. پشتیبانی از تبعیدی آزاده

اشاره

ابوذر، صحابی بزرگ پیامبرص که بخشش ها و اسراف های فراوان خلیفه سوم عثمان را می دید و انحرافات بسیار دیگر او را مشاهده می کرد، بانگ اعتراض و انتقاد برآورد و به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت.

روزی ابوذر مریض بود؛ اما به زحمت و در حالی که به عصایش تکیه کرده بود، نزد عثمان آمد. ابوذر مشاهده کرد که صد هزار درهم در جلو عثمان انباشته شده است و عدهای هم در انتظار تقسیم آن ایستاده اند.

ابوذر پرسید: این اموال چیست؟ عثمان پاسخ داد: صد هزار درهم و منتظرم تا مقدار دیگری هم برسد؛ تا هر گونه صلاح بدانم، تصمیم بگیرم.

ابوذر گفت: چهار دهم بیشتر است یا صد هزار درهم؟

عثمان پاسخ داد: البته صد هزار درهم بیشتر است.

ابوذر گفت: ای عثمان! به یاد داری شبی به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مشرف شدیم؛ آنقدر آن حضرت غمناک و اندوهگین بود که به درستی جواب سلام ما را نداد و فردا صبح او را خرسند و خندان دیدیم و از اندوه شب و خرسندی صبح سؤال کردیم و آن حضرت فرمود: چهار دینار از بیت المال نزد من باقی مانده بود؛ ترسیدم بمیرم و این مال تلف شود؛ اما اکنون آن را در جایگاه شایسته‌اش مصرف نمودم و خرسندم؟

عثمان رو به کعب الاحبار کرد و گفت: اگر انسان زکات اموالش را پردازد، آیا باز هم بدهکار است؟

کعب الاحبار پاسخ داد: هرگز بدهکار نیست؛ اگر چه خانه اش را از یک خشت طلا و یک خشت نقره بسازد.

ابوذر عصای خود را بلند کرد و بر سر کعب الاحبار کوبید و گفت: ای یهودی زاده! تو را چه رسد به نظریه دادن درباره احکام اسلام. سخن خدا، مقدم بر سخن توست که می فرماید:

{وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ} (۱)

آنان را که طلا و نقره می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذاب دردناک الهی بشارت ده.

عثمان گفت: ای ابوذر! پیر و خرفت شده ای. اگر از صحابه پیامبر نبودی، تو را می کشتم. ابوذر گفت: دوستم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من خبر داد که نمی توانید مرا بفریبید و نه بکشید و هنوز آن قدر هوش و عقل دارم که سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به یاد آورم.

عثمان پرسید: چه سخنی؟

ابوذر گفت: از پیامبرص شنیدم که فرمود: هر گاه تعداد خاندان ابی العاص به

ص: ۱۱۵

سر نفر برسند، مال خدا را از آن خود شمارند و قرآن را وسیله فریب قرار داده، بندگان خدا را برده خود خواهند پنداشت و فاسقان را جزء حزب خود خواهند دانست و به نبرد صالحان برخوانند خاست. عثمان رو به حاضران کرد و به عنوان تکذیب ابوذر از آنان پرسید: آیا شما این حدیث را از پیامبر شنیده اید؟

حاضران پاسخ دادند: ما نشنیده ایم.

عثمان گفت: علی را بیاورید! مأموران خلیفه به سرعت به سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتند و آن حضرت را آوردند. عثمان رو به آن حضرت کرد و پرسید: آیا تو این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده ای؟ بین این ابوذر کذاب چه می گوید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دفاع از این پیرمرد آزاده و آمر به معروف و ناهی از منکر برخاست و رو به عثمان کرد و فرمود: ای عثمان! درباره ابوذر این گونه سخن مگو؛ زیرا خودم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: آسمان بر مردی راستگوتر از ابوذر، سایه نیفکنده و زمین پای مردی راستگوتر از ابوذر را لمس نکرده است.

عثمان باز هم انتظار داشت که اطرافیانش این سخن را تکذیب کنند. از این رو، از آنان سؤال کرد؛ ولی همگی پاسخ دادند: علی راست می گوید. ما این روایت را از رسول خداص شنیده ایم. (۱)

ابوذر که با پشتیبانی علی (علیه السلام) احساس قدرت می کرد، هرگز از نهی از منکر دست بردار نداشت و زبان برنده خویش را در کام نکشید.

روزی عثمان در جلسه ای که جمعیت بسیاری حاضر بودند، از حاضران سؤال کرد: آیا خلیفه می تواند از بیت المال وام بگیرد؟ کعب الاحبار پاسخ داد: آری. ابوذر رو به کعب الاحبار کرد و گفت: ای یهودی زاده! تو می خواهی اسلام را به ما بیاموزی. عثمان بر آشفت و گفت: ابوذر! تو ما را بسیار می آزاری و یاران مرا ناسزا می گویی و شماتت می کنی. دیگر حق نداری در مدینه بمانی و باید به شام بروی و

ص: ۱۱۶

بدین گونه، صحابی بزرگ رسول خداص به شام تبعید شد.

ابوذر در شام

ابوذر با ورود به شام، با حکومت فاسد معاویه روبه‌رو شد و باز لبه تیز اعتراضات و انتقادات خود را متوجه معاویه کرد و با به جان خریدن تمامی خطرات و مشکلات، به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت. روزی معاویه سیصد سکه طلا برای ابوذر فرستاد. ابوذر به فرستاده معاویه گفت: اگر این پولها حقوق من است و تاکنون آنرا به من نپرداخته اید می پذیرم؛ ولی اگر هدیه معاویه است، آنها را نخواهم پذیرفت و آنگاه آن سکه ها را نپذیرفته، برگرداند.

معاویه در دمشق به ساختن قصر معروف خود، قصر «خضرا» پرداخت. ابوذر با دیدن این منکر بزرگ، گفت: ای معاویه! اگر این قصر را از اموال خدا (بیت المال) بنا کرده ای، خیانت نموده ای و اگر از اموال شخصی خویش ساخته ای، اسراف ورزیده ای.

به خدا سوگند! اعمالی می بینم که اثری از آنها در کتاب خدا و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیست. حقی را می بینم که فرو می میرد و باطلی را می نگرم که جان می گیرد. راستگویان، تکذیب می شوند و افراد بی تقوا، برگزیده می شوند و شایستگان، عقب افتاده، نالایقها بر آنها ترجیح داده می شوند.

یاران معاویه به او گفتند: اگر شهر شام را می خواهی، به فکر باش که ابوذر شام را بر ضد تو تحریک می کند. (۱)

روزی ابوذر با مشاهده شترانی که اموال بیت المال را به بارگاه معاویه می بردند، فریاد کشید و گفت: اکنون شتران با بارهای آتش به سوی شما آمدند. خدایا! لعنت کن آنانرا که نهی از منکر می کنند و خود مرتکب آن می شوند و لعنت کن آنها را که امر به معروف می کنند و خود از انجام معروف، سر باز می زنند.

یکی از فرمانروایان معاویه که در محضر او بود و این سخنان را شنید، می گوید:

ص: ۱۱۷

با این سخن ها، رنگ از صورت معاویه پرید و رو به من کرده، پرسید: می دانی این گوینده کیست؟ گفتم: نه. گفت: چه کسی مرا از دست ابوذر می رهاند؟ او هر روز به در قصر من می آید و این سخنان را تکرار می کند و بعد به مأمورانش گفت: ابوذر را بیاورید. مأموران او را کشان کشان وارد جلسه کردند. معاویه رو به او کرد و گفت: ای دشمن خدا و پیامبر! چرا هر روز می آیی و این سخنان را می گویی؟ اگر بنا بود یکی از اصحاب پیامبر را بدون اجازه خلیفه به قتل برسانم، تو را می کشتم؛ ولی ناچارم درباره تو از خلیفه اجازه بگیرم.

ابوذر که مردی سبزه رو و دارای رشی تنک بود و اندکی خمیده می نمود، در پاسخ معاویه گفت: من دشمن خدا و پیامبر او نیستم؛ بلکه تو و پدرت ابوسفیان، دو دشمن خدا و رسول او هستید. شما اظهار اسلام کردید و کفر را در نهان خود پنهان کردید. بارها پیامبر تو را لعن و نفرین کرد و امت را از فرمانروایی تو برحذر داشت و از جهنمی بودن تو سخن گفت.

معاویه دستور داد ابوذر را بازداشت کردند و آنگاه به عثمان نامه نگاشت و از او درباره ابوذر درخواست دستور کرد.

عثمان در پاسخ معاویه چنین نوشت: ابوذر را بر مرکبی خشن و غیرراهوار بنشان و کسی را همراه او کن که روز و شب او را براند؛ تا او را به مدینه بیاورد. معاویه این دستور را اطاعت کرد. وقتی ابوذر به مدینه وارد شد، بر اثر مشکلات این سفر و اذیت های بین راه، گوشت های پاهایش از بین رفته بود. عثمان او را خواست و از او پرسید: می خواهی به کجا تبعید شوی؟ ابوذر گفت: به مکه. عثمان پاسخ داد: نه. ابوذر گفت: پس بیت المقدس و باز عثمان جواب منفی داد. ابوذر گفت: پس به یکی از دو شهر بزرگ؛ اما عثمان نپذیرفت و گفت: من تو را به ربه تبعید خواهم کرد. (۱)

ص: ۱۱۸

فرمان تبعید قهرمان آزاده، به سرزمین خشک و بیاب و علف ربنده، صادر شد. عثمان دستور داد اعلان کنند که هیچ کس نباید به بدرقه ابوذر بیاید و با وی سخن بگوید و آنگاه مروان بن حکم را مأمور اجرای این دستور کرد.

مردم مدینه از ترس دستگاه حکومتی عثمان در خانه نشستند و از هر گونه اظهار همدردی و پشتیبانی با این آزاده تبعیدی، خودداری نمودند؛ امّا امیرمؤمنان (علیه السلام) و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عقیل و عمار و برخی بنی هاشم، فرمان خلیفه را نادیده گرفته، به عنوان پشتیبانی و اظهار هم بستگی و بدرقه، تا بیرون مدینه، وی را بدرقه کردند.

در بیرون مدینه، امیرمؤمنان (علیه السلام) و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هر کدام سخنرانی بلندی ایراد کرده، به تشجیع و تقویت روحیه ابوذر پرداختند.

مروان که شاهد صحنه بود، هنگامی سخنرانی امام علی (علیه السلام) جرأت صحبت نداشت؛ امّا چون امام حسن (علیه السلام) سخن می گفت: فریاد زد: ای حسن! مگر نشنیده‌ای که خلیفه حرف زدن با ابوذر را ممنوع کرده است.

مولی (علیه السلام) به مروان حمله کرد و با تازیانه بر سر اسب او کوبید و فرمود: دور شو! خدا تو را هلاک کند! آنان ابوذر را در آغوش گرفته، به سختی گریه کردند. مروان که به شدت از این جریان ناراحت بود، به عثمان شکایت برد. برخی مردم نیز به سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند و اظهار داشتند: عثمان از این دفاع و پشتیبانی شما از ابوذر، بسیار خشمگین شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) با بیان یک مثل فرمود: کاری نمی توانند بکنند.

عثمان، آن حضرت را خواست و از اینکه حضرت از ابوذر دفاع کرده است، اظهار ناراحتی کرد. حضرت فرمود: مگر بناست هر چه بگویی، اگر چه معصیت و گناه باشد، ما سخت را بپذیریم و اطاعت کنیم؟

مدتی از تبعید ابوذر گذشت. ابوذر دوباره به مدینه آمد و حقوق خود را از بیت

المال درخواست کرد. در این هنگام، امیرمؤمنان(علیه السّلام) وارد مجلس شد. عثمان رو به آن حضرت گفت: ای علی! این مرد سفیه و نادان را از ما دور کن. امام علی(علیه السّلام) پرسید: سفیه کیست؟ عثمان پاسخ داد: ابوذر. امام علی(علیه السّلام) فرمود: هرگز او سفیه نیست. او کسی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) درباره اش فرمود: زیر آسمان و روی زمین، راستگوتر از او نیست. او چون مؤمن آل فرعون است. اگر دروغ گوید، دروغش به عهده خود اوست و اگر راست گوید، بعضی از آن عذابها که به شما وعده می دهد، شما را فرا خواهد گرفت. (۱)

۳. طرفداری از قیام آمران به معروف

ائمه(علیهم السّلام) برای حفظ اساس اسلام و بر طبق فرمانی که از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) به آنها رسیده بود، در تمامی مدت عمر، تقیه می نمودند و جز امیرمؤمنان(علیه السّلام) در مدت کوتاه حکومتش و حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السّلام) که برای امر به معروف و نهی از منکر قیام نمود، همه ائمه(علیهم السّلام) مأمور به صبر و تقیه بودند؛ بدین معنی که شرایط زمان و مردم به آنها اجازه قیام بر ضد حکومت وقت را نمی داد و آنان در پناه این سپر الهی (تقیه)، پایه های دین خدا را محکم کرده، احکام الهی را بیان می کردند و معارف آسمانی را به انسانها می آموختند.

البته روشن است که این صبر سبز برای آنان، بسیار مشکلتر و تلختر از قیام سرخ و خونین بود؛ ولی با این همه، اگر چه ائمه(علیهم السّلام) خود قیام بر ضد حکومت ستمگر وقت ننمودند، ولی به صورت های گوناگون از افراد و گروه هایی که قیام و اقدام برای امر به معروف و نهی از منکر می نمودند، پشتیبانی مالی و معنوی کردند.

امام صادق(علیه السّلام) اعلام می فرمود: هر کس از خاندان رسالت (بنی هاشم) قیام کند، من سرپرستی خانواده و فرزندان او را به عهده می گیرم.

وقتی در محضر امام صادق(علیه السّلام) سخن از قیامهای فرزندان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شد،

ص: ۱۲۰

امام صادق(علیه السلام) فرمود: تا آن هنگام که این قیامها وجود داشته باشد، من و شیعیانم در خیر و نیکی به سر می بریم. همانا من دوست دارم این قیام کنندگان قیام کنند و من، فرزندان و خانواده هایشان را از جهت اقتصادی اداره کنم. (۱)

۴. پشتیبانی از قیام زید

زید، فرزند امام سجاد(علیه السلام) از کسانی بود که در راه خدا و برای زنده کردن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، قیام کرد و در این راه، به شهادت رسید. شیخ مفید درباره قیام زید، چنین نگاشته است:

زید پس از امام باقر(علیه السلام) از تمامی فرزندان امام سجاد ع، برتر و افضل بود. او پرستشگری بخشنده و پرهیزگاری شجاع بود. با شمشیر، قیام کرد؛ تا امر به معروف و نهی از منکر نماید. خونخواهی امام حسین ع، یکی از اهداف قیام زید بود.

وقتی خبر شهادت او را برای امام صادق(علیه السلام) بردند، آن حضرت بی نهایت محزون و ناراحت شد؛ به گونهای که این غم و اندوه سترگ، در تمامی حالات و حرکات آن حضرت، آشکار شد. امام صادق(علیه السلام) هزار دینار به ابو خالد واسطی داد؛ تا آنها را به خانواده زید و خانواده های کسانی که در قیام او شهید شدند، برساند. (۲)

ابن سیابه، یکی از اصحاب امام صادق(علیه السلام) می گوید: آن حضرت هزار دینار به من داد و فرمود این را بین خانواده زید و خانواده های کسانی که همراه او به شهادت رسیده‌اند، قسمت نما و من نیز این کار را انجام دادم. (۳)

۵. روحیه بخشی به قیام گران

فضیل می گوید: من در قیام زید، جزء یاران او بودم و وقتی او به شهادت رسید،

ص: ۱۲۱

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲.

۲- ارشاد مفید، ص ۵۳۲.

۳- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۰.

خود را به مدینه رساندم و به محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم؛ ولی با خود گفتم که من خیر شهادت زید را به آن حضرت نمی دهم؛ تا اندوهگین نشود. وقتی وارد شدم، آن حضرت فرمود: عمویم زید چه کرد و کار او به کجا کشید؟ من گریه ام گرفت و عقده گلو، راه سخن را بر من بست. حضرت فرمود: او را کشتند؟ گفتم: آری، به خدا سوگند! او را کشتند. حضرت فرمود: آیا او را به دار آویختند؟ گفتم: آری. سوگند به خدا! او را به دار آویختند.

امام صادق (علیه السلام) شروع به گریه کرد و دانه های زلال اشک چون گوهر بر چهره زیبایش می غلطید و به دامانش فرو می افتاد و آنگاه حضرت رو به من کرد و فرمود: آیا تو با عمویم در قیامش شرکت داشتی؟ گفتم: آری، فرمود: چند نفر از دشمن را از پای درآوری؟ عرض کردم: شش نفر را کشتم. فرمود: آیا در صحت این قیام شک داشتی؟ گفتم: اگر شک داشتم، کسی را نمی کشتم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا مرا هم در ثواب این کشتنها شریک کند. به خدا سوگند! عمویم و اصحاب شهید او به آن راهی رفتند که علی بن ابیطالب (علیه السلام) و اصحابش به آن راه رفتند. (۱)

بعد از شکست هر قیام و انقلابی، افراد باقی مانده قیام، دچار سرخوردگی، ناامیدی و یأس می شوند و در صحیح بودن مسیر خویش، دچار شک و تردید می شوند. امام صادق (علیه السلام) با اینگونه پشتیبانی ها و تقویت روحیه ها، آنان را به صحت و درستی قیام آنان مطمئن می ساخت و از یأس و سرخوردگی آنان جلوگیری می کرد.

عبدالله بن سیابه می گوید: من با هفت نفر از کوفه به مدینه آمدم و وقتی به خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدیم. آن حضرت فرمود: آیا شما از عمویم خبری دارید؟ گفتیم: او یا قیام کرده است و یا به زودی دست به قیام خواهد زد.

امام فرمود: هر گاه خبر تازه ای شد، مرا با خبر کنید. پس از مدتی خبر قیام و

ص: ۱۲۲

سرانجام حزن انگیز آن و شهادت زید به ما رسید و ما به محضر امام صادق (علیه السلام) رفتیم و نامه ای را که از کوفه رسیده بود و حاوی خبر شهادت زید بود، به امام صادق (علیه السلام) دادیم. حضرت نامه را خواند و گریست و بعد فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون». من اجر عمل آنان را نزد خدا محفوظ می دانم. زید، عموی نیکی بود. او برای دنیا و آخرت ما مفید بود. به خدا سوگند! عمویم شهید شد، همانند شهیدانی که در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در محضر امام حسن و امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند. (۱)

۶. رفع اتهام

معمولاً انسان های خطاکار برای توجیه اعمال زشت خویش افرادی را که در مقابل زشتکاریها آنان می ایستند، متهم می کنند و اینگونه است که درباره قیام های گوناگونی که در سراسر عمر پرافتخار و سرشار از عزت شیعه صورت گرفته اند، اتهام ها، دشنام ها و سخنان ناروایی از طرف دشمنان، بیان شده است و قیام گران به انواع و اقسام تهمتها و دروغها متهم شده اند. در برابر این تبلیغات، تهمت ها و فحاشی ها، ائمه (علیهم السلام) سعی می کردند با رفع اتهام از این آمران به معروف و ناهیان از منکر، اثرات سوء تبلیغات دشمن را از ذهن جامعه بزدايند، اهمیت و ارزش قیام آنان را معرفی و تبیین نمایند. در زمان مأمون، فرزند امام موسی بن جعفر (علیه السلام) قیام کرد و برخی کارهای ناشایست انجام داد. او را دستگیر کرده، به حضور مأمون بردند. مأمون فرمان داد وی را به محضر امام رضا (علیه السلام) ببرند. در این میان مأمون سعی می کرد با مقایسه این فرد خطاکار با حضرت زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)، او را نیز متهم سازد و قیامش را بی اعتبار جلوه دهد و بدین وسیله، هر گونه قیام و اقدام اجتماعی بر ضد حکومت را غیر مشروع جلوه دهد.

از این رو، به امام رضا (علیه السلام) گفت: اگر برادران قیام کرد و کارهای ناشایستی

ص: ۱۲۳

انجام داد، امری طبیعی است؛ زیرا قبل از او نیز زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) قیام کرده بود و اکنون هم قصد داشتم او را بکشم؛ زیرا کار کوچکی نکرده است؛ ولی به خاطر شما از کشتن او صرف نظر کردم.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: این شخص را با زید بن علی مقایسه نکن؛ او برای خدا خشم گرفت و برای خرسندی خدا قیام کرد و به جنگ با دشمنانش برخاست و در راه خدا کشته شد. پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرد که امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا رحمت کند عمویم زید را که مردم را به رضایت و خشنودی آل محمد ص، فرا می خواند و اگر پیروز می شد، طبق رضایت آل محمد (صلی الله علیه و آله) رفتار می نمود. او، درباره قیام با من مشورت کرد و من به او گفتم که اگر دوست داری کشته شوی و در کناسه کوفه به دار آویخته شوی، خود می دانی ... ولی وقتی زید خواست از محضر امام صادق (علیه السلام) بیرون رود، امام صادق (علیه السلام) فرمود: وای بر آنان که صدای یاری خواهی زید را بشنوند و به یاری او پاسخ مثبت نگویند!

مأمون به امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: مگر درباره نفی کسانی که به ناحق مدعی امامت شوند، روایات زیادی وارد نشده است؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: زید هرگز مدعی باطل نبود. او پرهیزکارتر از آن بود که ادعای امامت کند. او مردم را به رضایت آل محمد (صلی الله علیه و آله) می خواند. زید از کسانی است که مشمول این آیه شریفه است:

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾؛ (۱)

در راه خدا چنانکه شایسته اوست، جهاد کنید. خدا شما را برگزیده است .

۷. پشتیبانی از معترضان بر ضد تباهی

دوران سیاه حکومت معاویه، یکی از سخت ترین و جانکاه ترین دورانها برای مسلمانان آگاه و طرفداران اهل بیت عصمت و طهارت: بود. از یک طرف سوء

ص: ۱۲۴

استفاده گسترده معاویه و اطرافیانش از بیت المال و از سوی دیگر، تهاجم شدید فرهنگی بر ضد مبانی ارزشی و شخصیت های عقیدتی، به ویژه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از جهتی دیگر، ستم بیش از حد نسبت به حق طلبان و حقیقت جوینان، شرایط دشواری را به وجود آورده بود.

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) با توجه به شرایط زمان و برخورد ناجوانمردانه مردم آن روزگار و یاری نکردن آنها از قیامهای حق طلبانه، ناچار به سکوت و پذیرش سلطه سیاه معاویه شده بودند.

در میان این ظلمت وحشت آور و تاریکی دهشتناک، گه گاهی سوسوی یک ستاره هدایت، چشم ها را نوازش می داد و خبر از بیداری هر چند اندک مردم در جای جای میهن بزرگ اسلامی می داد؛ اما افسوس و صد افسوس که هر گونه قیامی قبل از آنکه حتی به اهداف کوتاه مدت و اولیه خویش برسد با سکوت مرگبار مردم، توسط دستهای جنایتکار، سرکوب و نابود می شد؛ امّا این قیامها با تمامی این ناکامی ها، یک سود بزرگ داشت و آن اینکه از مردن روح عزت و شرافت و فسردن شعله آزادی خواهی و حق طلبی در کالبد بزرگ امت اسلامی، جلوگیری می کرد و انسان های بیدار زمان و نسلهای آینده تاریخ را آموزگار حقیقت جویی و ایثار و فداکاری بود.

معاویه و یاران تبهکارهش سعی بسیار می نمودند که این قیامها و اقدامها را تحریف کرده، بر ضد آنان جوسازی کنند؛ ولی در این میان، معصومین (علیهم السلام) با وجود خفقان حاکم و سلطه ستم، به طرفداری از این قیامگران برخاسته، آنانرا تایید می کردند. حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی، از این قیام گران بوده اند.

این دو بزرگوار از برترین اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفتند و در فضیلت و عبادت شهره بودند، و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز از باوفاترین یاران آن حضرت به شمار می آمدند و در تمامی نبردهای آن بزرگوار، حضور مؤثر و شایسته داشتند.

هنگامی که معاویه خلافت اسلامی را تبدیل به حکومت سلطنتی کرد، اینان

برای نهی از منکر، قیام نمودند. فرماندار کوفه، مغیره بن شعبه که از طرف معاویه منصوب شده بود، هر هفته در نماز جمعه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ناسزا می گفت و امویان، به ویژه معاویه را ستایش می کرد و هر بار پس از سخنان او، فریاد رسا و کوبنده حجر بن عدی برمی خاست که می گفت: گواهی می دهم کسانی که شما آنان را مذمت کرده، به بدی یاد می کنید، شایسته ستایش و تعظیم و تکریم می باشند و آنان را که شما می ستایید، سزاوار نکوهش و ملامتند و گاهی می گفت: خدا شما را لعنت کرده و از شما به بدی یاد کرده است.

حاکم کوفه در جواب این سخنان تند و آتشین حجر، تنها او را تهدید می کرد و چون اطرافیان حاکم او را بر این تحمل و بردباری نکوهش می کردند، پاسخ می داد: اینک آخر عمر من است. دوست ندارم اخیار و نیکان این شهر، به دست من کشته شوند؛ تا عزت دنیایی آن برای معاویه باشد و شقاوت و شوربختی آخرتی آن را من تحمل کنم.

مغیره در سال ۵۱ هجری از دنیا رفت و معاویه به جای وی زیاد بن ابیه را به عنوان حاکم کوفه، منصوب نمود.

زیاد بن ابیه، مردی سفاک و ستمگر بود و در ریختن خون دوستان امیرالمؤمنین ع، پرونده‌های بس تاریک و سیاه دارد.

زیاد بن ابیه با مشاهده نهی از منکر حجر، تاب نیاورد و مأموران خود را به سراغ وی فرستاد؛ ولی چون جمعیت بسیاری از مردم به دفاع از حجر برخاستند، مأموران بیهوده بازگشتند.

زیاد با تطمیع و تهدید شدید رؤسای قبایل، موفق شد بسیاری از یاران حجر را از گرد او پراکنده سازد و پس از آن دوباره دستور حمله به جایگاه حجر را صادر کرد. در این حمله، یکی از یاران حجر، به نام عمرو بن حمق خزاعی مجروح شد. او را به قبیله «ازد» بردند و در آنجا نهان ساختند؛ ولی هنوز هم مدافعان حجر بسیار بودند و دسترسی به حجر، ممکن نبود.

بار دیگر رؤسای قبائل احضار شدند و حاکم برای پراکنده کردن یاران باقی

ماندهٔ حجر، دست به دامن آنان شد و بدین گونه، اطراف حجر خالی شد و حجر مجبور به پنهان شدن شد.

زیاد بن ابیه افرادی را تهدید کرد که اگر حجر را تحویل ندهید، خانه و نخلستان هایتان را به آتش خواهم کشید. در این گیر و دار، سران کوفه نزد زیاد آمده، برای حجر امان خواستند و با گرفتن پیمانی مؤکد از زیاد، حجر را به حضور وی آورده، او را تسلیم حاکم کردند و بدینسان، حجر روانهٔ زندان شد.

زیاد به جستجوی یاران حجر برخاست و مأموران خویش را برای تعقیب و دستگیری آنان گسیل داشت. در این میان، عمرو بن حمق به کوه های موصل گریخته بود. مأموران در تعقیب او بدان سمت شتافتند و سرانجام، عمرو بن حمق را در حالتی که مار او را گزیده بود و توان دفاع از خویش را نداشت، دستگیر کردند و به شهر موصل بردند. حاکم موصل به معاویه نامه‌های نگاشت و دربارهٔ عمرو از او دستور خواست و معاویه به قتل عمرو فرمان داد. دژخیمان او را به شهادت رساندند و سر وی را قطع کرده، برای معاویه، به شهر دمشق فرستادند و این، اولین سرِ سرافرازی بود که از آغاز اسلام، از شهری به شهر دیگر فرستاده شد و برای همیشه بر بالای نیزهٔ عظمت و فرازمندی، استوار ماند. (۱)

پس از گذشت مدتی، زیاد بن ابیه به توطئه بر ضد حجر بن عدی که در زندان به سر می برد، مشغول شد و به پرونده سازی و شهادت دروغ گرفتن بر ضد وی دست یازید و پس از گرفتن امضاهای بسیار، حجر را با سیزده تن به سوی شام گسیل داشت. چون این گروه به سرزمینی به نام مرج عذرا رسیدند، سه دژخیم با فرمانی از معاویه، به استقبال این کاروان شتافتند. از میان این گروه، شش نفر با شفاعت و درخواست خویشان و دوستانشان در دربار معاویه، آزاد شدند و به بقیه یک شب مهلت دادند. در طول این شب تاریخی، حجر و یارانش به راز و نیاز و مناجات با خدا پرداختند و هنگامی که سپیده دمید، صحرای مرج عذرا از خون حجر و پنج نفر از یارانش به خون نشست و رنگی به گلگونی شفق سرخ و

ص: ۱۲۷

دو نفر از یاران حجر درخواست کردند ه به حضور معاویه برده شوند؛ تا او خود سخنان آنها را شنیده، درباره آنان حکم کند. وقتی این دو نفر به حضور معاویه رسیدند، معاویه از نظر آنان نسبت به امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) پرسش کرد. یکی از این دو گفت: نظر من چون نظر توست و بهتر است بیش از این پرسش نکنی. معاویه بیشتر پرسش نکرد و از کشتن او صرف نظر کرد؛ ولی برای همه عمر، او را از کوفه تبعید کرد.

وقتی نوبت پاسخ به نفر دوم رسید، او با نهایت شجاعت و شهامت، فضائل امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) را باز گفت و عقیده پاک خویش را اظهار کرد. معاویه او را به کوفه فرستاد و به زیاد بن ابیه دستور داد که او را به بدترین وجه ممکن، به قتل برساند و بدین سان، زیاد به فرمان معاویه، این بزرگمرد شجاع را زنده زنده به خاک سپرد. (۱) با این گمان باطل که خاک می تواند صدای حقگوی او را خفه سازد.

امام حسین (علیه السلام) در دفاع از این آمران به معروف و ناهیان از منکر، نامهای بسیار تند و کوبنده برای معاویه نگاشت. وی در این نامه با تمام توان از این شهیدان راه نهی از منکر، دفاع کرد. در قسمتی از این نامه آمده است:

آیا تو قاتل حجر بن عدی و نماز گزاران عبادت پیشهای نیستی که بر ستم می شوریدند و بدعت ها را بزرگ انگاشته، بر ضد آنها قیام می نمودند و در این راه از هیچ سرزنشگری، بیم به دل راه نمی دادند تو آنها را با ستمگری و تجاوزطلبی، کشتی؛ با اینکه به آنان امان دادی و عهد و پیمان های مؤکد بستی که متعرض آنان نشوی و کینه های درونیات را رها کنی. آیا تو قاتل عمرو بن حمق، دوست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیستی؛ آن بنده شایسته خدا که عبادت او را کاسته، جسمش را فرسوده و رنگ او را زرد کرده بود؟

آیا تو نبودی که چون ابن سمیه [زیاد بن ابیه، حاکم کوفه] درباره گروه حضرمیان از تو سؤال کرد که آنان به دین علی (علیه السلام) معتقدند، با آنان چه کنم،

ص: ۱۲۸

به او نوشتی: هر کس را بر دین علی است، بکش و او نیز به فرمان تو آنها را کشت و گوش و زبان بریدی؟ مگر دین علی، جز آن دینی است که به خاطر آن با تو و پدرت ابوسفیان [که کافر بودید] می جنگید و امروز هم تو به اسم همان دین [اسلام] بر اریکه خلافت تکیه زده ای... اکنون تو پیمان خویش را شکستهای. پس ای معاویه! بشارت باد تو را به قصاص [الهی] و یقین داشته باش به محاسبه خداوند و بدان که خدا را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را وانمی گذارد. (۱)

ص: ۱۲۹

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۸.

اشاره

از دید افراد کوتاهاندیش و سطحی نگر، امر به معروف و نهی از منکر، دستوری خشک و بیروح و خشن است که توسط یک یا چند نفر به صورت مستقیم صورت می گیرد و گاهی حتی به تأثیر و عواقب آن توجه نمی شود و انتظاری هم بیش از تأثیر در زمان حال از آن نمی رود و به عبارت دیگر، این کار، یک درمان لحظه ای، آن هم با شدیدترین بیان و خشن ترین برخورد تلقی می شود؛ اما در یک نگاه ژرف و شایسته، امر به معروف و نهی از منکر، دقیقاً به اندازه درجه تأثیر و برد زمانی و مکانی آن، قابل ارزشگذاری و ارج نهادن است.

اگر چه امر و نهی مستقیم با یک یا چند مخاطب معین، وظیفه ای الهی و در جای خود شایسته تقدیر است، ولی تفاوت ارزش میان این گونه امر و نهی ها با ندهایی که زمانها را در می نوردد و در طول تاریخ، طنین و تأثیر آن باقی می ماند و در چهار چوب مکان مشخصی قرار نمی گیرد و مرزهای جغرافیایی را پشت سر می گذارد و تنها به ایجاد دلهره ای در دل گنه کار بسنده نمی کند، بلکه درون و روان او را دگرگون می سازد، تفاوت از زمین تا آسمان است و به عبارت دیگر، می توان گفت که ارجمندترین و والاترین امر به معروف و نهی از منکر، آن است که از سه مرز زیر بگذرد:

۱. مرز زمان.

۲. مرز مکان.

۳. مرز ظاهر.

آنچه می تواند به امر به معروف و نهی از منکر این سه خصوصیت مهم و اساسی را ببخشد، کیمیایی به نام «هنر» است.

هنر، توانایی آن را دارد که سخنی را در تاریخ بشری جاودان سازد. اگر به سبعه معلقه بنگرید، می بینید که از تاریخ عرب جاهلی جز همین آثار شعری و جلوه های هنری آن، چیزی ماندگار نشده است و شاهنامه فردوسی نیز به راستی عجم زنده کرده است بدین پارسی و در نقشهای کاشیها و آجر چینیهها و سرامیک های بناهای باستانی نیز معجزات هنر را در جاودانه سازی فرهنگ، مشاهده می کنید و با این که بنا و معمار و صاحبان عمارت و حتی قوم و قبیله و تمدن آنها منقرض شده است، اما جلوه های هنری آنها بیرون از مرز زبان، ماندگار شده است و هر روز بر ارزش آنها افزوده می شود.

در نگاهی دیگر، می توان به اشعار حافظ اشاره کرد که به دهها زبان زنده دنیا ترجمه شدهاند.

خصوصیت اثرگذاری هنر، اعجابانگیز و شگفت آور است، به طوری که گاهی یک مصرع شعر چنان هیجان روح انسان می آفریند که صدها صفحه مطلب نمی تواند آن چنان روح را برآشوبد و گاهی یک سطر نثر قوی و هنرمندانه به گونه ای دریای روان انسان را متلاطم می کند که کوه هایی از برهان و استدلال چنین موج و طوفانی ایجاد نمی کند.

با توجه به این مقدمه، روشن و آشکار است که در عرصه امر به معروف و نهی از منکر، نمی توان به نقش هنر بیتوجه بود و یا بهایی اندک برای آن قائل بود و این، نکته ای است که در عرصه دین مورد کم توجهی قرار گرفته است. ما در امر به معروف و نهی از منکر، تنها به صورت های خشک و تند و خشن آن توجه کرده ایم و کمتر به این مهم اندیشیده ایم که تمامی عرصه های هنر، مانند معماری،

ص: ۱۳۱

صورت‌گری و نقاشی، نمایش و تئاتر، فیلم و تصویر، داستان‌نویسی، طنز و طراحی، سلاح‌هایی هستند که می‌توان با آنها پیام توحید و انسانیت را در لایه‌های عمیق شخصیت انسان، جایگزین کرد.

آنانکه در پی امر به معروف و نهی از منکرند، باید بدانند که هدف از امر به معروف و نهی از منکر، تنها ادای یک تکلیف و بیان یک سخن به هر صورت و به هر شکل نیست؛ بلکه، هدف از بین بردن منکر و ایجاد معروف است. پس باید این سخن و پیام را در لفافه‌ای از هنر پیچید؛ تا جان و ذهن مخاطب را در اختیار گیرد و ریشه درخت تباهی را در مزرعه جان وی بخشکاند. پیامی که در نهایت صحت و استحکام باشد، اگر با بی‌هنری ادا شود، نه تنها منکری را برطرف و معرفی ایجاد نمی‌کند، بلکه منکر می‌آفریند و معروف می‌برد، اینگونه امر به معروف و نهی از منکرهای بیگانه از لطافت و ظرافت هنری، انسان را به یاد این داستان می‌اندازد که مولوی در مثنوی خویش آورده است:

یک مؤذن داشت بس آواز بد

در میان کافرستان بانگ زد

چند گفتندش مگو بانگ نماز

که شود جنگ و عداوت‌ها دراز

او ستیزه کرد و پس بی‌احتراز

گفت در کافرستان بانگ نماز

خلق خائف شد زفته عامه‌ای

خود بیامد کافری با جامه‌ای

شمع و حلوا با چنان جامه لطیف

هدیه آورد و بیامد چون الیف

پرس پرسان کین مؤذن کو کجاست

که صلا و بانگ او راحت فراست

هین چه راحت بود زآن آواز زشت

گفت کاوازش فتاد اندر کنشت

دختری دارم لطیف و بس سنی

آرزو می بود او را مؤمنی

هیچ این سودا نمیرفت از سرش

پندها می داد چندین کافرش

در دل او مهر ایمان رسته بود

همچو مجمه بود این غم من چو عود

در عذاب و درد و شکنجه برم

که بجنبند سلسله او دمبدم

هیچ چاره می ندانستم در آن

تا فرو خواند این مؤذن آن اذان

گفت دختر چیست این مکروه بانگ

که بگوشم آمد این دوچار دانگ

ص: ۱۳۲

من همه عمر اینچنین آواز زشت
هیچ نشنیدم در این دیر و کشت
خواهرش گفتش که این بانگ اذان
هست اعلام و شعار مؤمنان
باورش نآمد پرسید از دگر
آند گره گفت آری ای پدر
چون یقین گشتش رخ او زرد شد
از مسلمانی دل او سرد شد
باز من رستم ز تشویش و عذاب
دوش خوش خفتم در آنبی خوف خواب^(۱)

الف. هنر در راه هدایت

اشاره

در سیره معصومین (علیهم السلام) استفاده از سلاح هنر را به صورت بسیار گسترده می بینیم و حتی خدای زیبا و هنر آفرین نیز در بیان هدف خویش از هنر استفاده می کند و فصاحت و بلاغت قرآن خود جلوه‌های از این حقیقت والاست. آیات شگفت انگیز و دلربای قرآن به هنگام دعوت به سوی خدا، نمونه‌هایی از کاربرد هنر در راه دعوت به معروف است. برخی از این آیات عبارتند از:

۱. (یا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلٰی أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ). ^(۲)

۲. (وَ إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِیَ عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ). ^(۳)

۳. (أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ). ^(۴)

این آیات همه سرشار از لطافتی اعجاز آمیز و روح انگیز و دل رباست و صدها لطیفه هنری و ذوقی در آنها به کار رفته است.

در آیات دیگری که بیانگر خشم و عذاب الهی است، چنین آمده است:

۱. (يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا). (۵)

ص: ۱۳۳

۱- مشنوی، دفتر پنجم، ص ۱۰۰۵.

۲- زمر، آیه ۵۳.

۳- بقره، آیه ۱۸۶.

۴- حدید، آیه ۱۶.

۵- مزمل، آیه ۱۷.

۲. (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ). (۱)

۳. (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا). (۲)

۴. (مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَزِدُّهُمْ إِلَهُمُ ظَرْفُهُمْ وَأَفْنِدُتُهُمْ هَوَاءً). (۳)

استفاده از سلاح هنر و بهره گیری از لطائف هنری در این آیات موج می زند و این موضوع در ایجاد خوف و ترس و برحذر داشتن مخاطب از گناه، تاثیری شگرف دارد.

نمونه های تأثیر قرآن

هنگامی که آیات سوره غافر (الم سجده) بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شدند، آن حضرت به مسجد الحرام آمد و مشغول نماز شد و ولید بن مغیره، مرد سرشناس قریش که همگان به عقل و درایت او اعتراف داشتند و او نیز خود را یگانه دوران می خواند، در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضور داشت و وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آیات سوره غافر را که تازه نازل شده بودند، می خواند، ولید به تلاوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوش می داد. در آیات آغازین این سوره چنین آمده است:

(حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

این آیات به گونه ای ولید را دگرگون کرد و پریشان ساخت که به مجلس بنی مخزوم (قبیله خودش) رفت و گفت:

والله لقد سمعت منه كلاماً ما هو من كلام الانس ولا من كلام الجن وان له لحلاوه وان عليه لطلاوه وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وانه ليعلو

ص: ۱۳۴

۱- عبس، آیه ۳۶.

۲- فرقان، آیه ۲۷.

۳- ابراهیم، آیه ۴۳.

به خدا سوگند! سخنی از محمد شنیدم که سخن آدمیان و جنیان نبود؛ گفتار او شیرینی خاصی داشت و زیبایی و طراوت مخصوصی؛ شاخه هایش پر میوه و ریشه هایش قوی و نیرومند و بر هر سخنی برتری دارد و هیچ سخنی بر آن برتری نمی یابد.

آنگاه به خانه خویش رفته، در بر روی خود بست و به تفکر پرداخت. قریشیان گفتند: ولید نیز به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و اگر او به این دین بگردد، تمامی قریش منحرف خواهند شد؛ زیرا او را گل سر سبد قبیله می گویند.

ابوجهل گفت: من این مشکل را حل می کنم؛ سپس به سراغ ولید رفت و با چهرهای درهم کشیده و ناراحت در کنار او نشست. ولید گفت: چرا ناراحت و غمگینی؟ ابوجهل گفت: چگونه غمگین باشم؛ در صورتی که قریشیان گرد آمده اند و برای تو پول و ثروت جمع می کنند؛ زیرا شایع شده که تو به طمع ثروت مسلمانان به آنان گرویده ای؛ تا از زیادی غذای آنها چیزی هم به تو برسد و به همین جهت از سخنان محمد تعریف کردی؟

این سخنان به شدت ولید را خشمگین کرد و تکبر و غرور وی را جریحه دار ساخت و فریاد کشید: آیا من نیازمند محمد و یارانش هستم؟ آیا من با این ثروتی که خود می دانید، به دنبال پاره نان مسلمانانم؟ هرگز، به بت لات و عزی سوگند! هیچگاه نیازمند آنان نبوده ام. آنگاه به میان جمعیت آمد و گفت: شما که می گوئید محمد دیوانه است، آیا هرگز آثار جنون را در او مشاهده کرده اید؟ همگی پاسخ دادند: نه. ولید گفت: شما که می پندارید محمد شاعر است، آیا هرگز شعری از او شنیده اید؟ باز همگان پاسخ منفی دادند و ولید ادامه داد: شما که می گوئید او دروغگوست، آیا هرگز سخن دروغی از وی به یاد می آورید؟ همگی جواب دادند: نه، هرگز. ولید گفت: شما که به او می گوئید کاهن است، آیا در محمد و آثار و افعال او کهانت وجود دارد؟ همگی گفتند: نه، ابداً؛ او به صداقت و امانت نزد همگان زبانزد و صادق امین نام گرفته است.

در این حال، قریشیان سخن آغاز کردند و گفتند: ای ولید! پس تو بگو که او کیست؟ ولید به فکری شیطانی فرو رفت؛ سپس چهره خویش را درهم کشید و گفت: آری، محمد ساحر است؛ زیرا ساحران میان خانواده‌ها اختلاف و جدایی می‌افکنند... آری، سخن او سحری است که دلها را می‌رباید و جذب می‌کند. (۱)

درباره تأثیر شگفت قرآن در دل‌های مؤمنان، جای شگفتی نیست؛ ولی شگفت آناست که این کلام الهی از دل‌های سیاهی چون ولید و کفار قریش دلربایی کند.

در تاریخ آمده است که سران قریش مخفیانه و به صورت فردی، شبانه به محل اقامت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و یارانش می‌آمدند و به نوای دلنشین قرآن گوش می‌دادند و چون یکدیگر را در آن حال مشاهده می‌کردند، به سرزنش یکدیگر می‌پرداختند و با هم پیمان می‌بستند که این کار را تکرار نکنند؛ ولی چون شب فرا می‌رسید، باز جاذبه قوی قرآن آنها را به خود جذب می‌کرد و بدین سان دوباره دور از چشم یکدیگر به سراغ صدای دلنشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌رفتند و صبح گاهان که یکدیگر را می‌دیدند، باز به سرزنش یکدیگر می‌پرداختند و تعهد عدم تکرار می‌سپردند و این کار چندین بار تکرار شد. (۲)

این موضوع، بیانگر جاذبه شگفت هنری قرآن است. آری، قرآن همان گونه که در تمام سطوح علمی از کلام، حقوق، سیاست، اخلاق و... برترین سخن است، در جنبه هنری نیز فرا دست تمامی انسان‌هاست و جلوه‌ای از زیبایی صاحب کلام و آیتی از اعجاز آورنده آن و آموزنده درس به کارگیری هنر در اصلاح انسانهاست.

ب. معصومین و استفاده از هنر

در موارد بسیاری معصومان (علیهم السلام) از سلاح هنر برای بیان اهداف خویش استفاده کرده‌اند. فصاحت و بلاغت خطبات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و غوغای زیبایی در

ص: ۱۳۶

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۷۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۲۱.

۲- محمدتقی شریعتی، تفسیر نوین، ص ۱۳۷.

نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) و اوج هنر آفرینی و شورگستری در خطبه حضرت فاطمه (علیها السلام) و دخترش زینب (علیها السلام)، بهترین درس برای آمران به معروف و شاهد صدق بر سخن ماست.

آنان همواره در هدایت افراد سعی در بهره جویی از هنرمندی و حس زیباگرایی و تحریک احساسات لطیف انسانی داشته اند و در این راستا، شعرهای مختلفی از آنان به یادگار مانده است. کلام منظوم، به گونه ای غریب در دل می نشیند و به خوبی در حافظه، جای می گیرد. از این رو، حکومتها همواره برای تبلیغات خود از این سلاح بهره می جستند و همانگونه که از این سلاح بسیار برنده برای تباهی و زشتی و پلیدی استفاده شده، شایسته است که در مسیر صحیح و امر به ارزش های الهی و انسانی و بازداشت از گناه و تباهی نیز از آن استفاده شود. از این رو، تمامی معصومین (علیهم السلام) به جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مناسبت های گوناگون، اشعاری سروده یا خوانده اند.

شعر نگفتن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز به این علت بود که یکی از اتهاماتی که مشرکان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت می دادند، این بود که او شاعر است و از این راه می خواستند اعجاز قرآن را بی اهمیت جلوه دهند و چون شعر در ذهن و زبان عرب جاهلی، آمیزه ای از خیال و دروغ بود، این نکته باعث می شد که خداوند، مقام والای رسالت را از این اتهام پیراسته سازد و به او چنین خطاب کند: «و ما هو بشاعر».

با این حال، در کلمات دیگر معصومین (علیهم السلام) اشعار فراوانی یافت می شود که حقیقاً شعر را آبرو بخشیده و مایه افتخار شاعران شده است و بر خلاف آنچه در آن روزگار مشهور بود که نیکوترین شعر، دروغ ترین آن است، آنان با اشعاری سرشار از حقیقت، اثبات نمودند که شعر می تواند وسیله ای رسا و توانمند برای بیان حقیقت و باطل ستیزی باشد. آنان با اشعار خویش، اتهام زشت دروغگویی و افتراپراکنی را از دامان شعر متعهد و والا، ستردند.

اشعار امام هادی (علیه السلام) در مجلس بزم متوکل، نمونه های گویا از این نوع شعر است.

روزی متوکل، خلیفه مغرور و بیشرم، بر بزم شراب و رباب نشسته است و گروهی از اطرافیان فاسدش نیز با او همدمی و همراهی می کردند و در این حال دروغگویان و سخن چینان به متوکل گفته اند: امام هادی (علیه السلام) در خانه خود سلاحی بسیار و پولی انبوه انباشته، فکر قیام در سر دارد. متوکل در اوج غرور و مستی شبانه فرمان داد که به خانه امام هادی (علیه السلام) یورش برند و آن حضرت را در هر حالی که هست، دستگیر کرده، با همان وضعیت نزد او بیاورند. سربازان بی پروای او، شبانه به خانه امام هجوم بردند؛ ولی آنچه را که به دنبال آن بودند، به دست نیاوردند و امام (علیه السلام) را دیدند که تنها در خانه نشسته است و در خانه فرشی جز شن و ریگ وجود ندارد و امام (علیه السلام) لباسی موین بر تن کرده و پارچه‌های پشمین روی سرافکنده است و با نهایت توجه، آیات قرآن را آرام آرام زمزمه می کند. آنان مأموریت خود را به آن حضرت اعلام کردند و امام به همراه آنان به قصر متوکل آمد. وقتی نگاه متوکل به امام افتاد، به شدت تحت تأثیر هیبت و عظمت امام قرار گرفت و قتل امام (علیه السلام) را فراموش کرد و آن حضرت را مورد احترام قرار داد و لحظاتی بعد از روی بدمستی و بی شرمی، جام شراب را به آن حضرت تعارف کرد. حضرت آنرا رد کرد و فرمود: هرگز به این گونه امور، خود را نیالوده ام. متوکل معذرت خواست و اظهار کرد: پس اکنون برای ما شعری بخوان. آن حضرت عذری آورد؛ ولی چون او اصرار کرد، این اشعار را خواند:

باتواعلی قتل الاجبال تحرسهم

و استنزلوا بعد عزّ عن معاقلمهم

ناداهم صارخ من بعد ما قبروا

این الوجوه التی کانت منعمه

فافصح القبر عنهم حین سائلهم

قد طال ما اكلوا دهرًا وما شربوا

و طالماً کتروا الاموال و ادّخروا

اضحت منازلهم قفراً معطله

غلب الرجال فما اغتتم القلل

و اودعوا حفراً یا بئس ما نزلوا

این الاسره و التیجان و الحلل

من دونها تضرب الاستار و الكلل

تلک الوجوه علیها الدود یقتتل

فاصبحوا بعد طول الاکل قد أکلوا

فخلفوها علی الاعداء و وار تجلوا

وساکنوها الی الاجداث قد رحلوا

ص: ۱۳۸

بر ستیغ قله های برکشیده، منزل گزیدند؛ تا در امان باشند؛ اما این مردان قله نشین، شکست خورده، بالا نشینیها سودشان نبخشید.

پس از روزگاری عزت و عظمت، از جایگاه خویش فرو افکنده شدند و در مگاک خاک، پنهان شدند و چه بد جایگاهی فرو آمدند!

فریادگری پس از دفن آنان صدایشان زد و گفت: اکنون آن خاندانها و تاجها و شکوه و جلالها کجایند؟

آخرهای ناز پرورده و غوطهور در نعمت که همواره در پس پرده [محفوظ و راحت] زندگی می کردند، کجا رفتند؟

قبر به این پرسش با صدایی رسا و آشکار پاسخ داد و گفت: اکنون بر آن صورتها، کرم ها به جدال برخاسته، بر سر خوردن آنها با یکدیگر می جنگند.

روزگاری دراز به خوردن و نوشیدن گذراندند؛ اما امروز خود خوراک دیگران [مار و مور] گشته اند.

دیر زمانی اموال گرد آوردند و گنج می نهادند؛ اما تمامی آن گنجها و ثروتها را به دشمنان خود واگذارند و رفتند.

منازل آنان خالی و خراب گشته است و ساکنان آنها به گورستان کوچیده اند.

امام با خواندن این اشعار، فضای جلسه عیش و نوش و خوشگذرانی متوکل را به هم ریخت و تمامی آن بساط را واژگون کرد. حاضران ترسیدند که متوکل به خشم آید و امام را آسیبی برساند؛ ولی لحن مؤثر امام و معانی نغزی که در قالب گیرا و جذاب شعر ریخته بود، حتی قلب سیاه و روان آلوده متوکل را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

همه مجلسیان گریستند و متوکل نیز گریست و آنقدر گریه کرد که صورتش از اشک چشمش خیس شد. لحظاتی به سکوت گذشت و آنگاه متوکل برخاسته، از امام عذرخواهی کرد و چهار هزار دینار به آن حضرت تقدیم کرد و او را با احترام فراوان به خانه برگردانید. (۱)

ص: ۱۳۹

اشاره

دین به همان اندازه که از فرورفته گان در وادی لذت و غرق شدگان در گرداب بی خودی و تباهی دور است، از غافلان از جلوه های محبت و عاطفه و ذوق و زیبایی نیز بیگانه است.

خداوند، زیباست و زیبایی را دوست دارد و تمامی دستورات خود را در هاله ای از زیبایی و ذوق و لطافت، عرضه کرده است. بنابراین، اولیای او نیز که آینه خدا می باشند، به زیباگویان و زیبانویسانی که در مسیر زیبایی مطلق و زدودن زشتی ها باشند، علاقه مندند و آنها را مورد لطف و تشویق قرار می دهند.

۱. کوبنده تر از هر سلاح

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد مکه شد تا عمره القضا را انجام دهد، مسلمانی [عبدالله بن رواحه یا کعب بن مالک] در محضر آن حضرت شروع به شعر خواندن کرد و با زبان شعر، از اسلام و شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دفاع کرد.

عمر بن الخطاب پیش آمد و به وی اعتراض کرد و گفت: آیا در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در حرم امن الهی، شعر می گویی؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رو به عمر کرد و فرمود: او را واگذار. سوگند به آن خدایی که جانم در اختیار اوست! سخن او بر ضد کفار، از انداختن تیر، شدیدتر و سخت تر است و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: سخن او، شدیدتر و سختتر از ضربات شمشیر است. (۱)

۲. جنگ هنری

نبرد در راه خدا در دین مقدس اسلام، دارای ارزش فراوان و ارج بسیار است؛ تا آنجا که آن را شرط نجات انسان مسلمان در قیامت دانسته و فرموده اند: آنکس که جهاد نکند و یا خود را برای جهاد آماده نسازد، منافق می میرد.

به راستی آیا این جهاد، تنها نبرد با شمشیر و تیر و سایر سلاحهاست و مجاهد، تنها به کسی گفته می شود که سلاح برداشته، با افراد مسلحی همانند خود در

ص: ۱۴۰

جبهه نبرد، روبه رو شود و بکشد یا کشته شود؟

دقت در آیات و روایات، بیانگر این نکته است که دایره جهاد، بسی وسیع تر از نبرد رویاروی و مسلحانه است.

در اسلام، جهاد با مال نیز نوعی جهاد خوانده شده است و نبرد با سلاح هنر و تبلیغ نیز از اقسام جهاد فی سبیل الله شمرده شده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حسان بن ثابت که شاعری چیره دست بود، فرمود:

یا حسان اهج المشرکین وجبرئیل معک اذا حارب اصحابی بالسلاح فحارب انت باللسان؛

ای حسان! مشرکین را بدگوی که جبرئیل، تو را مدد می رساند و وقتی یاران من با سلاح می جنگند، تو با زبان خود نبرد کن
(۱).

۳. دادخواهی با زبان هنر

خداوند در آیاتی از سوره شعرا، شاعران را مذمت کرده و آنها را افرادی بیثبات و گویندگانی بیعمل، معرفی کرده است؛ اما گروهی را استثنا کرده و فرموده است:

«آنان که ایمان آورده، عمل صالح به جا می آورند و خدا را بسیار یاد می کنند و چون مورد ستم قرار گیرند، دادخواهی و نصرت طلبی می نمایند.» (۲)

هنگام نزول این آیات شاعران مسلمان به هراس افتادند. حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، گریان به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شتافتند و عرض کردند: ای پیامبر! خدا این آیات را نازل فرموده و او می داند که ما شاعریم. حضرت فرمود: آخر این آیات را بخوانید که می گوید: مگر آنان که ایمان و عمل صالح داشته باشند و خدا را بسیار یاد کنند و نصرت طلبی و دادخواهی کنند. اکنون شما [با شعرتان] دادخواهی کنید؛ ولی جز سخن حق بر زبان مرانید و پدران و مادران را به زشتی یاد نکنید.

شاعری دیگر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: خداوند درباره شعر این آیات را

ص: ۱۴۱

۱- متقی الهندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۹۹۵.

۲- شعرا، آیه ۲۲۵ - ۲۲۷.

فرستاد؛ اکنون نظر شما در این باره چیست؟ حضرت فرمود: به درستی که مؤمن با جان و شمشیر و زبانش نبرد می کند. به خدایی که جانم در اختیار اوست! اشعار شما درباره دشمنان مانند تیرهایی هستند که به سوی آنها می افکنید. (۱)

۴. شعری کوبنده در کنار کعبه

هشام بن عبد الملک قبل از رسیدن به خلافت و آن هنگام که ولیعهد امپراتوری بزرگ اسلامی بود، به مکه رفت، تا اعمال حج را انجام دهد. وقتی طواف را تمام کرد و خواست حجرالاسود را ببوسد و استلام نماید، بسیاری جمعیت، مانع آن شد که دست ولیعهد به حجرالاسود برسد و حتی نتوانست به آنجا نزدیک شود.

از این رو، ناچار در گوشه مسجد الحرام به انتظار خلوت شدن اطراف کعبه ایستاد و بزرگان شام که همراه او بودند، گردش حلقه زدند و همگی انبوه جمعیت طواف کننده و حجگزار را می نگرستند.

در همین حال مشاهده کردند مردی زیبا و جذاب که آثار سجده بر پیشانی او آشکار بود، به حلقه طواف کنندگان وارد شد و وقتی به نزدیک حجرالاسود رسید، حاجیان راه را گشودند و او به راحتی به سوی حجرالاسود رفت و آن را استلام کرد و بوسید.

شگفتا این کیست؟ در این غوغا که متشخص ترین افراد نیز در دریای انسانهای طواف کننده و عبادت گر غرقند و هیچکس بر دیگری تقدم ندارد و حتی ولیعهد و همراهان بسیاریش را کسی به رسمیت نمی شناسد، این مرد تنها که این گونه افراد به او احترام می گذارند، کیست؟

یکی از همراهان ولیعهد با کمال شگفتی پرسید: این مرد کیست؟

هشام که به خوبی امام زین العابدین (علیه السلام) را می شناخت، برای اینکه مبادا دلهای شامیان به او تمایل پیدا کند، گفت: من او را نمی شناسم.

ص: ۱۴۲

در این جمع شاعری توانمند و هنرمندی چیره‌دست، به نام فرزندق حضور داشت. شور ایمان و شرار تعهد او را برانگیخت و دریای درون او را متلاطم کرد. او از تجاهل ولیعهد مغرور، سخت برافروخته گشت و انکار نابه جای هشام را برنتابید؛ پس رو به هشام کرد و با فریادی رسا گفت: ای امیر! آیا تو او را نمی‌شناسی؟ اگر تو او را نمی‌شناسی، من به خوبی او را می‌شناسم و اکنون او را معرفی می‌کنم؛ تا دیگران نیز او را بشناسند.

آنگاه بدون اندیشه و بیدرنگ، چهل بیت شعر ناب در اوج هنر و زیبایی و فصاحت و بلاغت سرود که برخی از آنها عبارتند از:

یا سائلی این حلّ الجود و الکرّم

هذا الذی تعرف البطحاء و طأته

هذا ابن خیر عباد الله کلّهم

لو یعلم الرکن من قد جا یلثمه

یکاد یمسکه عرفان راحته

و لیس قولک من هذا بضائره

یغضی حیاء و یغضی من مهابته

هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله

ما قال لا قَطُّ الا فی تشهده

عندی بیان اذا طلابه قدموا

و الیبت یعرفه و الحلّ و الحرم

هذا التقی النقی الطاهر العلم

لخریلثم منه ما وطی القدم

رکن الحطیم اذا ما جائئ یستلم

العرب تعرف من انکرت و العجم

فما يكلم الا حين يتبسم

بجده انبياء الله قد ختموا

لولا الشهد كانت لاءه نعم

ای پرسش گر که از کان جود و کرم سراغ می گیری! پاسخ پرسش تو نزد من است؛ اگر جویندگان و پرسش گران نزد من آیند.

این مرد، کسی است که سرزمین مکه گام های او را می شناسد و بیت الله و منطقه آزاد و حرم به عظمت وی آگاهند.

این مرد، فرزند بهترین همه بندگان خداست. او پرهیزگار وارسته و پاکیزه و شهیر و برجسته است.

اگر رکن کعبه می فهمید که چه کسی به سوی او آمده تا او را ببوسد، همانا

ص: ۱۴۳

بر روی پای او می افتاد و گام های او را غرق بوسه می ساخت.

چون دست بر حجرالاسود می گذارد تا آن را استلام کند، نزدیک است که حجرالاسود دست او را به خود جذب کند و آن را نگه دارد. زیرا این دست را می شناسد و ارج و عظمت آن را درک می کند.

[آنگاه رو به هشام کرد و گفت:] سخن تو که جاهلانه انکار کردی و گفתי وی را نمی شناسی، او را زیانی نمی رساند؛ زیرا عرب و عجم این مرد را به خوبی می شناسند.

او چشم خویش را از غایت حیا بر هم می نهد و چشم مردم در برابر او از هیبت بسته می شود و بدون تبسم او، کسی سخنی نمی گوید.

او فرزند فاطمه (علیها السلام) است و اگر تو نسبت به او شناخت نداری، [بدان] این همان کسی است که جدّ او خاتم پیامبران الهی است.

این مرد هرگز در پاسخ هیچ درخواستگر و نیازمندی، «نه» بر زبان نرانده است. او کلمه «نه» را فقط در تشهد به کار می برد و اگر تشهد نبود، این «نه» هم تبدیل به «بلی» می شد.

این هنر نمایی فوق العاده، همراه با این شجاعت و شهامت بیاندازه، چنان بر روح و روان جمع اثر گذاشت که طنین زیبا و دل نشین و خردزا و محبت گستر آن را هنوز در فضای مسجد الحرام می توان احساس کرد.

این اشعار به همان اندازه که بر دل دوستان و حتی ناآگاهان، تأثیر مثبت داشت، در قلب تیره دشمنان، بغض و کینه آفرید و گویی هزاران تیر زهر آگین به سوی ولیعهد پرتاب شد.

هشام لبریز از خشم، فریاد کشید: چرا درباره ما اینگونه شعر نمی سرایی؟ فرزدق با کمال شهامت پاسخ داد: تو نیز پدری چون پدر او و نیاکانی چون نیاکان بزرگوار او و مادری بسان مادر او داشته باش؛ تا تو را همانند وی بستایم و درباره ات شعر بگوییم.

این جواب کوبنده، سنگیتر از تمامی آن قصیده بود و بر هشام سخت گران

آمد و دستور داد حقوق فرزددق را قطع کردند و او را به زندانی بین مکه و مدینه منتقل کردند.

امام سجاد(علیه السلام) فردی را به سراغ این هنرمند متعهد فرستاد و دوازده هزار درهم هدیه برایش فرستاد و فرمود: به او بگو عذر ما را بپذیرد که اگر بیش از این نزد ما بود، بیش از این به او هدیه می دادیم و هر ساله به اندازه حقوق دریافتی او که اکنون قطع شده، برای او خواهیم فرستاد.

فرزددق، پولها را نپذیرفت و گفت: من این اشعار را به خاطر خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) گفتم. این کلمات، شعله خشم درونی من بود که به واسطه بی احترامی به خدا و رسول او شعله کشید بنابراین، حاضر نیستم در مقابل این اشعار، چیزی بستانم.

امام زین العابدین(علیه السلام) دوباره پول را برای فرزددق پس فرستاد و فرمود: خدا از اندیشه تو آگاه است و عمل پسندیده تو را پذیرفته است. اکنون تو را به حق خودم سوگند می دهم که این پولها را بپذیری. فرزددق پس از این سوگند امام، هدیه آن حضرت را پذیرفت. (۱)

۵. هنرمندترین شاعر عرب

کمیت بن زید اسدی، شاعر شیعی است که تمامی زندگی خود را وقف بیان اسلام راستین، یعنی «تشیع» کرد و سرانجام پاداش این جهاد مستمر را با شهادت در راه خدا دریافت کرد. هنر و شعر او یکی از نمونه های والای امر به معروف و نهی از منکر با سلاح مؤثر هنر است.

کمیت، شاعری است که به گفته علامه سید محسن امین، شعر شیعی را از حالت مدح و مرثیه، به شعری تعقلی و اندیشه ای سوق داد و استدلال های محکم و براهین استوار تشیع را در جامعه لطیف و پوشش زیبای هنر، به جامعه عرضه کرد. او شاعری است که بر اساس عقیده دینی خود، مبارزه و تفکر سیاسی مشخص را دنبال می کرد و به نبرد با حکومت ستمگر معاصرش پرداخت. او اولین کسی است

ص: ۱۴۵

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۴؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۱.

که استدلال و برهان و مناظره را در دفاع از علویین، در حوزه شعر وارد کرد و از حق پایمال شده و غصب شده آنان دفاع و سخن خود را با منطقی استوار و پشتوانه ای از آیات الهی، عرضه کرد. او با تمامی اشعار دیگر شیعی به مخالفت برخاست؛ زیرا دیگران بر گریه و عزاداری و اظهار ناراحتی و ناله تکیه می کردند و تنها عاطفه ها را مخاطب قرار می دادند و گاهی از انقلاب و قیام سخن می گفتند؛ ولی او شعر را در بستری قوی از تعقل و اندیشه و احتجاج قرار داد. (۱)

این هنرمند والا مقام، خرد گستر و شور آفرین، همواره مورد تایید معصومین (علیهم السّلام) قرار گرفت و آنان مقام بزرگ این آمر به معروف و ناهی از منکر را ارج می نهادند و وی را می ستودند.

صاعد، دوست کمیت می گوید: همراه او به محضر امام زین العابدین (علیه السّلام) وارد شدیم. کمیت به امام سجاده (علیه السّلام) عرضه داشت: در عشق به شما و در راه ثنا گستری شما شعر گفته ام و آن را ذخیره خویش نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می دانم و آنگاه قصیده معروف خویش را خواند.

وقتی سخن و قصیده کمیت به پایان رسید، امام سجاده (علیه السّلام) فرمود: ما از پاداش دادن به تو عاجزیم؛ ولی خداوند از پاداش دادن ناتوان نیست. آنگاه امام خواست هدیه ای به کمیت بدهد. کمیت عرض کرد: اگر بنا دارید به من هدیه ای بدهید، برخی لباس هایتان را که با بدن شریف شما تماس داشته، به من هدیه کنید؛ تا به آنها تبرک جویم.

آن حضرت بی درنگ لباس خود را از تن درآورد و به او هدیه کرد و دست به دعا برداشته، فرمود: خدایا! در روزگاری که مردم از خاندان پیامبرت دامن فرا چیده، نسبت به آنان بخل ورزیدند، کمیت به آنها نزدیک شد و از جان خویش در راه آنان مایه گذاشت و حقایقی را که دیگران کتمان کردند، او اظهار نمود. او را با سعادت، زنده بدار و شهادت را روزی او فرما و او را پاداش دنیایی نیز عنایت فرما که ما از

ص: ۱۴۶

پاداش دادن به او ناتوانیم.

بعدها کمیت می گفت: همواره برکت دعای امام سجاد(علیه السلام) را در زندگی خویش می یابم. (۱)

۶. امام باقر(علیه السلام) و شاعر حق گرا

کمیت به محضر امام باقر(علیه السلام) بار یافت و قصیده ای پیشین را در محضر آن حضرت نیز قرائت کرد. امام فرمود: همواره مورد تأیید روح القدس هستی؛ تا آن هنگام که درباره ما شعر می گویی؛ سپس رو به سوی قبله آورد و سه بار فرمود: خدایا! کمیت را بیامرزد.

آنگاه فرمود: این صد هزار درهم پول را از میان خویشان خود برای تو گرد آورده ام. کمیت سوگند یاد کرد آنها را نخواهد پذیرفت و اظهار داشت: می خواهم خدا خود پاداش شعرم را به من عطا کند! ولی اگر می خواهید مرا اکرامی کنید، پیراهنی از لباس هایتان را به من عطا کنید. امام باقر(علیه السلام) نیز به کمیت پیراهنی هدیه داد. (۲)

۷. امام صادق(علیه السلام) و تشویق شاعر

در ایام حج در صحرای منی، کمیت به حضور امام صادق(علیه السلام) رسید و از آن حضرت خواست که به شعر او گوش دهد. امام ابتدا فرمود: این ایام، زمان ذکر خدا و عبادت است؛ ولی گویا کمیت خود فهمیده بود که مانعی در کار است که اکنون امام به شعر او گوش نمی دهد. از این رو، پس از گذشت زمان اندکی، دوباره به حضرت پیشنهاد کرد که شعرش را قرائت کند. امام صادق(علیه السلام) کسی را فرستاد؛ تا خانواده و خویشانش را گرد آورد و چون خانواده امام صادق(علیه السلام) گرد آمدند، به کمیت فرمود: بخوان.

شعر سرشار از ایمان، عاطفه و حقیقت کمیت، خردها را برانگیخت و عاطفه ها

ص: ۱۴۷

۱- همان، ص ۳۴.

۲- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۴۱.

را تحریک کرد و صدای گریه از مجلس بلند شد و وقتی کمیت این بیت را قرائت کرد:

یصیب به الرامون عن قوس غیرهم فیا آخراً اسدی له الغی اولاً.

امام صادق(علیه السلام) دستها را به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا! کمیت را بیمارز. (۱)

در جلسهای دیگر، کمیت شعری را در محضر امام صادق(علیه السلام) قرائت کرد و آن حضرت به آن گوش داده، سپس آنرا اصلاح کرد و چون کمیت اصلاح امام را دید، عرض کرد: مولای من! شما نسبت به شعر از من آشناتر هستید.

۸. نجات دادن کمیت

کمیت در زندگی سراسر مبارزه خود، به واسطه نهی از منکر، همواره تحت تعقیب حکومتهای جور بود. در زمان امام باقر(علیه السلام) این تعقیب شدیدتر شد. و در برهه ای که حکومت با تمام قوا قصد از بین بردن این هنرمند ناهی از منکر را داشت، امام باقر(علیه السلام) برای نجات او دست به دعا برداشت و کمیت ناچار شب هنگام از خانه خارج شد؛ تا از دست دشمن بگریزد. او در دل شب، مسیری را انتخاب کرد و با شتاب پیش رفت؛ ولی ناگاه شیری درنده را مشاهده کرد که در مسیر نشسته و راه را بسته است. کمیت راه را تغییر داد و از مسیری دیگر به راه خود ادامه داد؛ ولی با کمال شگفتی در این مسیر هم شیری را مشاهده کرد که مانع حرکت او می شد. کمیت مسیر دیگری را انتخاب کرد و شیر هم او را تعقیب نمود. کمیت از ترس جان، مسیری ناخواسته را در پیش گرفت و با سرعت از شیر درنده فرار کرد؛ تا اینکه مسیری طولانی را پیمود و پس از طی این مسیر طولانی، از شر دشمن و شیر خلاصی یافت و بعد اطلاع یافت که دشمنان در تمامی مسیرهای قبلی، کمین کرده، در انتظار او بوده‌اند و خداوند به واسطه دعای امام باقر(علیه السلام)، با نشان دادن شیر، او را از راه های خطر، باز داشته و به مسیر سلامت، هدایت کرده است. (۲)

ص: ۱۴۸

۱- اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۱۹.

سرانجام، این شاعر غیرت مند، خردورز و حق گو، در سال ۱۲۶ قمری در حالیکه میراثی هنری بالغ بر پنج هزار و دویست و هشتاد و نه بیت شعر به یادگار گذاشته بود، با شمشیر دشمنان به شهادت رسید و آخرین سخنی که شاعرانه ترین و عاشقانه ترین کلام او بود و آنرا باید بیت الغزل و شاه بیت تمامی اشعار او دانست، بر گوشه لبانش شکوفه زد و به یادگار ماند؛

اللهم آل محمد اللهم آل محمد اللهم آل محمد (۱)

د. هنر داستان در خدمت امر به معروف

اشاره

جلوه دیگر هنر، داستان گویی و قصه نویسی است. به طور کلی، این هنر را می توان به سه قسم زیر تقسیم کرد.

۱. قصه های تاریخی. ۲. قصه های راهبردی. ۳. قصه های خیالی.

۱. قصه های تاریخی، بیان حوادث گوناگون تاریخی، به صورت به هم پیوسته و بر اساس کیفیت وقوع خارجی آنهاست. در این قسم داستان سرایی، آنچه مهم است، تبیین گوشه های حوادث و همراهی با قهرمان داستان، در تمامی لحظات داستان است و اوج و فرود آن نه از نظر ارزشی، بلکه از نظر تاریخی و تحریکی، مورد توجه قرار می گیرد. در این نوع داستان، قهرمان داستان با تمامی خصوصیات زشت و زیبا، آموزنده و بدآموز، سودمند و بیفایده و حتی زیانآور مورد توجه قرار می گیرد و به عبارتی دیگر، همانگونه که هست، بی کم و کاست، مطرح می شود و هدفی جز بیان تاریخ یا سرگرمی ندارد.

۲. قصه های راهبردی، بیان حوادث تاریخی هستند؛ اما نه در یک تسلسل تاریخی؛ بلکه در یک نظم هدفمند و چهارچوب های هدف گرا.

در این گونه داستان و قصه، گوینده به دنبال ایجاد تأثیر مثبت در روح و روان شنونده و خواننده است و آنچه را در این مسیر، مفید و سودمند است، بیان می کند و از گفتن و نوشتن حوادث همراه و همزاد که در هدف تأثیری ندارند، می گریزد و

ص: ۱۴۹

به تسلسل تاریخی و ترتیب وقوع آنها، چندان اهمیت نمی دهد.

۳. قصه های خیالی، قصه هایی هستند که به تاریخ و واقعیت کاری ندارند و اصولاً در دنیای خارج، تحقق نیافته اند؛ بلکه آفریده ذهن گوینده اند و او برای بیان سخن خویش و دنبال کردن هدف خود، قالب داستان را برگزیده است؛ تا تأثیر سخنش بیشتر شود.

در حقیقت، این داستانها تمثیل هایی از واقعیت خارجند؛ نه خود واقعیت و سمبلی از تاریخ بشری هستند؛ نه تاریخ بشری.

قسم اول را ما در کتاب و سنت سراغ نداریم؛ زیرا نه قرآن و نه سنت، رسالتشان تاریخ نگاری و قصه نویسی نبوده است و داستانهای قرآن نیز هیچ یک در این چارچوب نمی گنجد؛ اما قسم دوم و سوم را می توان در کتاب و سنت جست.

استفاده قرآن از قصه به قدری زیاد است که ما تنها به فهرستی از آنچه به صورت مفصل یا گذرا در چند سوره قرآن آمده، اشاره می کنیم.

در سوره بقره این داستانها بیان شده اند:

۱. قصه حضرت آدم (علیه السلام)، آیات ۳۰ تا ۳۸

۲. قصه گاو بنی اسرائیل و زنده شدن مقتول، آیات ۶۶ تا ۷۳

۳. قصه قیام موسی (علیه السلام) و فرعون و سرگذشت بنی اسرائیل، آیات ۴۹ تا ۶۱

۴. قصه نبرد طالوت و جالوت، آیات ۲۴۵ تا ۲۵۱

۵. قصه مناظره ابراهیم (علیه السلام) با نمرود، آیات ۲۵۷ و ۲۵۸

۶. قصه مردن و زنده شدن عزیز، آیات ۲۵۸ و ۲۵۹

۷. قصه زنده شدن مرغها برای حضرت ابراهیم (علیه السلام)، آیات ۲۵۹ و ۲۶۰

در سوره آل عمران نیز این قصه ها بیان شده اند:

۱. قصه همسر عمران و نذر دختر او، آیات ۳۴ تا ۳۷

۲. قصه حضرت زکریا و همسر او و نازائی آنها، آیات ۳۸ تا ۴۱

۳. قصه برگزیده شدن مریم و تولد عیسی (علیه السلام)، آیات ۴۱ تا ۵۰

۴. قصه حضرت عیسی و حواریون، آیات ۵۱ تا ۵۵

ص: ۱۵۰

۵. قصه مباحله نصارای نجران با پیامبر(صلی الله علیه و آله)، آیات ۶۱ تا ۶۳

۶. قصه نبرد بدر و تأثیرات الهی، آیات ۱۲۲ تا ۱۲۸

۷. قصه نبرد احد و امتحان الهی، آیات ۱۳۹ تا ۱۴۴

سوره کهف نیز داستان های زیر بیان شده اند:

۱. قصه اصحاب کهف، آیات ۹ تا ۲۶

۲. قصه باغی که در آتش سوخت، آیات ۳۱ تا ۴۴

۳. قصه ملاقات حضرت خضر و موسی(علیه السلام)، آیات ۶۰ تا ۸۲

۴. قصه ذی القرنین، آیات ۸۳ تا ۹۹

قرآن در اهمیت قصه های خود، دو تعبیر جالب زیر را بیان کرده است:

۱. {فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ}؛

قصه ها را بر ایشان بازگو کن؛ شاید بیندیشند. (۱)

۲. {لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ}؛

همانا در قصه های ایشان، صاحبان خرد را عبرت و پندپذیری است. این سخنی نیست که به دروغ بافته شده باشد؛ بلکه تصدیق چیزهای پیش رو [معرفی کتابهایی است که پیش از قرآن] بوده است و تفصیل هر چیز و هدایت و رحمت برای گروه مؤمنان است.

در قسم سوم داستانها، می توان به داستان آدم و سجده ملائکه و تمرد شیطان اشاره کرد که برخی از مفسران آنرا بیان نمادین حقایق دانسته اند. روشن است که اینجا سخن از خیال پردازی نیست؛ بلکه منظور، بیان هنرمندانه و سمبلیک معارف و حقایق هستی است.

ص: ۱۵۱

در احادیث نیز می توان به داستان بسیار مفصل بلوهر و یوذاسف اشاره کرد که از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است. (۱)

شیوه های هنری دیگری که در قرآن از آنها استفاده شده، عبارتند از: تشبیهات، استعارات، کنایات، تمثیل ها، حقیقت و مجاز و ...

بنابراین، خدا در قرآن و معصومان: در سنت، برای وادار کردن انسانها به معروف ها و بازدارای آنان از منکرات از بهترین شیوه های هنری سود جستته اند و آنان که برای خدا و بر اساس شیوه های الهی می خواهند بدین مهم پردازند، باید در این راه بهترین شیوه ها را انتخاب کنند.

دو گونه قصه

گاهی قصه گویی برای اِتلاف وقت و بطالت و غفلت است که در این صورت قصه گو نهدی می شود و حتی گاهی مورد تعزیر قرار می گیرد.

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) قصه گویی را در مسجد مشاهده کرد و او را زد و از مسجد بیرون کرد. (۲)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت قصه گوینان را لعنت کرد.

نسبت به سخنرانی که شعبه ای دیگر از هنر است نیز موضوع همین گونه است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من اصغی الی ناطقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ؛

آنکس که به سراغ گوینده و سخنرانی برود، او را پرستش کرده است. اگر سخن گو از خدا سخن می گوید، خدا را پرستش کرده است و اگر از ابلیس سخن می گوید، ابلیس را پرستش کرده است. (۳)

این نوع سرزنش ها مربوط به قصه ها و مطالب لهو و باطل است؛ ولی

ص: ۱۵۲

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۸۳-۴۴۴.

۲- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۱

۳- همان.

قصه گویی و سخنرانی متعهدانه، ارزشی والا و جایگاهی ارجمند دارد.

امام عسکری (علیه السلام) فرمود: خداوند، سنت خود را بر این قرار داده که هر کس انسانی در مانده در اعتقادات و وامانده در بحث عقیدتی را یاری دهد، تا بر دشمن پیروز شود، خداوند آنچه ثواب و درجه برای او مقرر کرده، یک میلیون برابر می کند (۱).

در احادیث آمده است که دانشمندی که با علم خویش، افرادی را از ظلمت جهل و ضلالت نجات دهد، در روز قیامت می ایستد و تمامی کسانی را که از او استفاده علمی برده‌اند، شفاعت می کند و با خود به بهشت می برد (۲).

و. دو گونه هنر

نکته ای که هرگز نباید پنهان بماند، آن است که همواره هنر با یک تقسیم ضروری و اساسی روبه رو بوده است و آن این که تمامی سلاحها را هم می توان در خدمت ستم و بیداد و شکم و شهوت و آدم کشی و فساد و نسل سوزی و فرهنگ زدایی قرار داد و هم می توان از آنها برای ستم سوزی و انسان سازی و گشودن مرزهای عدالت و رفاه به روی بندگان خدا مورد استفاده قرار داد و هنر نیز یک سلاح است. بنابراین، سلاح هنر نیز می تواند در خدمت ایمان، تعهد و انسانیت قرار گیرد و نیز می تواند ضد این جبهه به کار گرفته شود.

هنری مورد تأیید است و بر استفاده از آن در هدایت مردم و امر به معروف و نهی از منکر تأیید می شود که سالم و متعهد و شور آفرین و شعور افزا باشد؛ نه هنری غفلت زا، شهوت آفرین و فسادانگیز.

ه. شعر متعهد و غیرمتعهد

هنگامی که سخن از شعر به میان می آید، با کمال صراحت میان شعر فسادانگیز و در خدمت شهوات آلودگی ها یا در خدمت بیدادگران و شاهان و

ص: ۱۵۳

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۸.

۲- همان، ص ۲.

درباره‌ها، با شعر متعهد، شورآفرین، شعورساز و در خدمت ارزش‌های متعالی انسانی تفاوتی آشکار گذاشته می‌شود.

شعر نوع اول به چرک و آلودگی و کثافات و بلکه بدتر از آن، تشبیه شده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: اگر درون مرد از چرک انباشته شود، بهتر از آن است که از شعر پر شود. در روایتی دیگر از احترام کردن و سلام کردن به شش گروه نهی شده یکی از آنها شاعرانی هستند که زنان پاک دامن را مورد هجوم ادبی خود قرار می‌دهند (۱)؛ اما شاعران شعر متعهد، آنقدر قدر می‌بیند و بر صدر می‌نشیند که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتاً فی الجنة؛

آنکس که یک بیت شعر درباره‌ ما بسراید، خدا در بهشت خانه‌ای برای او بنا کند. (۲)

در برخی روایات، ثواب بزرگتری برای این گروه وعده داده شده است که شاید این اختلاف ثواب، به علت اختلاف درجات شعر و موفقیت شعر و شاعر باشد.

امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: هیچ مؤمنی درباره‌ ستایش ما شعر نمی‌سراید؛ مگر آنکه خداوند در بهشت شهری برای او بنا می‌کند که از هفت برابر این دنیا گسترده‌تر است و در آن شهر همه فرشتگان مقرب و انبیای مرسل به دیدار او می‌آیند (۳).

ی. هنرهای صوتی

صدای زیبا، گوش نواز و روح پرور، هنری والا است و به تعبیری، بهار گوش و آرامش روح است؛ امّا این هنر را نیز تیغ تیز واقعیت، به دو بخش زیر تقسیم می‌کند:

۱. صدای خوشی که در خدمت مادیت و شهوات و گناه قرار دارد و غفلت آور و

ص: ۱۵۴

۱- همان، ج ۷۹، ص ۲۹۲.

۲- همان، ص ۲۹۱.

۳- همان.

لهوی است و بعنوان غنا شناخته می شود.

۲. صدای خوشی که در خدمت کرامت والای انسانی و پرورش روح و بیدار کردن عاطفه و احساس زیبا دوستی معنوی است.

درباره نوع اول این هنر چنین آمده است:

الغناء یورث النفاق؛

غنا، موجب نفاق می شود. (۱)

در حدیث دیگری چنین نقل شده است:

والغناء رقیه الزنا؛

غنا، سوق دهنده به سوی ناپاکدامنی هاست. (۲)

در حدیثی دیگر، غنا، شاخهای از درخت زقوم دانسته شده است که در جهنم رشد می کند و هر کس به آن چنگ زند، او را به سوی خود خواهد کشید (۳)؛ اما درباره صدای خوشی که در خدمت تعهد و ایمان است، چنین آمده است:

لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن؛

آنکس که قرآن را با صدای خویش تلاوت نکند؛ از ما نیست. (۴)

در حدیثی دیگر، چنین آمده است:

حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسناً؛ (۵)

قرآن را با صدای نیکو زینت بخشید؛ زیرا صدای زیبا بر زیبایی قرآن می افزاید.

امام سجاد (علیه السلام) آنقدر زیبا قرآن می خواند که سقایان مشک بر دوش، در معابر می ایستادند و به صدای دلنواز او گوش می دادند و گاهی از زیبایی آن بیهوش

ص: ۱۵۵

۱- همان، ص ۲۴۱.

۲- همان، ص ۲۴۷.

۳- همان، ص ۲۶۲.

۴- همان، ص ۲۵۵.

۵- همان؛ برخی روایت را این گونه معنی کرده اند: آن کس که با قرآن خود را بی نیاز نبیند، از مانیت.

می شدند.

نظیر این صوت خوش و زیبایی قرائت، درباره امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۱)

درباره امام باقر (علیه السلام) نیز نقل شده که آن حضرت از بهترین و خوش صداترین قاریان قرآن بود. (۲)

ص: ۱۵۶

۱- همان، ص ۲۵۴.

۲- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۳.

قرآن کریم

نهج البلاغه، فیض الاسلام

الاحتجاج (طبرسی)

اعیان الشیعه (امین)، دارالتعارف، بیروت

بحار الانوار (مجلسی)، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۲ ه. ش.

تهذیب الاحکام (طوسی)، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۵ ه. ش.

تفسیر البرهان (البحرانی)، مؤسسه اسماعیلیان قم

تفسیر الجامع لاحکام القرآن (قرطبی)، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه. ق.

تنقیح المقال (مامقانی)، چاپ سنگی تهران، ۱۳۴۸ ه. ق.

حیاه الصحابه (کاهلونندی)، دارالفکر بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.

زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السلام) (جعفر مرتضی عاملی)، کنگره جهانی امام رضا (علیه السلام)

السیره النبویه (ابن هشام)، البانی - مصر، ۱۳۵۵ ه. ق.

فساد سلاح تهاجم فرهنگی (مدنی)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۳۷۴ ه. ش.

قرب الاسناد (حمیری)، مؤسسه آل البيت قم، ۱۴۱۱ ه. ق.

الکافی (کلینی)، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.

کنز العمال (هندی)

میزان الحکمه (ری شهری)، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۲ ه. ش.

معجم رجال الحدیث (خوئی)، مدینه العلم قم

موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام) (پژوهشکده باقرالعلوم)، دارالمعروف قم، ۱۳۷۳ ه. ش.

مشكاه الانوار (طبرسى)، مؤسسه الاعلمى بيروت، ١٤١١ هـ. ق.

وسائل الشيعه (حرّ عاملى)، دارالكتب الاسلاميه تهران، ١٣٧٦ هـ. ق.

ص: ١٥٧

از آثار نشر معروف:

نام کتاب مولف صفحه قطع قیمت

فرهنگنامه عاشورا جواد محدثی ۲۱۶ پالتونی ۲۰۰۰

اعتکاف مهدی مویدی ۱۷۶ پالتونی ۱۵۰۰

عطر باران ناصر صبا ۳۲۴ پالتونی ۲۰۰۰

ندای صبا در عتبات ناصر صبا ۳۰۰ پالتونی ۳۰۰۰

بانوی حجاز جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

نگین قم جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

صدف عصمت جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

آینه علی نما جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

چهارده معصوم ع جواد محدثی ۱۶۸ پالتونی ۱۵۰۰

رواق روشنی جواد محدثی ۱۲۸ رقی ۵۰۰

روشها جواد محدثی ۲۵۶ رقی ۴۰۰۰

احکام فقهی درسفرهای خارجی محمدحسین فلاح زاده ۱۶۰ رقی ۱۵۰۰

سلام بر مهدی جواد محدثی ۶۴ رقی ۱۵۰۰

سه هزار مستحب برای یک نماز شهید اول ۱۰۴ رقی ۶۰۰

مسجد گوهر بی همتا عباس عرشی نیاسر ۱۸۴ رقی ۱۸۰۰

القبای انقلاب جواد محدثی ۷۲ خشتی ۷۰۰

چند گام تا ظهور جواد محدثی ۱۱۰ رقی ۱۲۰۰

فرهنگنامه دینی جواد محدثی ۲۵۶ رقی ۳۸۰۰

از سری چهل حدیث ها:

نام کتاب مولف صفحه قطع قیمت

انتظار محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

روزه محمدحسین فلاح زاده ۸۰ جیبی ۴۰۰

ازدواج رحیم بیگ محمدی ۶۴ جیبی ۴۰۰

تریت عبدالرحیم موگهی ۸۰ جیبی ۴۰۰

نماز شب و نوافل محمود شریفی ۸۰ جیبی ۴۰۰

قم و حضرت معصومه س محمود شریفی ۶۴ جیبی ۳۰۰

نشانه ها جواد محدثی ۶۴ جیبی ۴۰۰

مروت و جوانمردی جعفر عباس حائری ۶۴ جیبی ۴۰۰

امر بمعروف و نهی از منکر محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

کربلا محمد صحتی ۸۰ جیبی ۴۰۰

حلال و حرام محمود شریفی ۸۰ جیبی ۴۰۰

محبت و مهرورزی محمود شریفی ۸۰ جیبی ۴۰۰

معاشرت محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

کارگشایی محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

جوان و نوجوان محمد صحتی ۶۴ جیبی ۴۰۰

اذان محمدجواد فرقانی ۸۰ جیبی ۴۰۰

قرآن محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

والدین محمود شریفی ۶۴ جیبی ۴۰۰

نام کتاب مولف صفحه قطع قیمت

فرهنگ غدیر جواد محدثی ۶۵۶ وزیری ۷۰۰۰

فرهنگ عاشورا جواد محدثی ۴۸۰ وزیری ۸۰۰۰

آموزش فقه محمدحسین فلاح زاده ۴۵۴ وزیری ۱۰۰۰

احکام ویژه بانوان محمدحسین فلاحزاده ۲۳۲ وزیری ۸۰۰۰

مقتل معصومین ع ج ۱ پژوهشکده باقر العلوم (ع) ۹۸۰ وزیری ۱۰۰۰۰

مقتل معصومین ع ج ۲ پژوهشکده باقر العلوم (ع) ۶۹۶ وزیری ۷۰۰۰

مقتل معصومین ع ج ۳ پژوهشکده باقر العلوم (ع) ۷۱۲ وزیری ۷۰۰۰

فروع حدیث ۲ جلد محمود شریفی ۵۳۶ وزیری ۴۰۰۰

فرهنگ جامع سخنان امام هادی پژوهشکده باقر العلوم (ع) ۵۶۰ وزیری ۶۰۰۰

راهنمای مصور سفر زیارتی عراق سید احمد علوی ۵۸۸ خشتی ۸۰۰۰

کامل مزارات اهل البیت (ع) فی العراق سیدقاسم جلالی

و سید احمد علوی ۴۸۸ وزیری ۲۰۰۰۰

گل‌های باغ آسمان - ۱۴ جلد محمد مهاجرانی ۲۴ خشتی ۱۱۴۰۰

گهرهای معصومین (ع) دوره ۱۶ جلدی ۶۴-۸۰ جیبی ۶۴۰۰

سیره معصومین (ع) دوره ۱۵ جلدی ۶۴-۸۰ جیبی ۹۰۰۰

ص: ۱۶۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

